

# آمریکاشناسی

فصلنامه‌ی علمی-دانشجویی / شماره‌ی یکم / بهار ۱۳۹۱ / ۴۸ / صفحه ۱۰۰۰ / تومان

بررسی

انتخابات

۲۰۱۲



## جنگ

نظریه، تاریخ، رسانه

چرا ملت‌ها می‌جنگند؟  
مقدمه‌ی کتاب ریچارد ند لئو

نقش اواما

در جنبش وال استریت

راهنمای جنبش‌های  
پیش‌گفتار ویراستاران کتاب اجتماعی

درباره‌ی استراتژی امنیت ملی  
به همراه ترجمه‌ی پیش‌گفتار باراک اواما

## رئیس‌جمهور هارلم

هنرمند سیاه‌پوست و صخره‌ی نژادی  
مقاله‌ای کلاسیک از لنگستون هیوز

آمریکا و جهان دیگر گون‌شده‌ی نو  
معرفی برخی از تازه‌ترین کتاب‌های سیاست‌پژوهان آمریکا

گفت‌وگو با رئیس‌دانشکده‌ی مطالعات جهان  
از این که سوژه‌ی مطالعاتی غرب بودیم ناراحت بودم









صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

اسفندیار خدایی

khodae2@gmail.com

سردبیر و ویراستار:

آرش فرزاد

arashfarzad25@gmail.com

صفحه آرا:

سبحان حسنونند

همکاران این شماره

از گروه آمریکاشناسی:

رضوان بیاتی، سبحان حسنونند،

حمیده حسینی، محمد حیدری،

فاطمه شفیعی، پرناز طالبی، مهری عزیزی،

رضا مصدق، مهدی نوریان

از گروه‌های دیگر:

زینب آل‌حسینی، حقوق بین‌الملل

حمیده تیزهوش، کتابداری

نینا جمشیدنژاد و آزاده قهوئی، هندشناسی

نشانی:

امیرآباد، پردیس شمالی دانشگاه تهران،

دانشکده‌ی مطالعات جهان،

کد پستی: ۱۴۳۹۸۱۴۴۱۱

تلفن:

۸۸۶۳۰۹۳

استفاده از مطالب نشریه‌ی آمریکاشناسی

با ذکر منبع مانعی ندارد.

یادداشت سردبیر/۴

## § مقالات و یادداشت‌ها

### • انتخابات

- نقشه‌ی انتخاباتی آمریکا: شخصیت‌ها، گفتمان‌ها و افق‌ها دکتر محمدکاظم سجادپور/۶
- هزار توی انتخابات پیشگفتار کتاب ماهیت تئوریک و عملی سیستم انتخاباتی آمریکا/۸
- نیمرخ سیاسی یهودیان و انتخابات آتی آمریکا سبحان حسنونند/۹
- نقش پول در انتخابات آمریکا سبحان حسنونند/۱۰

### • وال استریت

- موفقیت خیره‌کننده‌ی جنبش وال استریت امانوئل والرستاین، ترجمه‌ی پرویز صداقت/۱۱
- نقش اوباما در جنبش تسخیر وال استریت اسفندیار خدایی/۱۲
- راهنمای جنبش‌های اجتماعی جف گودوین، جیمز جاسپر، ترجمه‌ی پرناز طالبی/۱۴

### • امنیت ملی

- استراتژی امنیت ملی آمریکا پس از یازده سپتامبر مهدی نوریان/۱۷
- پیش‌گفتار استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۰ باراک اوباما، ترجمه‌ی حمیده حسینی/۱۹

### • جنگ

- یک‌صد سال جنگ مهری عزیزی/۲۰
- چرا ملت‌ها می‌جنگند؟ ریچارد ند لیبو، ترجمه‌ی زینب آل‌حسینی/۲۲
- عکاس جنگ (درباره‌ی جیمز ناکتوی) ترجمه‌ی حمیده تیزهوش/۲۳
- شاهین جنگ (ده فیلم برتر سینمای جنگ آمریکا) رضا مصدق/۲۵

### • جنبش ادبی

- رؤیایی که فرا می‌خواندیم هنوز (درباره‌ی رنسانس هارلم) آزاده قهوئی/۲۷
- هنرمند سیاه‌پوست و صخره‌ی نژادی لنگستون هیوز، ترجمه‌ی نینا جمشیدنژاد/۲۹
- چهار شعر از لنگستون هیوز/۳۱

## § معرفی کتاب

آمریکا و جهان دگرگون‌شده‌ی نو محمد حیدری/۳۲

## § دانشکده (بفش ضمیمه)

- از این که سوژه‌ی مطالعه‌ی غرب بودیم ناراحت بودم گفت‌وگو با دکتر سعیدرضا عاملی، رضوان بیاتی/۳۶
- گزارش فعالیت‌های انجمن علمی مطالعات آمریکای شمالی فاطمه شفیعی/۴۰

## § بفش انگلیسی

### Abortion in the United States

Parnaz Talebi

### Deviating Nations Merging on Centrifugal Soil: Becoming American

Maryam Shahmoradi

### Economical Roots of the Occupy Wall Street Movement

Esfandiar Khodaei

انتشار مکتوب اندیشه تجربه‌ی عمیقی است که تنها با اقدام به آن می‌توان به میزان اهمیت‌اش پی برد. تبدیل مخاطب شما از یک فرد به مخاطب عام همواره حامل نوعی احساس مسئولیت است در قبال طرح اندیشه و هم‌زمان نیز چالشی درونی است که شما را وادار به نقد و در نتیجه بازاندیشی در افکار و اندیشه‌هایتان می‌کند. نشریه‌ی دانشجویی با تمام محدودیت‌ها و ضعف‌هایی که ممکن است داشته باشد، همچنان گزینه‌ی مناسبی برای برداشتن نخستین گام‌ها در جهت انتشار نوشته‌هاست.

چارچوب نشریه‌ی دانشجویی آمریکاشناسی رفته رفته در طول کار شکل گرفته است و همچنان در حال شکل‌گیری و تکامل است. مقصود این بوده است که از یک سو دانشجویان گروه مطالعات آمریکای شمالی (یا همان آمریکاشناسی) را - و نیز سایر دانشجویان دانشکده‌ی مطالعات جهان را - تشویق به کار نوشتن، پژوهش و ترجمه کنیم و از سوی دیگر، طیف گسترده‌ای از دانشجویان علوم انسانی را مخاطب فرض کرده‌ایم و سیاست کلی نشریه را بر این قرار داده‌ایم که هر آنچه که به شکلی منجر به گسترش شناخت ما نسبت به ایالات متحد شود، می‌تواند در نشریه جایی برای خود پیدا کند. بنابراین، افزون بر حوزه‌ی سیاست که رویکرد غالب برنامه‌ی آموزشی دانشکده‌ی مطالعات جهان است، نشریه آمریکاشناسی بر آن است تا رفته رفته سهم بیشتری از نشریه را به فرهنگ، هنر، ادبیات، تاریخ و جغرافیای آمریکا اختصاص دهد. در هر بخش کوشیده‌ایم تا علاوه بر مطالب آموزشی و تحلیلی، موضوع را به لحاظ تئوریک نیز مورد واکاوی قرار دهیم و از همین روست که برای مثل پس از بحث در باب جنبش وال استریت، نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی را مطالعه کرده‌ایم. گو این‌که صورت ایده‌آل نشریه‌ی دانشجویی آن است که تمام مطالب به قلم خود دانشجویان باشد، تصمیم بر آن شد که گذشته از بخش معرفی کتاب، پاره‌هایی از کتاب‌های مفید و مرتبط با هر بخش را نیز در نشریه بگنجانیم.

از آنجا که حوزه‌ی مورد مطالعه‌ی این نشریه بسیار گسترده و، به راستی، میان‌رشته‌ای است، تمام دانشجویان علوم انسانی می‌توانند در تهیه‌ی آن نقش داشته باشند و در تکامل آن به شکل نشریه‌ای حرفه‌ای، ما را یاری کنند. از همه‌ی شما خوانندگان می‌خواهم که تمام ایده‌ها و نقدهای خود را، ریز و دُرشت، با ما در میان بگذارید.

سپاس

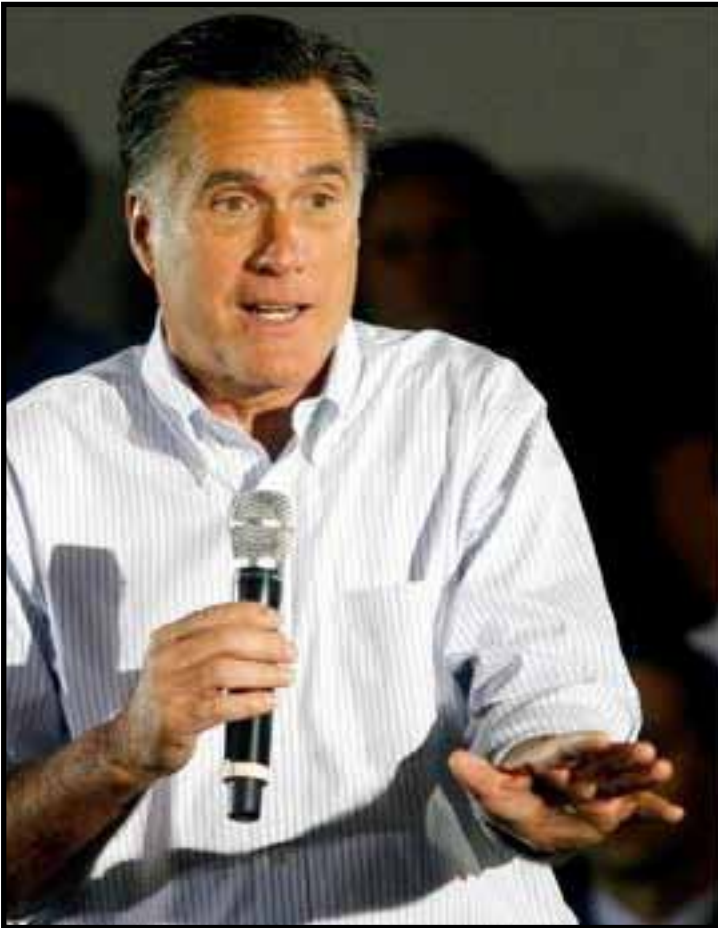
آرش فرزاد





مقالات و  
پادداشته‌ها





## نقشه‌ی انتخاباتی آمریکا؛ شخصیت‌ها، گفتمان‌ها و افق‌ها

دکتر سید محمدکاظم سجادیپور

این که فردی خونسرد، برنامه‌ریز، منطقی و از نظر اجرایی در مجموع میانه و متوسط است، نشان داده است. او ظرفیت و توانایی ارتباط با مردم عادی آمریکا را داشته و برای بسیاری از اقشار فرودست اجتماعی و طبقات متوسط و جمعیت قابل توجه مهاجران و یا افرادی که از نسل‌های اولیه‌ی مهاجرین هستند، شخصیتی قابل درک و بر همین منوال با گرایش‌های تند و رادیکال نژادگرایانه، نخبه‌گرا و انحصارگرا در تضاد قرار می‌گیرد.

اما میت رامنی از نظر شخصیتی تقریباً در نقطه‌ی مقابل اوپاما است. او از خانواده‌ای برجسته و نخبه برآمده؛ پدر او نیز مانند خود او فرماندار ایالت بسیار مهم ماساچوست بوده است؛ از نظر تحصیلی در بهترین دانشگاه‌های آمریکا درس خوانده و از زندگی ممتازی برخوردار بوده است؛ به علاوه، او در زندگی اقتصادی موفق بوده و سرمایه‌های هنگفتی را گردآوری کرده و توانسته به عنوان یک شخصیت ثروتمند در جامعه آمریکا بدرخشد. لحن صحبت میت رامنی بر خلاف اوپاما از خونسردی کافی و ظرفیت ارتباطی با همه‌ی اقشار جامعه‌ی آمریکا برخوردار نیست. به علاوه، میت رامنی از خانواده‌ای عمیقاً مذهبی با گرایش به فرقه‌ی مورمون برآمده و در عین این که مردم آمریکا به مسائل مذهبی توجه دارند اما درجه و شدت مسائل مذهبی در خانواده و شخص رامنی بیشتر از اوپاما به نظر می‌رسد. باید در نظر داشت

که فرقه‌ی مورمون فرقه‌ی ویژه‌ای در مذهب پروتستان است که به تعدد زوجات معتقد بوده و روش زندگی متفاوتی با سایر پروتستان‌ها دارند. البته شخص رامنی یک همسر با پنج فرزند دارد. تعداد پنج فرزند تعداد عادی‌ای در طبقه‌ی شهری آمریکا به حساب نمی‌آید.

در مجموع، میت رامنی بر خلاف اوپاما که با اقشار عادی و متوسط جامعه توان ارتباطی دارد، در مقایسه با اوپاما با بخش خاصی از جامعه آمریکا امکان ارتباط دارد. از این جهت، انعکاس نحوه‌ی شخصیت هر دوی آنها در ارتباطات سیاسی و اجتماعی در چند ماه آینده بسیار حائز اهمیت است. تفاوت شخصیتی هر دو نقداً وارد مباحث انتخاباتی شده و هر کدام سعی می‌کنند با تکیه بر کاستی‌های ابعادی از شخصیت طرف مقابل بهره‌برداری‌های لازم را به خصوص در مورد موضوعات مبتلا به جامعه‌ی آمریکا انجام دهند که ذیلاً به این مباحث و موضوعات پرداخته

انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۲ آمریکا وارد مراحل حساس و نسبتاً داغ خود شده است. با برآمدن میت رامنی در بین کاندیداهای محافظه کار و جمهوری خواه، نبرد انتخاباتی دو سویه شده و از یک طرف اوپاما به عنوان کاندید دموکرات‌ها و میت رامنی به عنوان کاندید جمهوری خواهان حملات شخصی و فردی خود علیه یکدیگر را در روزهای گذشته آغاز کرده‌اند. هر چند که مراحل اداری و اجرایی انتخاب رامنی به عنوان کاندید نهایی حزب جمهوری خواه در پیش است اما تردیدی در این نکته نیست که او به عنوان اصلی‌ترین فرد جمهوری خواه در مقابل اوپاما قرار خواهد گرفت. تغییر لحن مبارزات انتخاباتی اوپاما و رامنی روشن کننده‌ی ماهیت تنش‌های انتخاباتی بین دو فرد، دو جریان و دو گرایش بر سر موضوعات گوناگون و مباحث مختلف داخلی و خارجی آمریکا است. چگونه انتخابات آمریکا در این مقطع قابل ارزیابی است؟ گفتمان‌ها بر سر چه موضوعاتی است؟ و افق آینده چگونه قابل بررسی است؟ پاسخ به این پرسش‌ها در مرحله‌ی نخست باید با ارزیابی شخصیت‌های دو کاندید شروع شود. لذا ابتدا به بررسی شخصیت‌های این دو و تأثیر شخصیت‌های آنها بر مبارزات انتخاباتی پرداخته خواهد شد. سپس به گفتمان‌های جاری در انتخابات آمریکا و سرانجام سعی خواهد شد از افق آینده تصویری ترسیم شود.

### • شخصیت‌ها

انتخابات آمریکا مثل هر سیستم ریاست‌محوری عمیقاً شخصیت‌گرا و شخصیت‌محور است. لذا ارزیابی دقیق شخصیت‌ها و افراد کلیدی در انتخابات در تجزیه و تحلیل روند انتخابات مهم بوده و باید در نظر داشت که مبارزات انتخاباتی آمریکا فی‌الواقع مبارزه بین ویژگی‌های شخصیتی، برجسته کردن ضعف‌ها و نشان دادن قوت‌های شخصیت‌ها است و در این چارچوب توجه به ویژگی‌های اوپاما و میت رامنی حائز اهمیت است. اوپاما در طی سه سالی که از ریاست جمهوری او گذشته است، ویژگی‌های شخصیتی خود را در

میت رامنی بر خلاف اوپاما که با اقشار عادی و متوسط جامعه توان ارتباطی دارد، با بخش خاصی از جامعه آمریکا امکان ارتباط دارد. انعکاس نحوه‌ی شخصیت هر دوی آنها در ارتباطات سیاسی و اجتماعی در چند ماه آینده بسیار حائز اهمیت است. رامنی سعی دارد با ایجاد ترس از این که آمریکا در دنیا ضعیف شده، خود را به عنوان یک فرد مقتدر معرفی کند.

خواهد شد.

• گفتمان‌ها

مبارزات انتخاباتی آمریکا، مبارزاتی پیچیده است که علاوه بر ابعاد شخصیتی، نحوه‌ی طرح و چگونگی ارائه دیدگاه‌ها و دیدگاه‌ها چه در ابعاد ایجابی و چه در ابعاد سلبی در آن بسیار حائز اهمیت است. هرچند که جنبه‌های سلبی در انتخابات ریاست‌جمهوری بعضاً بیشتر برجسته شده و هر کاندیدی سعی در نفی دیدگاه‌های طرف مقابل و عدم کارایی راه‌حل‌های او دارد، اما در مجموع این دیدگاه‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در چگونگی جذب آرا و حمایت مردم دارند. نحوه‌ی بسته‌بندی و ساماندهی به بحث‌ها و گفتمان‌ها از طرف هر کدام از کاندیداها نیز حائز اهمیت است.

در حال حاضر، به طور طبیعی دو دسته مبحث در مباحث انتخاباتی قابل توجه است. وضع داخلی آمریکا و وضع سیاست خارجی. هر دو کاندید بر عنصر ترس در مفصل‌بندی و گفتمان‌سازی تکیه دارند. به این صورت که میت رامنی با طرح گفتمان آمریکای قوی و لزوم قدرت‌یابی آمریکا از ترس اقشاری از جامعه آمریکا که احساس می‌کنند وضعیت داخلی آنها و وضع بین‌المللی ایالات متحد مورد تهدید قرار گرفته، استفاده کرده و آرای آنها را جلب کند. لذا در مباحث و گفتمان‌های انتخاباتی او با ما نوعی پرخاشگری مخصوصاً در ابعاد بین‌المللی دیده می‌شود. این پرخاشگری در خصوص مسائل مربوط به ایران برجسته‌تر به نظر می‌رسد که خود در ارتباط با پدیده‌ی تهدید و ترس قرار می‌گیرد.

در حقیقت میت رامنی سعی دارد با ایجاد ترس از این که آمریکا در دنیا ضعیف شده و پاسخ‌های آمریکا به تهدیدات بین‌المللی از موضع ضعف است، خود را به عنوان یک فرد مقتدر و قوی معرفی کند و به عنوان کاندیدی که می‌توان آمریکا را از ضعف به قدرت برساند جلوه دهد. در داخل آمریکا هم میت رامنی سعی می‌کند ترس اقشاری از جامعه‌ی آمریکا که از بزرگ شدن دولت نگران هستند، استفاده کند و بر این که سیاست‌های دولت او با سیاست‌هایی دولت‌گرا و متمایل به ارزش‌های غیر متعارف آمریکایی است تأکید کرده و به جذب آرای آنها بپردازد. لذا لحن حملات میت رامنی به او با ترکیبی است. از یک طرف برنامه‌های او با ما را زیر فشار قرار می‌دهد و از طرف دیگر سعی می‌کند ترس از دست دادن موقعیت آمریکا را به طور پی در پی به مردم آمریکا یادآوری کند.

او با ما نیز از طرف مقابل سعی می‌کند از ترس اقشار برجسته‌ای از جامعه‌ی آمریکا از دو خطر داخلی و خارجی بهره‌برداری کند. در بُعد خارجی، خطر جنگ‌افروزی جمهوری خواهان و در بُعد داخلی خطر نخبه‌گرایی و عدم توجه به تمامی اقشار اجتماعی، مخصوصاً اقشار فرودست و طبقه‌ی متوسط و همین‌طور زنان در صورتی که جمهوری خواهان به قدرت برسند در کانون توجه او با ما قرار دارد. به عبارت دیگر، او با ما هم سعی می‌کند که نشان دهد باید از محافظه‌کاران و جمهوری خواهان ترسید چون آنها جنگ افروزند و به طور غیر مسئولانه‌ای بحث حمله به ایران را مطرح کرده‌اند و هدف آنها هر چند که دسترسی به کاخ سفید را در پی دارد، اما ممکن است آمریکا را وارد جنگی ناخواسته کند و نه فقط مردم آمریکا بلکه در خارج از آمریکا نیز بر طبل جنگ کوبیدن خطرناکی را ایجاد می‌کند. لذا او با ما از اظهارات آنها در

مورد جنگ با ایران به عنوان اظهارات نامسئولانه یاد کرد اما در ورای آن ترس از یک جنگ ناخواسته و شرایطی که آمریکا درگیر منازعه‌ای نامشخص شود نیز باید مد نظر قرار گیرد. در داخل آمریکا نیز او با ما سعی می‌کند نشان دهد در صورتی که میت رامنی سر کار آید بسیاری از مردم آمریکا موقعیت خود را از دست خواهند داد. در هفته‌ی جاری بحثی در مورد بودجه‌ی آمریکا درگرفت و میت رامنی بودجه‌ی پیشنهادی جمهوری خواهان را بودجه‌ای بسیار زیبا و شگفت‌انگیز (marvelous) توصیف کرد. همین واژه مورد استفاده او با ما قرار گرفت تا نشان دهد که آقای میت رامنی از واقعیات دور است و صرفاً می‌تواند با برخی از مسائل آمریکا ارتباط پیدا کند. هیچ سیاست‌مداری لغت زیبا و شگفت‌انگیز را برای بودجه به کار نمی‌برد. او با ما سعی می‌کند نشان دهد که میت رامنی به طبقات بالا دست اجتماعی تعلق دارد و به دلیل تعلقات دینی و گرایش مورمونی مباحث مربوط به حقوق زنان را مد توجه قرار نمی‌دهد. او با ما تلاش دارد از ترس جمعیت قابل توجه مهاجران قانونی و مهاجران غیرقانونی استفاده کند. در این زمینه او با ما اظهار می‌کند که در صورتی که میت رامنی به ریاست‌جمهوری برسد، قوانین ضد مهاجرتی را به تصویب می‌رساند. نظرسنجی‌های اخیر نشان می‌دهد که غالب زنان آمریکایی تمایل بیشتری به او با ما نشان داده‌اند چون فکر می‌کنند که با او با ما در زمینه حقوق اجتماعی خود پیوند بیشتری دارند.

به هر حال گفتمان‌های اصلی آمریکا در خصوص مباحث اقتصادی است و در این مسائل اقتصادی چگونگی موقعیت افراد حائز اهمیت است و در این معادله

عنصر ترس برجسته است. اما در چند ماه آینده قدرتمندی آمریکا، چگونگی وضعیت اقتصادی آمریکا، رابطه با جهان بیرون و چگونگی مدیریت داخلی و خارجی آمریکا از محورهای اصلی بحث است. اما این که افق به کجا می‌رود باید به ابعاد گوناگون عوامل خواسته و ناخواسته توجه کرد.

• افق‌های آینده

چند ماه آینده در آمریکا از نظر مبارزات انتخاباتی بسیار حائز اهمیت و تا حدودی مشخص است. مشخص است که او با ما در موقعیت بهتری قرار دارد؛ مشخص است که حملات شخصیتی فنی‌تر و دقیق‌تری را علیه میت رامنی شکل خواهد داد؛ مشخص است که زندگی شخصی و ویژگی‌های فردی در کانون مبارزات قرار خواهد گرفت. در این میان او با ما با توجه به این که ریاست‌جمهوری را در اختیار دارد از امکانات رسانه‌ای بیشتری برخوردار است. در بین موضوعات و مباحث هم به نظر می‌رسد که ضعف‌های عمده‌ای در میت رامنی وجود دارد. از جمله قضیه‌ی معروفی که در حال حاضر در آمریکا بر روی آن بحث‌های زیادی درگرفته است و آن لایحه‌ی طرح خدمات بهداشتی است که او با ما در سال ۲۰۱۰ امضا کرد و جمهوری خواهان به طور کلی با آن مخالفند. اما

میت رامنی در زمانی که فرماندار ایالت ماساچوست بوده خود قانونی شبیه به این را در آن ایالت امضا و به اجرا در آورده است. لذا در حمله به او با ما، در زمینه‌های مربوط به مسائل بهداشتی دچار چالش عمده‌ای است.

مسئله‌ی جنگ‌افروزی جمهوری خواهان نیز حائز اهمیت است. چون به نظر می‌رسد که مذاق عمومی جامعه‌ی آمریکا با ورود به یک جنگ و منازعه‌ی جدید چندان سازگاری ندارد و مسائل اقتصادی برای مردم برجسته‌تر است. به هر حال، این مبارزه‌ی سختی است اما مبارزه‌ای است که تا این لحظه ترازو و میزان سنجش قدرت او با ما نسبت به طرف مقابل بیشتر به نظر می‌رسد. اما باید در نظر داشت که تا ماه نوامبر فاصله نسبتاً قابل توجهی در پیش است. اصطلاح معروفی وجود دارد که در سیاست بیست و چهار ساعت زمان زیادی است و فاصله بیش از شش ماه تا انتخابات زمان فوق‌العاده زیادی است و در این میان باید به نقش حوادث و رخدادها مخصوصاً در خاورمیانه توجه داشت. هرگونه حادثه و رخدادی می‌تواند بر نتیجه‌ی انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا اثر قابل توجهی داشته باشد.

در این میان نباید به عنصر اسرائیلی منازعات انتخاباتی آمریکا بی‌توجه بود. مسئله‌ی اسرائیل فقط یک موضوع سیاست خارجی در آمریکا نیست. بلکه موضوعی مربوط به سیاست داخلی است و چگونگی مدیریت این عنصر حائز اهمیت است. نتانیاهو و دست‌راستی‌های اسرائیل در سه سال گذشته در مجموع از برآمدن او با ما ناراضی و ناخشنودند و برای او تا حدود زیادی دردسرساز بوده‌اند. بعضی از تحلیلگران آمریکایی و غیرآمریکایی بر این باورند که نتانیاهو و تیم او تمایل به انتخاب مجدد او با ما نداشته و منافع خود را با کاندیدای جمهوری خواه بیشتر نزدیک می‌دانند. لذا سعی خواهند کرد که در روند انتخاباتی موانع عمده‌ای را برای او با ما ایجاد کنند.

او با ما نیز از این مسئله آگاه است و لذا سعی کرده است حتی به اقشار دست راستی و افراطی جامعه‌ی یهودی آمریکا اطمینان دهد که به اندازه‌ی کافی طرفدار اسرائیل هست و نباید در طرفداری او از اسرائیل شک و تردیدی داشت. هم چنین نباید فراموش کرد که جامعه‌ی یهودی آمریکا در عین حمایت همه جانبه از رژیم صهیونیستی در چگونگی حمایت و راه‌حل‌های صلح خاورمیانه دچار چند دستگی است. عده‌ای از آنها معتقدند که روش دولت نتانیاهو در حاشیه‌ای کردن مسئله‌ی فلسطین و عدم علاقه به حل اولیه و مقدماتی برخی از مسائل فلسطین به ضرر منافع اسرائیل است. لذا گفتمان‌های مربوط به روابط آمریکا و اسرائیل و همین‌طور وزن‌کشی گروه‌های مختلف جانبدار اسرائیل بر انتخابات اثر خواهد داشت و چگونگی رو کردن برگ‌های هر یک از این دو جناح در این افق شش ماهه باید مد نظر قرار گیرد.

اما به نظر می‌رسد تا این لحظه او با ما توانسته بر اساس چارچوب‌های سیاست داخلی آمریکا مسئله‌ی اسرائیل را تا حدودی مدیریت کند ولی مشخص نیست که او بتواند این راه را ادامه دهد. به هر حال آن چه در افق آینده روشن است، سرسخت بودن تلاش دو حزب برای دسترسی به کاخ سفید است. اما ابهام‌های زیادی در این افق به چشم می‌خورد، از جمله بر آمدن عوامل ناخواسته و پیش‌بینی‌ناپذیر و وقایع و حوات نامنتظره. (منبع: سایت دیپلماتی ایرانی)

او با ما سعی می‌کند نشان دهد که میت رامنی به طبقات بالا دست اجتماعی تعلق دارد و به دلیل تعلقات دینی و گرایش مورمونی مباحث مربوط به حقوق زنان را مد توجه قرار نمی‌دهد. او با ما تلاش دارد از ترس جمعیت قابل توجه مهاجران قانونی و مهاجران غیرقانونی استفاده کند.

# هزارتوی انتخابات

## پیشگفتار کتاب ماهیت تئوریک و عملی سیستم انتخاباتی آمریکا



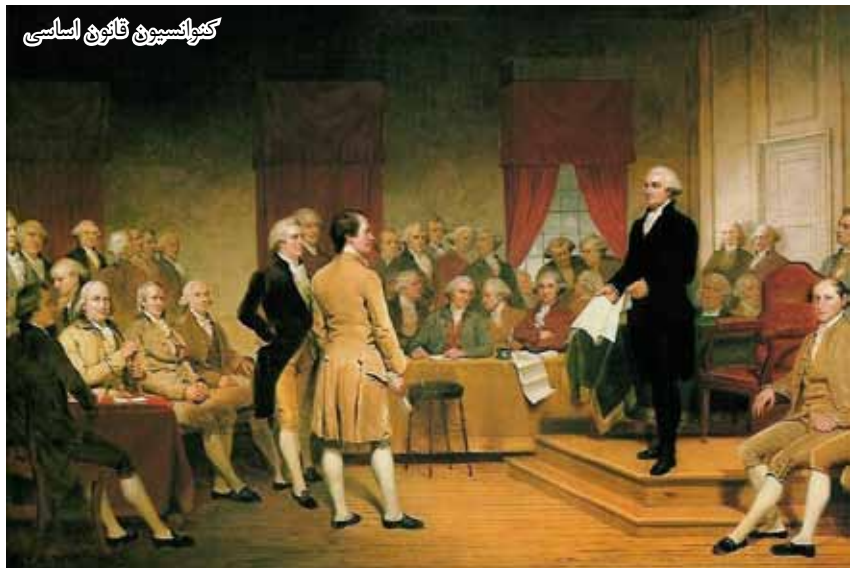
ماهیت تئوریک و عملی سیستم انتخاباتی آمریکا:  
از بوش تا اوباما  
دکتر حسین دهشیدار  
نشر چشمه، زمستان ۱۳۸۹  
۳۹۲ صفحه، ۸۰۰۰ تومان

معناست که رأی فردی که در ایالت پُرجمعیت کالیفرنیا به انتخاب رئیس جمهور اقدام می‌کند، از وزن کم‌تری در مقام مقایسه با رأی فردی که در داکوتای شمالی به پای صندوق‌های رأی می‌رود در تعیین نتیجه برخوردار است. دو مرحله‌ای بودن فرایند انتخاب رئیس جمهور، یعنی حضور مردم در حوزه‌های انتخابیه و انتخاب کاندیدای مورد نظر و پس از آن تشکیل کالج الکترول و تصمیم‌گیری الکتورال در خصوص این که کدامین کاندیدا شایسته‌ی رسیدن به مقام رئیس جمهور است، محققاً به معنای مشروط کردن رأی مردم است. این سیستم در عین حال بسیار کارآمد است چون که قانون اساسی آمریکا به عنوان قدیمی‌ترین قانون اساسی مکتوب جهان همچنان در رابطه با نحوه‌ی انتخاب رئیس جمهور تغییری اساسی را در قالب اضافه کردن متمم ضروری نیافته است. چالش‌هایی که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ در ایالت فلوریدا به وجود آمد و تداوم سنت خود نمایانگر این واقعیت است. این سیستم بر خلاف دیگر دموکراسی‌ها که شهروندان را ستون انتخاب رئیس قوه‌ی مجریه قرار می‌دهند، برای ایالات نیز حق قائل شده است. در انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا نه تنها شهروندان دارای حق رأی هستند، بلکه ایالات (جغرافیاها) نیز دارای چنین حقی هستند. آن چه ویژگی دوگانه‌ی غیردموکراتیک بودن و کارآمد بودن، در عین حفظ یک‌پارچگی کشور را تدارم بخشیده است، این است که سیستم انتخاب رئیس جمهور منافع اکثریت قریب به اتفاق شهروندان را تأمین کرده و در عین حال، فرصت چالش برای مخالفان را نیز امکان‌پذیر نموده است.

کتاب بر سه بخش است. در فصل نخست، نویسنده به تاریخ آمریکا می‌پردازد و در این بررسی تاریخی به زمینه‌های سیاسی و اجتماعی شکل‌گیری نظام انتخاباتی آمریکا نظر دارد و نشان می‌دهد که نیروهای اجتماعی مختلف برای این که از حکومتی دموکراتیک و برخاسته از آرای مردم برخوردار شوند چه سازش‌ها و ستیزهایی با یکدیگر داشته‌اند. در فصل دوم و سوم، به ترتیب به جنبه‌های تئوریک و عملیاتی سیستم انتخاباتی آمریکا پرداخته می‌شود و عوامل سازنده و موثر بر آن توضیح داده می‌شود. در دو فصل پایانی کتاب، دکتر حسین دهشیدار دو نمونه انتخابات سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۸ را بررسی می‌کند. در این‌جا، پیشگفتار نویسنده بر کتاب را می‌خوانید.

خواست و تصمیم شهروندان است و مشروعیت آن برآمده از انتخاب به وسیله رأی‌دهندگان است. در کنار این باور ارزشی به نقش محوری مردم در تعیین رئیس جمهور، این آگاهی وجود داشت که برای ایجاد یک کشور یک‌پارچه و قدرتمند، نیاز وافر به این است که ایالات، جدا از این که کوچک یا بزرگ هستند و بدون توجه به این که کم جمعیت یا پرجمعیت هستند، در تعیین رئیس جمهور کشور ایفاگر نقش باشند. براین دو دیدگاه، یعنی باور به حق شهروندان برای تعیین رئیس قوه‌ی مجریه و نیاز به انسجام و یک‌پارچگی جغرافیایی، سیستم منحصر به فردی است که در کشوری با سابقه‌ی برده‌داری فرصت دست‌یابی به بالاترین جایگاه اجرایی را برای یک سیاهپوست ممکن می‌سازد. ضرورت توجه به این دو واقعیت در هنگام طراحی قانون اساسی، سیستمی را به وجود آورده است که با وجود این که در یک فضای به شدت دموکراتیک و مهم‌تر از همه لیبرال تداوم یافته است اما از یک سو غیردموکراتیک و از سوی دیگر به شدت کارآمد است. این سیستم غیردموکراتیک است چون که بر خلاف اصل پایه‌ای دموکراسی که هر فرد دارای یک رأی است، در انتخاب رئیس جمهور آمریکا هر رأی دارای وزن مساوی نیست. این بدان

از جورج واشنگتن تا باراک اوباما، رؤسای جمهور آمریکا بر اساس سیستمی انتخاب شده‌اند که کاملاً منحصر به فرد است. تدوین‌گران قانون اساسی در کنوانسیون قانون اساسی ۱۷۸۷ برای این که ایالات سیزده‌گانه پذیرای حیات یافتن یک حکومت مرکزی قدرتمند در قالب ایالات متحد آمریکا بشوند، ضرورت مصالحه در رابطه با چگونگی انتخاب رئیس قوه‌ی مجریه را فراوان احساس کردند. در چارچوب مصالحه‌ای که شکل گرفت، سیستمی انتخاباتی به وجود آمد که به شدت بدعت‌گرایانه بود و به وضوح فراوان ماهیتی بومی را به عرصه آورد. سیستمی برای انتخاب رئیس جمهور طراحی شد که اساساً آمریکایی است، یعنی ریشه در تجارب تاریخی و الزامات اجتماعی-سیاسی دارد. یکی از علل دوام این سیستم به لحاظ همین ماهیت بومی آن است. با وجود مخالفت‌های فراوانی که با تداوم سیستم انتخاب ریاست جمهوری از همان آغاز پیاده‌سازی آن بوده است، هسته‌ی اصلی و بدعت تاریخی آن یعنی کالج الکترول [مجمع انتخاباتی] همچنان پابرجاست. طریقه‌ی انتخاب رئیس جمهور به گونه‌ای طراحی شد که تلفیقی از ملاحظات عملی و گرایش‌های اعتقادی را متجلی سازد. تدوین‌گران قانون اساسی باور راسخ به این داشتند که حکومت بازتاب





# نیمرخ سیاسی یهودیان و انتخابات آتی آمریکا

سبحان حسونود / sobhanhassanvand@yahoo.com

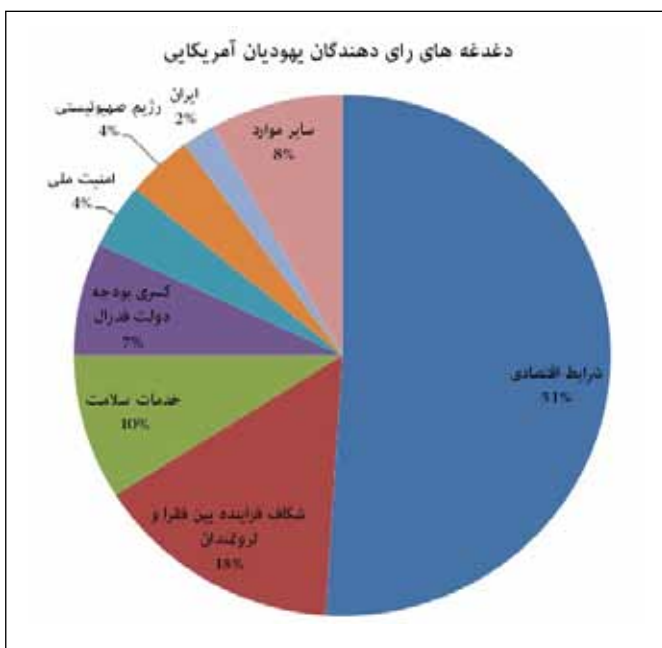
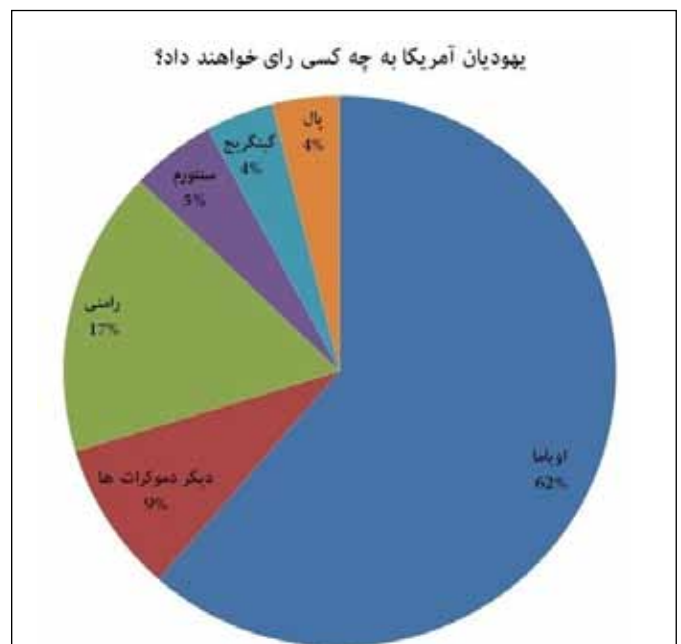
به تازگی مؤسسه‌ی عمومی پژوهش دینی در آمریکا (Public Religion Research Institute) گزارشی از یک نظرسنجی در میان یهودیان آمریکا منتشر کرده است. این مؤسسه تحقیقاتی در سال ۲۰۰۹ در شهر واشینگتن دایر شد و در زمینه‌ی نظرسنجی با در نظر گرفتن دین به عنوان معیار اصلی فعالیت می‌کند. پژوهش جدید این مؤسسه با نام «چرا منتخب؟ ارزش‌های یهودی در انتخابات ۲۰۱۲» در میان ۱۰۰۴ آمریکایی یهودی انجام شده است و یکی از جامع‌ترین پژوهش‌ها در نوع خود است. این تحقیق نگاهی دارد به ارزش‌ها، تجربیات و هویت یهودیان آمریکا و نقش این فاکتور ها در شکل‌دهی اعتقادات و رفتارهای سیاسی یهودیان آمریکا. آنچه که در ادامه می‌خوانید بررسی یافته‌های این پژوهش است.

صهیونیستی حمایت‌های مالی محافظه‌کاران یهودی را جلب کنند تا در نهایت رأی یهودیان آمریکا نیز به سمت آنها متمایل شود، اما باز هم یهودیان آمریکا به سنت حمایت از نامزدهای دموکرات ادامه دادند.

بر اساس نظر سنجی PRRI، ۶۱ درصد از یهودیان ایالات متحد از عملکرد اوباما راضی بوده‌اند. این در حالی است که نظر سنجی ماه پیش جامعه‌ی یهودیان آمریکایی در مورد رضایت از عملکرد اوباما حاکی از نارضایتی ۶۵ درصدی یهودیان آمریکا نسبت به عملکرد اوباما بوده است. شرکت‌کنندگان در این نظرسنجی همچنین در پاسخ به این پرسش که به عنوان یک یهودی چه چیز برای هویت آنها مهم‌تر است، این‌گونه پاسخ داده‌اند: ۴۶ درصد پاسخ‌گویان از «الزام به برابری اجتماعی» و فقط ۲۰ درصد پاسخ‌گویان از «حمایت از رژیم صهیونیستی» نام برده‌اند.

از سال ۱۹۴۰ تا ۲۰۰۸ در مجموع ۱۸ انتخابات ریاست‌جمهوری در آمریکا برگزار شده است که در تمامی این انتخابات‌ها اکثریت یهودیان آمریکایی از کاندیدای حزب دموکرات پشتیبانی کرده‌اند. این در حالی است که در ۹ انتخابات دموکرات‌ها پیروز بوده‌اند و در ۹ انتخابات دیگر نیز جمهوری خواهان. به نظر می‌رسد اوباما در انتخابات سال ۲۰۱۲ از حمایت کمتری در میان یهودیان آمریکایی برخوردار باشد اما در هر حال، اکثریت یهودیان آمریکا پشتیبان او خواهند بود. اگرچه این یهودیان درصد کوچکی از جمعیت آمریکا هستند (۲ درصد)، اما تأثیر این جمعیت با داشتن سرمایه و تأثیرات سیاسی بسیار در هر انتخاباتی در آمریکا می‌تواند چشم‌گیر باشد. این جمعیت کوچک با داشتن پر قدرت‌ترین لابی در ایالات متحد در تعیین خطوط سیاست ایالات متحد، به خصوص سیاست خارجی ایالات متحد، نقش پررنگی ایفا می‌کند. (منبع: پایگاه خبری آی‌پرس)

بر اساس نظرسنجی مؤسسه‌ی عمومی پژوهش دینی از هر ۱۰ یهودی آمریکایی ۶ نفر (۶۲ درصد) مایل هستند برای بار دوم اوباما را در مقام ریاست‌جمهوری آمریکا ببینند. این در حالی است که در سال ۲۰۰۸، ۷۸ درصد یهودیان به اوباما رأی داده بودند. البته انتخاب نامزد نهایی حزب جمهوری خواه ممکن است سهم ۶۲ درصدی اوباما را افزایش دهد زیرا رأی‌دهندگان یهودی ممکن است اوباما را به نامزد انتخاب شده ترجیح دهند. بر اساس این پژوهش، ۵۶ درصد از یهودیان جمهوری خواه آمریکا از میت رامنی به عنوان انتخاب خود نام برده‌اند. بر اساس یافته‌های این مؤسسه، از هر ۱۰ یهودی ۷ نفر خود را لیبرال و متمایل به حزب دموکرات می‌دانند؛ این در حالی است که برای حزب جمهوری خواه این رقم ۳ نفر از میان هر ۱۰ نفر است.



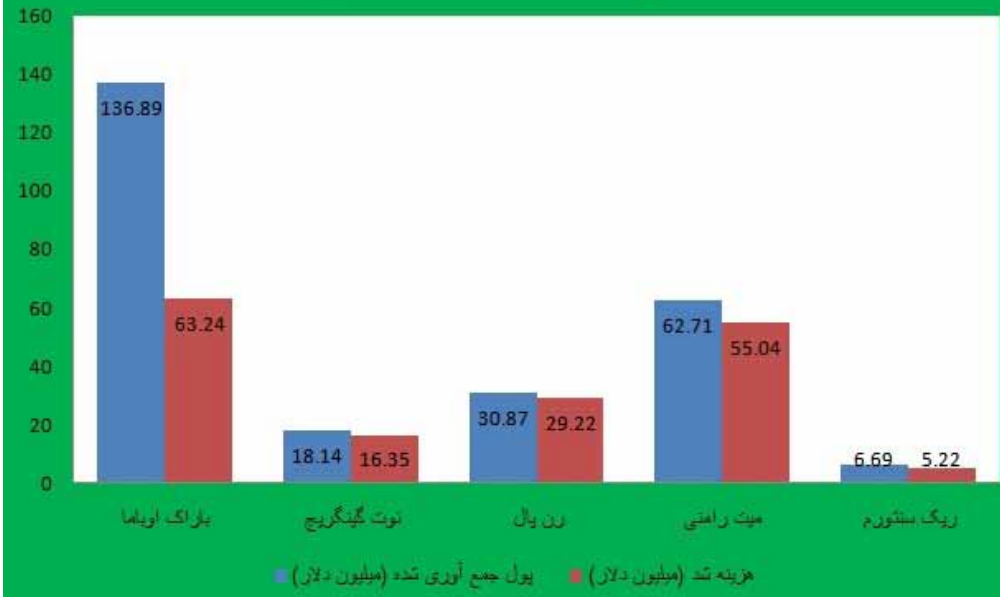
یهودیان شرکت‌کننده در این نظرسنجی در پاسخ به این پرسش که مهم‌ترین موضوع در انتخابات آینده‌ی ریاست‌جمهوری آمریکا برای آنها چیست، این‌گونه پاسخ داده‌اند: ۵۱ درصد شرایط اقتصادی، ۱۵ درصد شکاف فزاینده بین فقرا و ثروتمندان، ۹ درصد خدمات سلامت، ۷ درصد کسری بودجه دولت فدرال، ۴ درصد امنیت ملی، ۴ درصد رژیم صهیونیستی، و ۲ درصد ایران.

کم اهمیت بودن مسائل ایران و رژیم صهیونیستی نکته‌ی جالبی در این نظرسنجی به نظر می‌رسد. با وجود کوبش یک ساله بر طبل جنگ علیه ایران و بازتاب پروپاگانداگونه‌ی مسئله‌ی هسته‌ای ایران در ایالات متحد، دغدغه‌ی اصلی یهودیان آمریکا بر اساس این نظرسنجی فقط وضعیت اقتصادی در ایالات متحد بوده است. در حالی که نامزدهای حزب جمهوری خواه برای تصدی پست ریاست‌جمهوری ایالات متحد به شدت تلاش داشتند تا با حمایت از رژیم

# نقش پول در انتخابات آمریکا

سبحان حسنونند

## هزینه های انتخاباتی نامزدهای ریاست جمهوری ایالات متحده



ریاست جمهوری کمک مالی می کنند. این کمک ها می تواند در این رقابت ها راهگشا باشد. در ادامه به بررسی کمک مالی از طرف اشخاص حقیقی به اوباما و رامنی می پردازیم. در این نمودارهای مشاهده می کنید که کارمندان کدام شرکت های بزرگ، به هر یک چه مقدار کمک مالی کرده اند.

در دو نمودار زیر، ارقام به هزار دلار و تاریخ اطلاعات نیز مربوط به سال جاری میلادی است. (منبع: پایگاه خبری آی پرس)

متحمل شده و در عین حال موفق به دریافت بیشترین کمک های مالی از طرف افراد و شرکت ها شده است. ۹۹ درصد از پول جمع آوری شده توسط رامنی از طرف اشخاص بوده است [بر اساس قانون، کمک های مالی شرکت ها به عنوان کمک از طرف اشخاص محسوب می شود].

رن پال با وجود این که پس از رامنی، بیشترین هزینه ها را داشته اما در میان چهار نامزد بالانشین در رده ی چهارم قرار دارد. ریک سنتورم با وجود هزینه ی بسیار اندک عملکرد خوبی داشته است و توانسته خود را میان ۴ نامزد اصلی رقابت های مقدماتی حفظ کند.

همان گونه که اشاره شد، شهروندان آمریکایی نیز به نامزدهای انتخابات

سال پیش در آمریکا قانونی تصویب شد که بر اساس آن شرکت ها می توانند به کاندیدها مستقیماً کمک مالی کنند. نقش پول وقتی پررنگ تر می شود که به این نکته اشاره کنیم که کاندیدهای انتخابات در آمریکا برای تأمین هزینه های انتخاباتی خود به پولی که از طرف افراد و گروه های ذینفع، شرکت های تجاری، بنیادهای خیریه و ادارات دولتی به آنها داده می شود، متکی هستند.

برخی از کاندیدهایی که در جمع آوری پول از این منابع ناموفق هستند به بانک ها روی می آورند و برای تأمین هزینه ها وام دریافت می کنند.

نامزدهای حزب جمهوری خواه در حال حاضر در رقابت ها مقدماتی برای تعیین نامزد حزب هستند. در میان آنها میت رامنی تاکنون بیشترین هزینه را

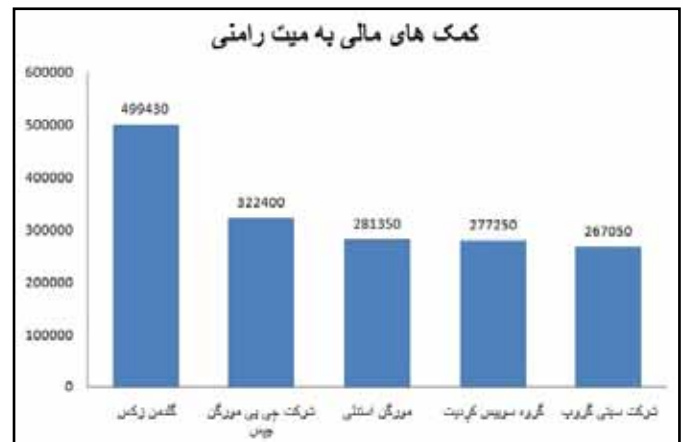
پول در رقابت نامزدهای ریاست جمهوری آمریکا نقش پررنگی ایفا می کند و این نقش با آسان تر شدن شرایط کمک مالی شرکت ها به نامزدها پررنگ تر شده است. تبلیغات نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری آمریکا بسیار پرهزینه است. برای مثال، باراک اوباما در رقابت های انتخاباتی سال ۲۰۰۸ بیش از ۷۶۰ میلیون دلار صرف این تبلیغات کرد، بر این اساس وی برای هر رأی کسب شده چیزی بیش از ۱۰ دلار هزینه کرد. این در حالی بود که رقیب وی یعنی جان مک کین برای هر رأی کسب شده چیزی بیش از ۵ دلار هزینه کرده بود و در نهایت بازنده ی این رقابت بود.

### کمک های مالی به باراک اوباما



دی ای ال پاپیر یک شرکت حقوقی آمریکایی با بیش از ۷۶ دفتر در ۳۰ کشور دنیا است. مورگن & مورگن یک شرکت حقوقی آمریکایی است.

### کمک های مالی به میت رامنی



گلدمن زکس یک شرکت یهودی بانکداری و خدمات تجاری چندملیتی است که در سال ۱۸۶۹ در نیویورک تاسیس شد. دارایی این شرکت بالغ بر ۸۵۰ میلیارد دلار است. شرکت جی پی مورگن یک شرکت بانکداری و خدمات تجاری چندملیتی است. گروه سوییس کرپدیت یک شرکت خدمات تجاری چندملیتی است. شرکت ستی گروپ یک شرکت خدمات تجاری چندملیتی است.



این ما را به مرحله‌ی سوم رساند: مشروعیت. دانشگاهیانی که شهرتی دارند، گفتند که حمله به «وال استریت» توجیهاتی دارد. ناگهان، نیویورک تایمز، صدای اصلی مورد احترام میانه‌روها، سرمقاله‌ای در هشتم اکتبر منتشر کرد که در آن گفت معترضان در حقیقت «پیامی روشن و پیشنهادهای سیاسی مشخص» دارند و این جنبش چیزی «بیش‌تر از شورش جوانان» است. تایمز ادامه داد که «نابرابری مفرط نشان از اقتصادی دچار سوءکارکرد است که بخش مالی بر آن چیره است که نیروی محرک آن بخش مولد نیست بلکه سوداگری، اخاذی و پشتیبانی دولت است.» این زبان تند برای تایمز است. و سپس کمیته‌ی کارزار دموکرات‌ها در کنگره دادخواستی به گردش آورد که از پشتیبانان حزب می‌خواست اعلام کنند که «من با معترضان تسخیر وال استریت همراهم.»

جنبش رسمیت و احترام یافت و با احترام دچار مخاطره شد. مرحله‌ی چهارم. یک جنبش مهم اعتراضی معمولاً در معرض دو تهدید عمده قرار می‌گیرد: اولی سازمان‌دهی یک ضدتظاهرات عمده‌ی جناح راست در خیابان‌ها است. اریک کانتور، رهبر افراطی (و کاملاً زیرک) جمهوری‌خواهان در کنگره پیش‌تر در عمل چنین فراخوانی داد. این ضدتظاهرات می‌تواند کاملاً سبانه باشد. جنبش تسخیر وال استریت لازم است برای این کار آماده باشد و فکر کند چه‌طور با آن مقابله کند یا آن را محدود نگه دارد.

اما تهدید دوم و بزرگ‌تر از موفقیت جنبش ناشی می‌شود. این جنبش همچنان که حمایت بیش‌تری می‌یابد، تنوع دیدگاه‌ها در میان معترضان فعال در آن افزایش می‌یابد. مسئله در این جا، همچنان که همواره چنین بوده، این است که چه‌طور از این تهدید که فرقه‌ی تنگ‌نظرانه‌ای باشد که به خاطر آن که بیش از حد خود را محدود ساخته شکست بخورد و تهدید دیگر آن است که چون بیش از اندازه گسترده است دیگر فاقد انسجام سیاسی باشد. صورت‌بندی ساده‌ای وجود ندارد که چه‌طور می‌توان از این دو حد غایی اجتناب کرد. دشوار است.

در آینده این جنبش می‌تواند هرچه قدرتمندتر بشود. جنبش می‌تواند دو کار انجام دهد: تجدیدساختاری کوتاه‌مدت در آن چه دولت می‌تواند انجام دهد به وجود آورد تا فشار روی مردم که اکنون به شکل حادی سنگین است به حداقل رسانده شود، و تحولی درازمدت در شیوه‌ی تفکر بخش‌های بزرگی از مردم آمریکا درباره‌ی واقعیت‌های بحران ساختاری سرمایه‌داری و تحولات مهم جغرافیای سیاسی که در شرف وقوع است پدید آورد؛ چرا که ما در جهانی چندقطبی زندگی می‌کنیم. حتی اگر جنبش تسخیر وال استریت به سبب فرسودگی یا سرکوب رو به افول برود، تاکنون موفق شده میراثی برجای ماندنی از خود بگذارد، همان‌طور که شورش‌های ۱۹۶۸ چنین بودند. ایالات متحد تغییر خواهد کرد و این تغییر در راستایی مثبت خواهد بود. چنان که گفته می‌شود «تغییرات مهم یک شبه به دست نمی‌آید» و سیستم جهانی جدید و بهتر، و ایالات متحدی جدید و بهتر، کاری است که حاصل تلاش متوالی نسل‌های متوالی است. اما جهانی دیگر واقعاً ممکن است (هرچند ناگزیر نیست). و می‌توانیم تفاوتی پدید آوریم. تسخیر وال استریت تفاوت، تفاوتی بزرگ، پدید می‌آورد. (منبع: سایت انسان‌شناسی و فرهنگ)



## موفقیت خیره‌کننده‌ی جنبش تسخیر وال استریت

امانوئل والرستاین  
ترجمه‌ی پرویز صداقت

جنبش «تسخیر وال استریت» - در حال حاضر این یک جنبش است - مهم‌ترین رخداد سیاسی در ایالات متحد از هنگام خیزش‌های ۱۹۶۸ و حاصل یا استمرار آن است.

هیچ‌گاه به یقین نمی‌توان گفت که چرا این جنبش در این زمان در ایالات متحد آغاز شد و نه سه روز، سه ماه، سه سال دیرتر یا زودتر. شرایط مهیا بود: فشار حاد فزاینده‌ی اقتصادی نه تنها بر روی شوربختان واقعی که بر بخش گسترده‌ای از فقرایی که کار می‌کنند (کسانی که در شرایط دیگر به «طبقه‌ی متوسط» مصطلح بودند)؛ فشار باورنکردنی (بهره‌کشی، طمع‌ورزی) یک درصد ثروتمندترین بخش جمعیت ایالات متحد، نمونه‌ی شورش‌های خشمگینانه در سرتاسر جهان («بهار عربی»، شورش‌های موسوم به خشم اسپانیایی، دانشجویان شیلیایی، اتحادیه‌های کارگری ویسکانسین، و فهرستی طولانی از شورش‌های دیگر). این که چه جرعه‌ای آتش را شعله‌ور کرد واقعاً اهمیتی ندارد. جنبش آغاز شد.

در مرحله‌ی نخست، چند روز اول جنبشی انگشت‌شمار از افرادی بی‌پروا، اغلب جوانانی بود

که تلاش می‌کردند تظاهرات کنند. رسانه‌ها اصلاً آن‌ها را نادیده گرفتند. سپس فرماندهان نادان پلیس فکر کردند که با کمی خشونت تظاهرات فروکش می‌کند. از این‌ها فیلم گرفته و این فیلم از طریق یوتیوب منتشر شد.

این ما را به مرحله‌ی دوم رساند: تبلیغات. رسانه‌ها دیگر نمی‌توانستند تظاهرکنندگان را کاملاً نادیده بگیرند. بنابراین تلاش کردند با آنان مدارا کنند. این جوانان نادان و جاهل (و شماری زن سالخورده) از اقتصاد چه می‌دانند؟ آیا برنامه‌ای اثباتی دارند؟ آیا «منضبط» اند؟ به ما گفته شد که تظاهرات زود فروکش می‌کند. آن چه رسانه‌ها و قدرت‌ها در نظر نگرفتند (و به نظر می‌رسد هیچ‌گاه نمی‌آموزند)، آن است که مضمون اعتراض به شکل گسترده‌ای طنین‌انداز شد و به سرعت رشد یافت. شهر در پی شهر، «تسخیرهای» مشابهی آغاز شد. بی‌کاران ۵۰ ساله هم به اعتراض‌ها پیوستند. همین‌طور افراد مشهور. به همین ترتیب اتحادیه‌های کارگری، از جمله رئیس فدراسیون کارگری و کنگره‌ی سازمان‌های صنعتی آمریکا. حالا مطبوعات خارج از آمریکا نیز حوادث را دنبال می‌کردند. تظاهرکنندگان در برابر این پرسش که چه می‌خواهند، پاسخ دادند «عدالت». به نظر می‌رسد این پاسخی پرمعنا برای تعداد هرچه پرشماتری از مردم بود.

# نقش اوپاما در جنبش تسخیر وال استریت

اسفندیار خدایی

khodae2@gmail.com

جنبش تسخیر وال استریت پدیده‌ای در حال جریان است و رهبری مشخص یا مرکز سازماندهی واحدی هم ندارد. به همین دلیل، نظریات پراکنده و ادعاهای ضد و نقیض فراوانی درباره‌ی این جنبش نوپا وجود دارد، به طوری که می‌توان گفت این جنبش بیش از آنکه تاکنون اقدامی علیه یک درصد حاکم و نظام سرمایه‌داری موجود انجام داده باشد، به شایعات و نظریات رنگارنگ دامن زده است. میان نظریه‌هایی که به دنبال توضیح و توجیه جنبش اشغال وال استریت هستند، تئوری نقش اوپاما یکی از پرطرفدارترین آنهاست. طراحان این تئوری که غالباً از محافظه‌کاران جمهوری خواه و مخالفان اوپاما هستند، معتقدند که جنبش اشغال وال استریت بخشی از برنامه‌ی اوپاما در انتخابات ۲۰۱۲ است و پشت‌صحنه‌ی این جنبش را اوپاما کارگردانی می‌کند.

جمهوری خواهان این ادعا را که جنبش وال استریت رهبر مشخصی ندارد قبول ندارند و مدعی هستند که شخص اوپاما رهبر واقعی این جنبش است. آنها با مقایسه‌ی سخنانی که اوپاما در سخنرانی‌های خود بیان کرده است و می‌کند و شعارهایی که در انتخابات پیشین بکار می‌برده و می‌برد، نتیجه می‌گیرند که هدف اصلی طراحان این جنبش پیروزی دموکرات‌ها و رئیس‌جمهور کنونی در انتخابات آینده است. ونکوک در روزنامه‌ی واشینگتن پست به شباهت شعارهای تظاهرکنندگان وال استریت با این سخنان اوپاما در رقابت‌های انتخاباتی ۲۰۰۸ اشاره می‌کند: «درآمد متوسط یک درصد بالایی تا ۲۵۰ درصد یعنی هر سال بیش از ۱/۲ میلیون دلار رشد داشته است... برای یک صد نفر بالایی همان یک درصد هم اکنون درآمد متوسط بیش از ۲۷ میلیون دلار در سال است. صاحب شرکتی که سی برابر کارکنانش درآمد داشت، حالا بیش از یکصد و ده برابر درآمد دارد. درحالی‌که در ده سال گذشته، درآمد بیشتر مردم آمریکا ۶ درصد کاهش داشته است» (واشینگتن پست، ۷ دسامبر ۲۰۱۱).

حامیان جنبش وال استریت در واکنش به این نظریه مدعی می‌شوند که اگرچه ادبیات مساوات‌گرایانه‌ی دموکرات‌ها از جمله اوپاما با شعارهای این جنبش شباهت دارد، اما این جنبش مستقل از اوپاما و احزاب سیاسی آمریکاست و این اوپاما و حزب دموکرات است که از شعارها و خواسته‌های این جنبش به سود خود در انتخابات ۲۰۱۲ استفاده می‌کنند. افزون بر این، این جنبش همواره منتقد سیاست‌های اوپاما در مصالحه‌ها و کله‌هایی که به بانک‌ها و شرکت‌های ثروتمند بوده است. آنها معتقدند که اوپاما با طرح شعارهای این جنبش و با رأی مردم به قدرت رسیده است اما اکنون همان روش پیشینیان خود را دنبال می‌کند و از سیاست «تغییر» که قول آن را داده بود، عدول کرده است (newworldreport.com, Oct. 2011).

در نظرسنجی‌ای که دانشگاه فوردهام در اکتبر ۲۰۱۱ انجام داده است، ۷۳ درصد شرکت‌کنندگان در تظاهرات روش اوپاما در اداره‌ی کشور را تأیید نکردند و فقط ۲۷ درصد روش اوپاما را درست دانسته و آن را تأیید کردند. در این نظرسنجی تنها ۴۲ درصد از شرکت‌کنندگان گفته‌اند که قصد دارند در این انتخابات به کاندیدای دموکرات رأی بدهند و البته فقط ۴ درصد نیز گفته‌اند که به جمهوری خواهان رأی خواهند داد (Costas Panagopoulos, October 2011).

بی‌تردید، شعارهای مساوات‌گرایانه‌ی اوپاما و سپس شکست سیاست تغییر او در شکل‌گیری جنبش مساوات‌گرایانه‌ی اشغال وال استریت بی‌تأثیر نیست. این که می‌گویند سیاست «تغییر» که شعار اوپاما در انتخابات ۲۰۰۸ بود با شکست مواجه شده است، سخن گزافی نیست و آمارها و نمودارهایی که خود دولت منتشر کرده است نشان‌گر این واقعیت است که اگرچه اوپاما بهتر از جورج بوش عمل کرده است، اما با وجود شعارهای فراوان نتوانسته است در روند توزیع ثروت در آمریکا تغییری ایجاد کند. کسانی که به سیاست‌های اوپاما دل بسته بودند، اینک با مشاهده‌ی ناتوانی یا بی‌اعتنایی او و نیز ناامیدی از تحقق وعده‌ها با تکیه بر سیستم سیاسی، به خیابان‌ها آمده‌اند تا به روشی که از جنبش‌های بهار عربی ۲۰۱۱ آموخته‌اند، به اهداف دیرینه‌ی خود دست پیدا کنند.

• بن بست در سیستم سیاسی آمریکا به جنبش تسخیر وال استریت منجر شده است: برخی از تحلیل‌گران علت ریشه‌ای به وجود آمدن جنبش

۱ سیاست کاهش مالیات توسط جرج بوش در سال ۲۰۰۶ بیش از همه به نفع طبقه ثروتمند یا همان یک درصد بالایی انجامید. اساساً سیاست‌های کاهش مالیات جمهوری خواهان از جمله ریگان، بوش پدر و بوش پسر، بیش از همه به نفع صاحبان شرکت‌های بزرگ تمام شده است (cnmnews.com, April 2012).

تسخیر وال استریت را در شکست سیستم سیاسی موجود در آمریکا می‌دانند. مردم به خیابان‌ها می‌ریزند چون از رسیدن به هدف خود از طریق سیستم سیاسی ناکام مانده‌اند. هر کس از سوی مردم به عنوان رئیس‌جمهور و یا نماینده‌ی پارلمان انتخاب می‌شود، توسط یک درصد بالایی خریده می‌شود. به نوشته‌ی adbusters.org، وبسایت سازمانی که نخستین راهپیمایی جنبش اشغال وال استریت را برگزار کرد: «سیستم سیاسی حاکم در ایالات متحد آمریکا امروز دیگر نمی‌تواند دموکراسی نامیده شود؛ مردم به اوپاما رأی دادند تا نفوذ پول را در سیستم سیاسی آمریکا پایان دهد اما چنین نشده است. امروز وقت آن رسیده که برای مردم‌سالاری و علیه شرکت‌سالاری بجنگیم... دولت ما سرانجام باید بین مردم و شرکت‌ها یکی را انتخاب کند.»

«مردمی که تحت عنوان جنبش وال استریت به خیابان‌ها می‌آیند تنها برای رفع نابرابری‌های اقتصادی مبارزه نمی‌کنند؛ آنها خواسته‌های سیاسی دارند، آنها می‌خواهند دولت‌شان را از پولدارها پس بگیرند... مردم مصر در میدان التحریر فریاد می‌زدند که مبارک باید برود، زیرا مبارک دیگر نماینده‌ی مردم نبود. دولت حسنی مبارک ریشه‌ی اصلی همه‌ی مشکلات، از جمله نابرابری‌های اقتصادی بود. ماهیت جنبش تسخیر وال استریت هم همین است. مردم در قاهره، آتن، مادرید و نیویورک همه یک حرف می‌زنند. آنها از سیستم سیاسی کنونی ناراضی هستند و به دنبال جایگزینی برای آن می‌گردند» (میکائیل هاردت & آنتونیو نگری، اکتبر ۲۰۱۱، foreignaffairs.com).

نومی ولف در مقاله‌ای در مجله‌ی اکونومیست خواسته‌های تظاهرکنندگان جنبش تسخیر وال استریت را در این سه خواسته خلاصه می‌کند: ۱- محوریت پول

باید از سیاست آمریکا برداشته شود؛ ۲- سیستم بانکی آمریکا باید اصلاح شود و راه‌های سوءاستفاده و کلاهبرداری بسته شوند؛ ۳- روزنه‌هایی که موجب می‌شوند نمایندگان پارلمان در خدمت شرکت‌های بزرگ درآیند و به لویچی که به نفع آنهاست رأی دهند، باید بسته شود (اکونومیست، ۲۸ نوامبر ۲۰۱۱).

اوپاما و حزب دموکرات آمریکا با شعارهای مساوات‌گرایانه به هدف جذب آراء، شکاف عمیق طبقاتی جامعه‌ی آمریکا را در معرض دید مردم قرار دادند و مردم با دل بستن به این برنامه‌ها آنها را به کرسی قدرت نشاندند، اما آیا اوپاما و حزب دموکرات آمریکا توانسته‌اند به موفقیتی در این زمینه دست یابند؟ اما فساد در سیستم سیاسی آمریکا تا جایی پیش رفته است که دولت به جای آنکه نماینده‌ی مردم باشد، شرکت‌سالاری بزرگ شده است. به جای آنکه مردم‌سالاری در آمریکا حاکم باشد، شرکت‌سالاری یک‌تاز میدان سیاست شده و دولت همانند گوشت قربانی میان شرکت‌ها تقسیم شده است. مسئله‌ی مهم این‌جاست که این شرکت‌ها فقط منافع خود را در نظر می‌گیرند و می‌کوشند تا در بازار رقابتی نفس گیر، رقیبان را از صحنه خارج کنند و دولت در بهترین حالت داور این مسابقه‌ی پر هیجان شده است. در اینجا مردم به جای آن‌که کنشگر این صحنه باشند، به گوشه‌ی میدان خریده‌اند و تماشاگر مبارزه و رقابت پر تب و تاب شرکت‌ها شده‌اند.

اوپاما و حزب دموکرات آمریکا نخست با افشاکاری و سپس با شکست برنامه‌های







Science Fordham University [http://www.fordham.edu/images/academics/graduate\\_schools/gsas/elections\\_and\\_campaign\\_/occupy%20wall%20street%20survey%20results%20102611.pdf](http://www.fordham.edu/images/academics/graduate_schools/gsas/elections_and_campaign_/occupy%20wall%20street%20survey%20results%20102611.pdf)

adbusters.org, October 2011, Alright you 90,000 redeemers, rebels and radicals out there <http://www.adbusters.org/blogs/adbusters-blog/occupywallstreet.html>

Michael Hardt and Antonio Negri , 11 October 2011, The Fight for «Real Democracy» at the Heart of Occupy Wall Street <http://www.foreignaffairs.com/articles/136399/michael-hardt-and-antonio-negri/the-fight-for-real-democracy-at-the-heart-of-occupy-wall-street?page=show>

Naomi Wolf, Economist, 28 November 2011, Conspiracy theories <http://www.economist.com/blogs/democracyinamerica/2011/11/occupy-wall-street-2>

cnnmoney.com, April 2012, Bush wishes his name wasn't attached to tax cuts <http://money.cnn.com/2012/04/10/news/economy/bush-speech/>

مساوات‌گرایانه‌ی خود نقش مهمی در جنبش ضد وال استریت ایفا کرده‌اند. تظاهرکنندگان جنبش تسخیر وال استریت از این سیستم سیاسی فاسد که شرکت‌سالاری را با نام مردم‌سالاری حاکم کرده است نومید شده‌اند. آنها از صندوق‌های رأی دل بریده‌اند و به پیروی از جنبش‌های مردمی خاورمیانه و شمال آفریقا به تظاهرات خیابانی روی آورده‌اند.

منابع:

Washington post, (December, 2011) «Wonkbook: Occupy Wall Street occupies Obama's 2012 campaign»

[http://www.washingtonpost.com/blogs/ezra-klein/post/wonkbook-occupy-wall-street-occupies-obamas-2012-campaign/2011/12/07/gIQAZVN0bO\\_blog.html](http://www.washingtonpost.com/blogs/ezra-klein/post/wonkbook-occupy-wall-street-occupies-obamas-2012-campaign/2011/12/07/gIQAZVN0bO_blog.html)

New world order report, (October 2011) «Top 10 Occupy Wall Street Conspiracy Theories»

<http://www.newworldorderreport.com/News/tabid/266/ID/9002/Top-10-Occupy-Wall-Street-Conspiracy-Theories.aspx>

Costas Panagopoulos, October 2011, Occupy Wall Street Survey Results Professor Costas Panagopoulos Department of Political

کتاب «راهنمای جنبش‌های اجتماعی» مجموعه‌ای گسترده‌ای از مقالات کلاسیک و جدید در باب ریشه‌ها، سازمان‌دهی، منابع و تأثیرات جنبش‌های اجتماعی است. نویسندگان مقالات به تحلیل منابع، شبکه‌ها، ساختارها و فضای خاص جنبش‌های اجتماعی می‌پردازند و انگیزه‌های روانی، کنکاش‌های سیاسی، عواطف و هویت‌های فردی و جمعی پنهان در پس این جنبش‌ها را واکاوی می‌کنند. برخی از این مقالات همچنین به صورت موردی به مطالعه‌ی تعدادی از مهم‌ترین جنبش‌های اجتماعی در تاریخ، از جمله جنبش حقوق مدنی، جنبش زنان و جنبش‌های محیط زیست می‌پردازند. متن زیر ترجمه‌ی مقدمه‌ی ویراستاران این کتاب است.

چف گودوین، چیمز جاسپر  
ترجمه‌ی پرنز طالبی  
talebi.prnz@gmail.com

# راهنمای

# جنبش‌های

# اجتماعی

دیدگاه‌های آنان را بشناسید، به ویژه اگر خواسته‌های آنها در زمره‌ی مسائلی باشد که برای شما ناخوش‌آیند محسوب می‌شوند. چرا از دید برخی، حیوانات نیز حق و حقوق دارند؟ چرا برخی معتقدند که سازمان ملل یک توطئه‌ی شیطانی است؟ فهم جنبش‌های اجتماعی روشی مناسب برای درک گوناگونی بشری است.

اما دلایل دیگری نیز برای مطالعه‌ی جنبش‌های اجتماعی که پنجره‌هایی به روی جنبه‌های متفاوت زندگی اجتماعی هستند، وجود دارد. اگر به سیاست علاقه‌مند باشید، احتمالاً جنبش‌های اجتماعی را مورد مطالعه قرار خواهید داد از این جهت که جنبش‌ها از منابع اصلی کشمکش‌ها و تغییرات سیاسی هستند. جنبش‌های اجتماعی اغلب

نخستین مراجع ایجاد ایده‌ها و مسائل «جدید» سیاسی هستند. مردم به محض این که با مشکلات اجتماعی که خواستار رفع آنها هستند هم‌راستا شوند، جنبشی برای حل و فصل آن ترتیب می‌دهند. احزاب سیاسی و رهبران آنها به ندرت پرسش‌های اساسی طرح می‌کنند و کم‌تر به موضوعات و مباحث جدید می‌پردازند؛ بوروکراسی ادامه می‌یابد و سیاستمداران زمان خود را با اقدامات معمول می‌گذرانند. اصولاً جنبش‌های بیرون از سیستم سیاسی هستند که توجه افراد داخل سیستم را به ترس‌ها و خواسته‌های جدید جلب می‌کنند.

از سوی دیگر، مطالعات شما درباره‌ی جنبش‌های اجتماعی ممکن است به سبب علاقه‌مندی به اقدامات بشری به طور کلی و یا نظریه‌های اجتماعی باشد. برای

صاحب‌نظران جنبش‌های اجتماعی، چرایی و چگونگی فعالیت‌های مردمی مورد پرسش است، به خصوص این پرسش که چرا مردم چنین کنش‌هایی را به شکل جمعی انجام می‌دهند. این البته همان پرسشی است که جامعه‌شناسی را به طور کلی، به ویژه در حوزه‌ی نظریه‌ی اجتماعی پیش می‌برد. جنبش‌های اجتماعی همان مسئله‌ی معروف هابزی درباره‌ی نظم اجتماعی را پیش می‌کنند: چرا مردم به صورت جمعی عمل می‌کنند، در حالتی که اگر به صورت انفرادی و خودخواهانه عمل کنند، سود بیشتری نصیب‌شان می‌شود؟ مطالعه‌ی جنبش‌های اجتماعی یافتن پاسخ برای این پرسش را ساده‌تر می‌سازد: اگر بدانیم که چرا مردم خودخواسته در جنبش‌های اجتماعی شرکت می‌کنند، می‌توانیم دلیل همکاری آنها را به طور کلی دریابیم. کنش سیاسی نمونه‌ای آشکار از کنش اجتماعی است که ماهیت کنش در دیگر حوزه‌های زندگی را روشن می‌سازد. کنش سیاسی در واقع در دل انگیزه‌های بشری قرار می‌گیرد. برای مثال، آیا کنش مردم برای افزودن منافع مادی است؟ آیا بر اساس رسومی که نشان دهنده‌ی عقاید آنها درباره‌ی دنیا است عمل می‌کنند، یا صرفاً جایگاه‌شان را در این دنیا تثبیت می‌کنند؟ تعادل بین کنش نهادین و کنش «ابزاری» چیست؟ تعادل بین

کنش‌های خودخواهانه و نوع‌دوستانه چطور؟

اگر به موضوع تغییرات اجتماعی نیز علاقه‌مند باشید، مطالعه‌ی جنبش‌های اجتماعی بسیار به کارتان خواهد آمد. این علاقه می‌تواند تئوریک باشد در این راستا که چرا تغییرات رخ می‌دهند، و یا می‌تواند گرایشی عملی در تشویق تغییرات یا جلوگیری از آن باشد. جنبش‌های اجتماعی خاستگاه اصلی تغییرات اجتماعی هستند. منابع

انسان‌ها در طول تاریخ همواره نسبت به مسائلی که دوست نداشته‌اند، اعتراض کرده‌اند. این امر گاه از اعتراض فراتر رفته است: آنها با هم متحد شده‌اند تا شرایط را تغییر دهند. در جوامع مدرن، مردم بیش از پیش خود را برای دنبال کردن مجموعه‌ی پیچیده‌ای از اهداف گوناگون سازمان‌دهی کرده‌اند. برای مثال، می‌توان به اعتصاب‌ها، تحصن‌ها و راه‌پیمایی‌های جنبش کارگری اشاره کرد که نه تنها به دنبال اتحاد هستند، بلکه مواضع سیاسی را نیز هدف قرار می‌دهند. در اوایل قرن نوزدهم، جنبش لادیسلم وارد نخستین کارخانه‌های انگلیس شد و ماشین‌آلات جدید را تخریب کرد. انقلاب‌های بسیاری نیز رخ داده است، مانند انقلاب‌های فرانسه، روسیه، چین، کوبا و ایران. ما شاهد برگزاری روز زمین و به‌وجود آمدن سازمان‌هایی همچون «اتحادیه‌ی دانشمندان متعهد» و «شورای دفاع از منابع طبیعی» بوده‌ایم. فعالان حقوق حیوانات وارد آزمایشگاه‌ها شده‌اند و حیوانات تحت آزمایش را «آزاد» کرده‌اند. جنبش زنان سعی کرده است زندگی خانوادگی و روابط جنسیتی را تغییر دهد. جنبش‌های راست‌گرای بسیاری نیز وجود داشته است، از آمریکایی‌های مخالف مهاجران در دهه‌ی ۱۸۴۰ تا آنهایی که در دهه‌ی ۱۹۷۰ با قانون تعادل نژادی در مدارس که توسط دولت فدرال وضع شده بود مبارزه کردند، و کسانی که در سال‌های اخیر در کلینیک‌های سقط جنین بعب‌گذاری کرده‌اند.

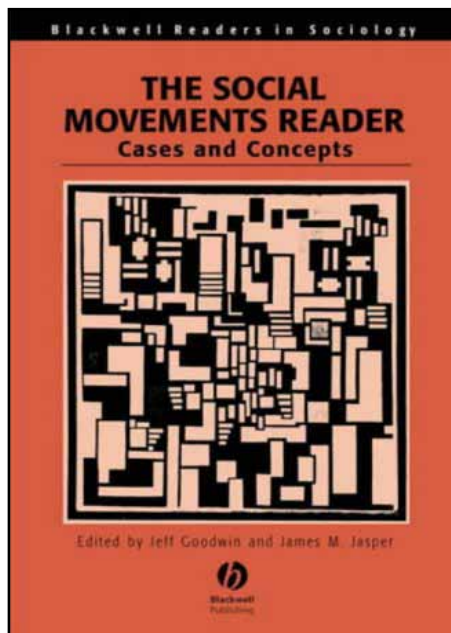
تعدادی از این جنبش‌ها در جستجوی فرصتی برای ابراز حقوق انسانی جدید بوده‌اند، درحالی که برخی دیگر در پی واکنش به تهدیدها یا خشونت بوده‌اند. بعضی به دنبال آزادی‌ها و دستاوردهای اقتصادی یا سیاسی بوده‌اند و بعضی دیگر با آن دسته از شیوه‌های متفاوت زندگی به مخالفت پرداخته‌اند که نمی‌پسندیده‌اند و یا از آنها می‌ترسیده‌اند. برخی از این جنبش‌ها سازمان‌ها و نهادهای رسمی ایجاد کرده‌اند، برخی دیگر به شبکه‌های غیررسمی تکیه کرده‌اند و برخی نیز از اقدامات خودجوش مانند شورش بهره‌گرفته‌اند. جنبش‌ها همواره مجبور به انتخاب بین اقدامات خشونت‌آمیز و غیرخشونت‌آمیز، رفتارهای قانونی و غیرقانونی، اختلال و آموزش، و افراط‌گرایی و میانه‌روی بوده‌اند.

جنبش‌های اجتماعی تلاش‌های آگاهانه، هماهنگ و پایدار مردم معمولی برای تغییر جنبه‌هایی از جامعه‌ی خود هستند که با استفاده از ابزارهای فرآیندی صورت می‌گیرند. جنبش‌های اجتماعی آگاهانه‌تر و سازمان‌یافته‌تر از مدهای زودگذر هستند. آنها بیشتر از یک شورش یا اعتراض به طول می‌انجامد. جنبش‌های اجتماعی فراتر از سازمان‌های رسمی هستند، گرچه سازمان‌ها نیز معمولاً نقشی در این گونه جنبش‌ها دارند. این جنبش‌ها معمولاً از افراد عادی تشکیل می‌شوند که در تقابل با افسران ارتش، سیاستمداران و یا نخبگان اقتصادی هستند. نیازی نیست که این جنبش‌ها آشکارا سیاسی باشند، اما بسیاری از آنها این‌گونه هستند. جنبش‌های اجتماعی همواره نسبت به چیزی معترض هستند، چه آشکار باشد مانند جنبش‌های ضد جنگ، و چه پنهان، مانند جنبش «بازگشت به زمین» که نسبت به زندگی شهری و بُرون‌شهری مدرن ابراز انزجار می‌کند.

چرا باید جنبش‌های اجتماعی را مطالعه کرد؟ نخستین دلیل آن این است که ممکن است شما به خود این جنبش‌ها به عنوان بخشی رایج و چشم‌گیر از جهان پیرامون‌تان علاقه‌مند باشید. شاید صرفاً بخواهید معترضان و

Luddite ۱

جنبش اجتماعی صنعت‌گران نساجی بریتانیا در قرن نوزدهم که عمدتاً به وسیله تخریب ماشین‌آلات بافندگی، در برابر تغییراتی که بر اثر انقلاب صنعتی ایجاد شده بود، اعتراض کردند. آنها احساس کرده بودند که این تغییرات باعث از دست رفتن شغل‌شان می‌شود و تمامی شیوه‌های زندگی آنان را تغییر خواهد داد.



The Social Movements  
Reader: Cases and  
Concepts  
Edited by Jeff Goodwin  
and James M. Jasper  
Wiley-Blackwell  
(2003), 408 pages





نکرده‌اند. همه‌ی ما حساسیت‌هایی اخلاقی داریم - از شهود ناگفته تا اصول و قواعد بیان شده - که کنش و رفتار ما را هدایت می‌کنند یا حداقل نادیده گرفتن آنها سبب رنجش ما می‌شود. جنبش‌های اجتماعی روشی مناسب برای درک این حساسیت‌های اخلاقی هستند.

جنبش‌های اجتماعی در جوامع امروزی نقشی بسیار اساسی دارند. از طریق این جنبش‌ها دنیای پیرامون خود را بهتر می‌توانیم بشناسیم. آنها ما را ترغیب می‌کنند تا احساسات خود را نسبت به سیاست‌های دولت، گرایش‌های اجتماعی و تکنولوژی‌های جدید دریابیم. حتی در بعضی موارد، الهام‌بخش ابداع و اختراع تکنولوژی‌های جدید و روش‌های جدید برای استفاده از همان تکنولوژی‌های قدیمی هستند. بالاتر از همه، این جنبش‌ها وسیله‌ای هستند که از طریق آنها می‌توانیم دیدگاه‌های اخلاقی خود را پرورش دهیم و آنها را از شهود مبهم به قواعد و خواسته‌های سیاسی تبدیل کنیم.

تحقیق و مطالعه بر روی جنبش‌های اجتماعی در طول زمان بسیار تغییر یافته است. تا دهه‌ی ۱۹۶۰، بیشتر صاحب‌نظرانی که این جنبش‌ها را مورد مطالعه قرار می‌دادند، از آنها واهمه داشتند. آنها این جنبش‌ها را مانند جمعیتی خطرناک می‌دیدند که رفتاری نامعقول و غیرمنطقی دارند و کورکورانه از عوام‌فریبانی که در آن میان ظاهر می‌شوند پیروی می‌کنند. در قرن نوزدهم، تجمعاتی که بیشترین توجه را به خود جلب می‌کردند، آنهایی بودند که به صورت دوره‌ای در شهرهای اروپا ظاهر می‌شدند و خواستار ایجاد شرایط بهتر برای کارگران، حق رأی و دیگر مواردی بودند که اکنون ما به عنوان حقوق مسلم از آنها برخورداریم. بیشتر نخبگان از جمله اساتید دانشگاه‌ها، هم‌دردی و همفکری ناچیزی با این اجتماعات داشتند. این گونه تصور می‌شد که این اجتماعات احساسات مردم را تحریک می‌کنند و باعث می‌شوند مردم دست به اعمالی بزنند که در صورت عدم تحریک هرگز انجام نمی‌دادند، تمایلی به آن پیدا نمی‌کردند و نباید پیدا می‌کردند. بر اساس نظریات اندیشمندان این دوره، این اجتماعات مردم را به انسان‌هایی بی‌اراده، بی‌فکر و بدون منطق تبدیل می‌کردند.

آخرین تقلاي این مشی فکری در دهه‌ی ۱۹۵۰ بود که محققان نازی‌ها را دقیقاً همان‌گونه تحلیل کردند که تجمعات را مورد تحلیل قرار می‌دادند. از این منظر، نازی‌ها افرادی بودند که از سوی رهبرانشان فریب خورده بودند و کورکورانه و احمقانه از آنها پیروی می‌کردند. تا بیش از صد سال، بیشتر محققان از کنش‌های سیاسی خارج از مجراهای معمول و نهادی واهمه داشتند.

این نگرش‌ها در دهه‌ی ۱۹۶۰ دچار تغییر و تحول شدند. این تغییر از این رو بود که برای نخستین بار در تاریخ شمار زیادی از خواص (از طبقه‌ی دانشگاهی و باسابقه‌ی تحصیلات دانشگاهی) هم‌دردی و همراهی چشم‌گیری با تلاش‌های مردم فرودست جامعه برای درخواست آزادی‌های اجتماعی و بهبود

دیگر نهاد‌های رسمی هستند، به ویژه شرکت‌هایی که در پی کسب درآمد هستند؛ این شرکت‌ها تکنولوژی‌های جدیدی ابداع می‌کنند که باعث تغییر شیوه‌های کار و تعامل ما می‌شوند. شرکت‌ها همیشه در حال ایجاد روش‌های جدید برای بهره‌کشی از کارگرها و تولید محصولات جدید برای بازار هستند. این تغییرات در شیوه‌ی زندگی مردم اختلال ایجاد می‌کند؛ مثلاً، یک دستگاه جدید مردم را مجبور می‌کند تا سخت‌تر کار کنند یا مثلاً ضایعات سی باید دور از مدارس دفع شوند. مردم به این تغییرات واکنش نشان می‌دهند و با تشکیل جنبش‌های اجتماعی در مقابل آنها می‌ایستند.

اما با وجود این که نهاد‌های رسمی منبع اصلی تغییرات تکنیکی هستند، به ندرت می‌توان از آنها به عنوان سرچشمه‌ی تغییر ارزش‌ها و نظم اجتماعی یاد کرد. برای پی بردن به چرایی این مسئله باید توجه داشت که در جوامع مدرن با سیستم‌های اقتصادی و سیاسی درهم تنیده، نظام‌های اداری عظیم نیازمند کنترل سیاسی و اقتصادی و بنابراین حفظ ثبات هستند. از این رو، این جوامع سعی می‌کنند همه چیز را تا حد امکان یکنواخت و برنامه‌ریزی شده کنند تا به این شیوه بتوانند از رخدادهای پیش‌بینی‌ناپذیر جلوگیری کنند. به عنوان مثال، آنها در برابر تغییر در روابط مالکیت که از عناصر اساسی سرمایه‌داری است ایستادگی می‌کنند.

بنابراین، نوآوری و تغییر در ارزش‌ها و عقاید سیاسی، اغلب از گفت‌وگوها و تلاش‌های جنبش‌های اجتماعی نشأت می‌گیرند. اینجاست که این پرسش مطرح می‌شود که چرا جوامع در چرخه‌ای بی‌پایان خود را دست‌نخورده بازتولید نمی‌کنند؟ معمولاً این جنبش‌های اجتماعی هستند که راه‌های جدیدی برای فهم جامعه و شیوه‌های نوینی برای رهبری آن ایجاد می‌کنند. آنها اجزای اصلی چیزی هستند که «جامعه‌ی مدنی» یا «حوزه‌ی عمومی» نام گرفته است، که در آن گروه‌ها و افراد درباره‌ی آینده‌ی خود به بحث و تبادل نظر می‌پردازند.

اگر علاقه‌ی «کاربردی» به گستراندن دموکراسی یا تغییر جامعه دارید، ترفندهایی برای یاد گرفتن تکنیک‌های سازمان‌دهی، بسیج عمومی و تأثیر بر رسانه‌ها وجود دارد. در چهل سال اخیر جنبش‌های اجتماعی بسیاری وجود داشته‌اند و مردم درگیر در این جنبش‌ها دانش قابل توجهی درباره‌ی چگونگی اداری جنبش‌ها کسب کرده‌اند. البته این موضوع تمرکز اصلی کتاب حاضر نیست، با این همه، به گمان ما می‌توان درس‌های کاربردی محدودی نیز از آن فرا گرفت.

و در نهایت، دلیل کنجکاوای شما برای مطالعه‌ی جنبش‌های اجتماعی می‌تواند علاقه به بنیان اخلاقی جامعه باشد. جنبش‌های اجتماعی تا حدودی شبیه هنر هستند: این جنبش‌ها تلاش‌هایی برای بیان حساسیت‌هایی هستند که هنوز به خوبی بیان نشده‌اند، روزنامه‌نگاران هنوز درباره‌ی آنها ننوشته‌اند، و قانون‌گذاران هنوز به آنها توجه

اعتراض سیاسی یا اجتماعی: مقصود از اعتراض، به چالش خواندن، مقاومت و یا تاختن به حاکمان، صاحبان قدرت، و/یا عقاید و سنت‌های فرهنگی است که توسط اشخاص یا گروه‌ها انجام می‌گیرد.

جنبش اجتماعی: جنبش اجتماعی، چالشی جمعی، سازمان‌یافته، پایدار و غیرنهادی (مرامی) در برابر حاکمان، صاحبان قدرت، یا عقاید و سنت‌های فرهنگی است. جنبش انقلابی نیز جنبشی است اجتماعی که حداقل به دنبال براندازی حکومت یا نظام باشد.

مدنی نشان دادند. جنبش حقوق مدنی اصلی‌ترین دلیل تغییر دیدگاه‌ها بود و هنگامی اتفاق افتاد که آمریکایی‌های غیرجنوبی از شرایط سرکوب سیاهان جنوب آگاه شدند. معترضان حقوق مدنی را با نسبت دادن صفاتی چون گمراه، نابالغ و غیرمنطقی بیش از این نمی‌شد نادیده گرفت. نتیجه این بود که محققان تصمیم گرفتند تا جنبه‌های جدیدی از جنبش‌های اجتماعی را ببینند؛ جنبه‌هایی که به دلیل تصور جنبش‌ها به صورت یک اجتماع خشن مورد توجه قرار نمی‌گرفتند. به این ترتیب، تغییرات و چرخش‌های مفهومی متعددی در نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی به وجود آمد.

نخستین آنها یک چرخش اقتصادی بود. در سال ۱۹۶۵، اقتصاددانی به نام منکور اولسون<sup>۱</sup> کتابی تحت عنوان منطق کنش جمعی نوشت و پرسشی مطرح کرد به این مضمون که افراد در صورتی که کاملاً منطقی باشند و سود و زیان انتخاب خود را ارزیابی کرده باشند، چه زمانی به چرا دست به اعتراض می‌زنند. با این که اولسون افراد را بسیار فردگرا تصور کرده بود - که فقط سود و زیان فردی و نه گروهی را در نظر می‌گیرند - در نهایت به این نتیجه رسید که افراد عاقل و منطقی نیز می‌توانند در اعتراض‌ها شرکت داشته باشند. چند سال پس از این کتاب، جان مک‌کارتی و میرزالد جنبه‌ی اقتصادی دیگری از اعتراض را مورد بررسی قرار دادند. آنها نهادهای اجتماعی را به عنوان هسته‌ی جنبش‌های اجتماعی در نظر گرفتند و نشان دادند که این نهادهای جنبش اجتماعی در واقع تا حد زیادی مانند شرکت‌های تجاری عمل می‌کنند. این نهادها می‌کوشند منابع را انباشته سازند، کارمندیانی استخدام کنند که ممکن است دارای منافع متفاوتی باشند، و دیدگاه‌های خود را به مشارکت‌کنندگان مستعد «بفروشند». نهادهای جنبش اجتماعی حتی گاهی برای کسب مشارکت بیشتر با هم به رقابت می‌پردازند. این نهادها با هم یک صنعت جنبش اجتماعی به وجود می‌آورند. به دلیل تأییدی که این دو محقق بر بسیج زمان و پول در این نهادها دارند، به نام نظریه‌پردازان بسیج منابع شناخته می‌شوند. همان‌طور که اولسون افراد را منطقی در نظر می‌گیرد، مک‌کارتی و زلد نهادها را منطقی می‌شمارند و معترضان، دیگر به عنوان افرادی احمق یا خطرناک نادیده گرفته نمی‌شوند.

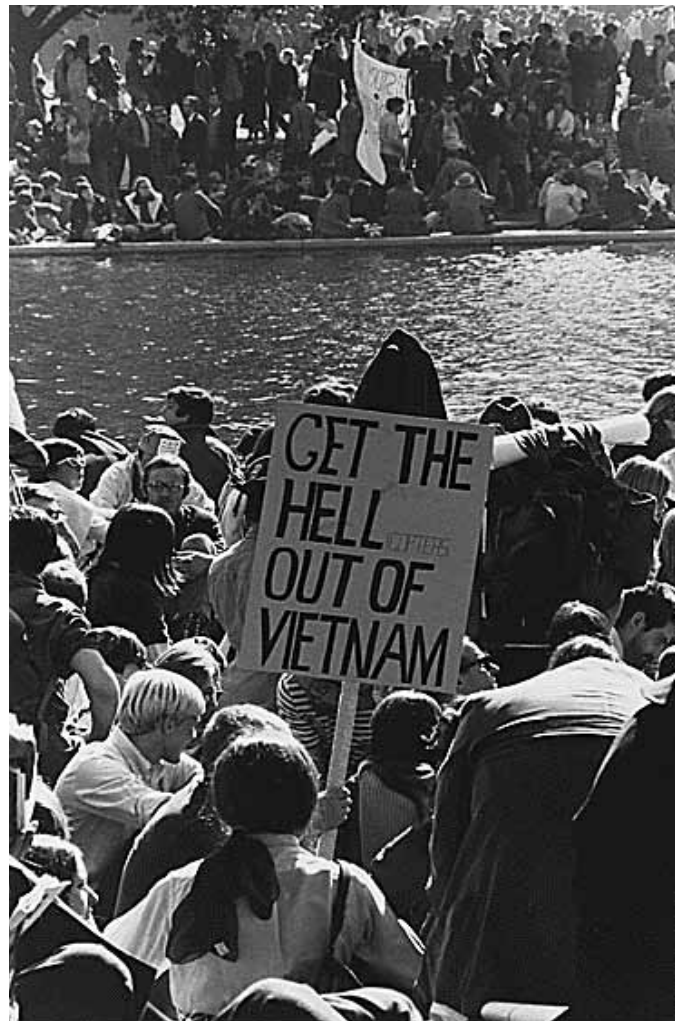
هم‌زمان با این نظریه‌ها، محققان به بُعد سیاسی آشکار جنبش‌های اجتماعی پی بردند. بیشتر جنبش‌های اجتماعی قدیمی، مانند جنبش کارگری یا جنبش حقوق مدنی

محققان اخیراً جنبه‌های بیشتری از جنبش‌های اجتماعی را به رسمیت شناخته‌اند و در حال مطالعه‌ی آنها هستند. به عنوان مثال، بسیاری از جنبش‌ها دارای گستره‌ی جهانی هستند و گروه‌های معترض را از کشورهای متفاوت مرتبط می‌سازند و یا از نهادهای بین‌المللی برخوردارند، مانند جنبش‌های محیطی، اعتراضات ضد سازمان جهانی تجارت، و ضد جهانی‌سازی غیراصولی تجارت.

احساسات درگیر در اعتراض نیز مورد بازبینی و بررسی مجدد قرار گرفته‌اند. مجموعه‌ی گوناگونی از احساسات و عواطف پیچیده همراه زندگی اجتماعی هستند. اما این احساسات در جنبش‌های اجتماعی نمود بارزتر و روشن‌تری پیدا می‌کنند. طراحان جنبش‌ها باید خشم، غضب و دلسوزی را تحریک کنند و این کار را با بازی دادن ترس‌ها و نگرانی‌های معترضان انجام می‌دهند. گاهی اوقات نیاز است که این ترس‌ها و نگرانی‌ها پیش از این که مردم شروع به اعتراض کنند تسکین داده شوند. معمولاً، طراحان باید هیجان‌ها و لذت‌هایی را نیز به مشارکت‌کنندگان منتقل کنند تا بتوانند حضور آنها را در جنبش تثبیت کنند. این موارد سمت و سوی تحقیقات آینده بر روی جنبش‌های اجتماعی را نشان می‌دهد.

با تغییراتی که در جنبش‌ها به وجود آمده است، درک و فهم ما از جنبش‌های اجتماعی افزایش یافته است. محققان جنبش اجتماعی نیز مانند هر شخص دیگری تحت تأثیر رویدادها و حوادث پیرامون خود قرار می‌گیرند. بیشتر اعتراضات قرن نوزدهم به شکل شورش‌های خیابانی بوده است، پس طبیعی بوده که تمرکز مطالعات بر روی ماهیت اجتماع باشد. در دهه‌ی ۱۹۵۰، مسئله‌ی اساسی این بود که اگر آلمان یک ملت متمدن بود، نازی‌ها چگونه می‌توانستند کنترل آن را به دست گیرند، و بنابراین نظریه‌های «جامعه‌ی توده‌ای» توسعه یافتند تا توضیحی برای این مسئله ارائه دهند. صاحب‌نظرانی که جنبش کارگری و جنبش حقوق مدنی آمریکا را مورد مطالعه قرار داده بودند، دریافته‌اند که اعاده‌ی حقوق جدید ناگزیر دولت را درگیر می‌کند، بنابراین طبیعی بود که بر روی ابعاد سیاسی اعتراض تمرکز کنند. اندیشمندان اجتماعی دهه‌ی ۱۹۶۰ و پس از آن، اغلب مشتاقانه متمایل به جنبش‌های اجتماعی پیرامون خود بودند، از این رو معترضان را مردمانی منطقی و عاقل توصیف کرده‌اند. اغلب جنبش‌های دهه‌ی ۱۹۶۰ و پس از آن نه درباره‌ی حقوق گروه‌های مظلوم و رنج‌دیده که درباره‌ی روش زندگی و معانی فرهنگی بودند. بنابراین چرخش دیرینه‌نگام یا زودنه‌نگام محققان به این بُعد اعتراض اجتناب‌ناپذیر بود. همچنین در سال‌های اخیر، جنبش‌های اجتماعی مهم بسیاری در بُعد جهانی مطرح شده‌اند. بسیاری از جنبش‌ها به ویژه جنبش‌های تحت تأثیر جنبش زنان، علاقه‌مند به تغییر فرهنگ‌های عاطفی ما هستند. جنبش زنان معتقد است که زنان به واسطه‌ی روش‌هایی که احساسات متفاوتی را برای زنان و مردان مناسب می‌دانستند، زیان دیده‌اند.

پی‌تردید، تا زمانی که جنبش‌های اجتماعی در حال رشد و نمو هستند، پژوهش و مطالعه درباره‌ی این جنبش‌ها به تکامل خود ادامه خواهد داد.





# استراتژی امنیت ملی آمریکا پس از یازده سپتامبر

بررسی تطبیقی دولت بوش و اوباما

مهدی نوریان

mehdi.nourian@ut.ac.ir

در مورد استفاده از نیروی نظامی و به ویژه در زمینه دفاع نوعی تغییر اساسی در قانون را ارائه می‌دهد. این بدین معناست که بر اساس قانون بین‌المللی استفاده از نیروی نظامی علیه حمله‌ی محتمل مجاز شمرده می‌شود (Gary 2006).

بنابراین، با نگاهی گذرا بر استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ می‌توان فهمید که این سند با سندهای پیشین بسیار متفاوت است. ممکن است برخی از تحلیلگران این تغییر را برای دوره‌ی بعد از جنگ سرد تغییری مناسب بدانند و آن را نتیجه‌ی طبیعی محیط جدید و تهدیدات جدید آن ببینند (Enriquez 2004).

آن چه ما در سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ می‌بینیم، پدیده‌ی جدیدی است که در قرون پیشین دیده نشده است و به ملت‌ها این اجازه را می‌دهد تا قبل از آن که مورد حمله قرار بگیرند، به طور قانونی دست به دفاع از خود بزنند. این دکترین باید امتحان می‌شد و نخستین باری که دکترین دفاع پیش‌دستانه مورد ارزیابی قرار گرفت، مورد عراق بود (Gray 2006). اشتاین برگ (۲۰۰۵) در مقاله‌ای این گونه بحث می‌کند که برای دولت بوش، این امری انتزاعی نبود بلکه در راستای محقق کردن تصمیم خود بود که فقط شش ماه بعد حمله‌ای را به عراق تدارک دید و ادعا شد که این حمله در پاسخ به برنامه‌ی تسلیحات اتمی، بیولوژیک و شیمیایی‌ای بود که ممکن بود روزی علیه ایالات متحد استفاده شود و یا در اختیار دشمنان تروریست ایالات متحد قرار بگیرد.

با نگاهی به استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۶، روشن می‌شود که این سند ادامه‌ی سند سال ۲۰۰۲ است. این سند به مانند سند سال ۲۰۰۲، دفاع پیش‌دستانه را به عنوان هسته‌ی اصلی خود مد نظر قرار می‌دهد. در این سند، آمده است که «جایگاه عملیات پیش‌دستانه در استراتژی امنیت ملی ما بدون تغییر باقی می‌ماند.» همان طور که گری این موضوع را در مقاله‌ای مطرح می‌کند، روشن است که این رویکرد در دیگر استراتژی‌ها و سیاست‌های ایالات متحد نیز دیده می‌شود. «این رویکرد همچنین در سیاست دفاع فعال که در استراتژی دفاع ملی وزارت دفاع در ماه مارس ۲۰۰۵ آمده است و همچنین در تأکید بر نیاز برای اعمال پیش‌دستانه علیه دشمنان قبل از آن که آنها مجال حمله را یابند، در استراتژی نظامی ایالات متحد در سال ۲۰۰۴ نیز دیده می‌شود» (Gray 2006).

ما شاهد این مسئله هستیم که به خاطر محیط جدید پس از جنگ سرد و ظهور تهدیدات جدید، استراتژی امنیت ملی آمریکا به طور اساسی تغییر کرد و به یک استراتژی دفاع پیش‌دستانه تبدیل شد. استراتژی‌ای که بر اساس قانون بین‌المللی به آمریکا این اجازه را می‌داد تا با عنوان دفاع پیش‌دستانه به دشمن حمله کند. چنین رویکردی بعد از حملات یازدهم سپتامبر و در سند استراتژی امنیت ملی که در تاریخ هفدهم سپتامبر ۲۰۰۲ توسط جورج دابلیو بوش به کنگره ارائه شد، اتخاذ شد. در سند استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۰۶، ما عناصر یکسانی را می‌بینیم. این بدین معناست که تفاوت قابل توجهی در مقایسه با سند سال ۲۰۰۲ اتفاق نیفتاده است و استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۶ را می‌توان به نوعی استمرار سند سال ۲۰۰۲ دانست.

با مد نظر قرار دادن استراتژی امنیت ملی آمریکا در دوره‌ی بوش، ما باید به روشن کردن تهدیدات پیردازیم تا مشخص شود که چه نوع تهدیداتی مستحق اعمال پیش‌دستانه هستند، چرا که دلیل اصلی اتخاذ این استراتژی جدید همین تهدیدات بوده است. یکی از تحلیلگران در مقاله‌ای در سال ۲۰۰۳ درباره‌ی سناریوهای این تهدیدات صحبت می‌کند و آنها را به دو دسته تقسیم می‌کند: «سناریوی اول مربوط به خشونت غیردولتی است، یعنی تروریسم، با هر تعریفی که برای این پدیده قائل بشویم. سناریوی دوم وجود دولت‌های سرکش است که ممکن است تروریست‌ها را تجهیز و یا حداقل از آنها حمایت کنند. دولت‌هایی که ممکن است به سلاح‌های کشتار جمعی دسترسی پیدا کنند و درصدد استفاده از آنها بدون هیچ محدودیتی باشند» (Bothe 2003).

استراتژی امنیت ملی آمریکا در دوره‌ی بوش با تمرکز بر دو سند سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ را می‌توان این گونه خلاصه کرد که اساس هر دو سند یکی است و آن دفاع پیش‌دستانه است. نگاهی دقیق‌تر به این دو سند ما را متوجه تفاوت‌هایی نیز می‌کند. هرچند که این تفاوت‌ها شامل موارد اصلی نمی‌شوند. گری این مطلب را این گونه بیان می‌کند: «استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۰۶ دکترین‌های استراتژی سال ۲۰۰۲ را ادامه می‌دهد. اما تفاوت این دو سند در این جاست که در سند سال ۲۰۰۲ تهدیدات از جانب عراق و کره‌ی شمالی دانسته می‌شود و این در حالی است که در سند سال ۲۰۰۶ این تمرکز بیشتر متوجه ایران و سوریه به اتهام حمایت دولتی از حزب‌الله و القاعده است» (Gray 2006). یکی دیگر از تحلیلگران بیان می‌دارد که از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۶، شاهد یک

استراتژی امنیت ملی ایالات متحد آمریکا سندی است که به شکل دوره‌ای از طرف دولت آمریکا تهیه شده و به کنگره ارائه می‌شود. در این سند، گزارشی از مسائل عمده‌ی امنیت ملی ایالات متحد و برنامه‌های دولت برای مواجهه با این مسائل مطرح می‌شود. این سند نخستین بار در سال ۱۹۸۷ و پس از آن در سال‌های ۱۹۸۸، ۱۹۸۹، ۱۹۹۰، ۱۹۹۱، ۱۹۹۲، ۱۹۹۴، ۱۹۹۶، ۱۹۹۷، ۲۰۰۰، ۲۰۰۲، ۲۰۰۶ و ۲۰۱۰ تهیه شده است. در یادداشت حاضر، به دنبال این هستیم که با رویکردی تطبیقی به استراتژی امنیت ملی آمریکا بعد از حوادث یازدهم سپتامبر پرداخته و با مقایسه‌ی دولت بوش و دولت اوباما علاوه بر نشان دادن تفاوت‌های موجود در بین استراتژی امنیت ملی در زمان ریاست‌جمهوری این دو نفر، معیارهایی را بیابیم که این تفاوت‌ها را ایجاد کرده‌اند.

از آن جایی که فرایندهای تصمیم‌سازی در دوره‌های مختلف ریاست‌جمهوری متفاوتند، طبیعتاً تصمیمات متفاوتی نیز اخذ می‌شوند. آن چه ما به دنبال آن هستیم، یافتن معیارهای مختلفی است که استراتژی امنیت ملی آمریکا را در دوره‌های مختلف ریاست‌جمهوری از یکدیگر متفاوت و متمایز می‌سازد. بنابراین، پرسش اصلی‌ای که به دنبال یافتن پاسخ برای آن هستیم این است که چه عوامل و معیارهایی باعث می‌شوند تا رؤسای جمهور مختلف استراتژی‌های امنیت ملی متفاوتی را ارائه دهند؟ در این راستا، ما بر دولت بوش متمرکز شده و آن را با دولت اوباما مقایسه می‌کنیم. در نهایت این گونه نتیجه می‌گیریم که دو نوع معیار مختلف وجود دارد که بر استراتژی امنیت ملی آمریکا تأثیر گذارند. این عوامل را می‌توان به دو گروه عوامل ثابت و متغیر تقسیم کرد. گروه دوم خود به دو بخش تقسیم می‌شود: بسترهای موجود در ایالات متحد (اعم از فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی) و تصویر ایالات متحد در جهان.

با نگاهی به استراتژی امنیت ملی ایالات متحد در دوره‌ی بوش و اوباما علاوه بر بی بردن به وجود تشابهاتی، متوجه وجود تفاوت‌هایی نیز می‌شویم. اما چرا این تفاوت‌ها وجود دارند و ریشه‌ی آنها چیست؟ این تفاوت‌ها از کجا ناشی می‌شوند؟ باید عواملی وجود داشته باشند که منشأ این تفاوت‌ها باشند و آنها را ایجاد کنند. با نگاهی تطبیقی به آن چه دو رئیس‌جمهور ایالات متحد در قبال استراتژی امنیت ملی انجام داده‌اند، می‌توان به فهمی از این عوامل رسید. در ابتدا، ما به بررسی استراتژی امنیت ملی بوش و اوباما به طور جداگانه پرداخته و سپس با یک بررسی تطبیقی و تحلیلی مقایسه‌ای سعی می‌کنیم تا عوامل تأثیرگذار بر استراتژی امنیت ملی آمریکا را مورد مذاقه قرار دهیم.

باید به این مسئله نیز اشاره کرد که در این نوشته ما فقط به بررسی نگاه دو رئیس‌جمهور آمریکا در قبال استراتژی امنیت ملی آمریکا می‌پردازیم و بی‌تردید با بررسی دقیق‌تری می‌توان به نتایج بهتری رسید که در این مقال نمی‌گنجد. ناگفته نماند که عوامل تأثیرگذار دیگری را نیز می‌توان متصور شد.

## • استراتژی امنیت ملی بوش: دفاع پیش‌دستانه<sup>۱</sup>

در آغاز به بررسی استراتژی امنیت ملی ایالات متحد آمریکا در دوره‌ی بوش در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ می‌پردازیم. جورج دابلیو بوش در سال ۲۰۰۱ به کاخ سفید رفت و حملات یازدهم سپتامبر در همان سال رخ داد. حملات یازدهم سپتامبر تأثیر زیادی بر استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ گذاشت. همان طور که گری در مقاله‌ی خود در سال ۲۰۰۶ ادعا می‌کند، استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ سندی بود پر از مناقشات که بحث‌های فراوانی را ایجاد کرد. وی اشاره می‌کند که لازم است تا شاهد یک نوع تغییر در مورد دفاع از ملت با توجه به پایان جنگ سرد و آغاز تهدیدهای جدید از سوی حملات تروریستی بعد از یازدهم سپتامبر باشیم. وی بیان می‌کند که مهم‌ترین ویژگی استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ بحث قانون بین‌المللی در خصوص استفاده‌ی از نیروی نظامی در حمایت از دکترین دفاع پیش‌دستانه بود: «زمان زیادی است که ایالات متحد آمریکا به دنبال استفاده از اعمال پیش‌دستانه برای مقابله با تهدید امنیت ملی ما بوده است... برای جلوگیری یا پیش‌گیری... از اعمال پلید دشمنان ما، ایالات متحد، در صورت لزوم، پیش‌دستانه عمل خواهد کرد.» بنابراین استراتژی امنیت ملی سال ۲۰۰۲،

Pre-emptive ۱

جنگی که در آن کشوری که در آستانه‌ی حمله‌ی دشمن است، پیش‌دستی کرده و زودتر از دشمن اقدام به حمله می‌کند. بر خلاف جنگ‌های پیش‌گیرانه (preventive)، جنگ‌های پیش‌دستانه که اصولاً شکلی از دفاع شخصی هستند، عمدتاً مشروع و عادلانه تلقی می‌شوند.

تغییر از سناریوی اول به سناریوی دوم هستیم. بدین معنا که توجه از خشونت دولتی به دولت‌های سرکش تغییر کرده است (Bothe 2003).

#### • استراتژی امنیت ملی اوباما: تغییر تصویر آمریکا

کوردسمن بیان می‌دارد که «اوباما با یکی از بدترین میراث‌های ریاست جمهوری دوران بعد از جنگ سرد وارد دفتر خود شد. مراسم تحلیف وی در حالی بود که تصویر آمریکا بر اساس آمار هر سازمان سنجش افکاری که سعی کرده است رفتارهای خارجی را در قبال آمریکا بسنجد، در نظر جهانیان به مدت هشت سال فوق‌العاده بد و بدتر شده بود. وی دو جنگ ناتمام را پیش روی خود داشت و جنگ افغانستان در حال رسیدن به نقطه‌ی بحرانی بود. او با یک بحران مالی عظیم داخلی و بین‌المللی روبه‌رو بود که اکثراً مورد توجه آمریکا بود» (Cordesman 2009). بنابراین، یکی از عمده‌ترین برنامه‌های اوباما برای محقق کردن شعار «تغییر»، دگرگون کردن تصویر آمریکا در جهان بود. وی نشان داد که آماده‌ی یک شروع بزرگ است. یکی از چیزهایی که او سعی کرد نشان دهد، این مسئله بود که دولت وی علاوه بر گتتن، نیز می‌شود. وی مشورت‌هایی را با متحدان خود آغاز کرد و شروع به همکاری با دیگر ملت‌ها و همچنین اتحادیه‌ی اروپا کرد و سعی کرد تا توجه بیشتری را در قبال حرکت‌های تروریستی و افراطی به حساسیت‌های دینی و فرهنگی داشته باشد.

همان‌طور که کوردسمن بحث می‌کند، باراک اوباما شروع به اتخاذ تصمیماتی کرد تا تفاوت خود با دیگران و به ویژه جورج دابلیو بوش را نشان دهد. «وی [اوباما] به اقداماتی دست زد که نشان دهنده‌ی این بود که او بسیار عمل‌گرا تر و واقع‌گرا تر از بوش و بسیار کمتر ایدئولوژیک و بسیار متعهدتر به دیپلماسی فعال است. اگرچه مداومت تغییرات بستگی به موفقیت‌های او در سال‌های آتی دارد، نظر سنجی‌ها نشان می‌دهد که اوباما موفق شد تا احترام و محبوبیت از دست رفته‌ی آمریکا را در چند ماه بازگرداند» (Cordesman 2009).

در یک نگاه گذرا و خلاصه به استراتژی امنیت ملی آمریکا در می‌سال ۲۰۱۰، ریچارد گیراگوسیان مطالبی را راجع به این که اوباما در حوزه‌ی استراتژی امنیت ملی چه برنامه‌ای برای اجرا دارد، بیان می‌کند: «در روز بیست و هفتم می‌سال ۲۰۱۰، دولت اوباما نخستین استراتژی امنیت ملی را ارائه کرد؛ بیان جامع ریاضت و ترجیحات استراتژیک امنیت ملی رئیس‌جمهوری این استراتژی در درگی عمل‌گرا از محیط استراتژیک ما ریشه دارد - جهان به همین صورتی که هست و البته بیان‌کننده‌ی نقشه‌ای برای یافتن جهانی که ما به دنبال آن هستیم. بعد از گذشت شانزده ماه از ریاست جمهوری اوباما، وی استراتژی امنیت ملی خود را طوری ارائه داد تا نشان دهد که ایالات متحد درگیر جنگ است و تحت فشار بحران اقتصادی نابودکننده‌ی قرار دارد و بیان داشت که اصرار ایالات متحد برای مبارزه با افراط‌گرایی خشن با استفاده از تلاش‌های ضد تروریستی، تنها نشان دهنده‌ی یکی از عناصر محیط استراتژیک ما است و نمی‌تواند معرف تعامل آمریکا با جهان باشد.» وی ادامه می‌دهد که «اوباما روی این مسئله تأکید می‌کند که بزرگ‌ترین خطری که مردم آمریکا و امنیت جهانی را تهدید می‌کند هنوز سلاح‌های کشتار جمعی و به خصوص سلاح‌های هسته‌ای است، اما وی همچنین از نیاز برای امنیت فضای سایبر و خطرات ناشی از تغییرات آب و هوا و وابستگی آمریکا به سوخت‌های فسیلی صحبت می‌کند و آنها را به عنوان موارد بنیادین امنیت ملی مطرح می‌کند» (Giragosian 2010).

#### • یافتن معیارهای تأثیرگذار در استراتژی امنیت ملی آمریکا

اگر به امنیت ملی به چشم یک هدف نگاه کنیم، آنگاه ابزار اصلی برای رسیدن به این هدف، سیاست خارجی یک دولت است. برای یافتن این که چه معیارهایی در استراتژی امنیت ملی تأثیرگذارند، ما باید ریشه‌های سیاست خارجی را مورد توجه قرار دهیم. پیش از پرداختن به این مطلب، باید این موضوع را مورد توجه قرار داد که دستگاه سیاست‌گذاری ایالات متحد دستگاهی بسیار پیچیده است و عوامل متداخل بسیاری وجود دارند که باید مورد بررسی قرار گیرند. بنابراین، شکی نیست که گاه نتیجه‌ی دستگاه سیاست خارجی آمریکا با آن چه به وسیله‌ی معیارهای مربوطه پیش‌بینی می‌شود، متفاوت باشد. بخشی که در ذیل آمده است، در ابتدا به معیارهای تأثیرگذار در سیاست خارجی آمریکا پرداخته و سپس تفاوت‌های بین دو دولت را بررسی می‌کند.

عوامل تأثیرگذار در استراتژی امنیت ملی آمریکا را می‌توان به دو گروه متفاوت تقسیم کرد. گروه اول دربرگیرنده‌ی عواملی است که تقریباً همیشه بر استراتژی امنیت ملی آمریکا تأثیرگذارند. این بدین معناست که تفاوتی ندارد که چه دولتی بر سر کار باشد. این که جمهوری خواهان محافظه‌کار در قدرت باشند و یا دموکرات‌های لیبرال و یا دیگران. گروه دوم متشکل از عواملی است که استراتژی امنیت ملی آمریکا را به طرق مختلفی تحت تأثیر قرار می‌دهد مثلاً وقتی که دولت تغییر می‌کند بستگی به نوع نگاهی دارد که آن دولت خاص و در رأس آن رئیس‌جمهور به آن موضوع نگاه می‌کند. اگرچه این عوامل به عنوان عوامل خارجی مطرح هستند، اما از آن جایی که رئیس‌جمهور در آمریکا دارای قدرت بسیاری است و آخرین تصمیم‌گیرنده به حساب می‌آید، نوع نگاه او به مسئله بسیار حائز اهمیت است.

#### • گروه اول (عوامل ثابت):

یک. استثنای آمریکا

استثنای آمریکا به عنوان یک ایدئولوژی بیان می‌دارد که آمریکایی‌ها استثناء هستند و با دیگران تفاوت دارند؛ این بدین معناست که آمریکایی‌ها هدفی دارند و آنها نه تنها مسئول خود هستند بلکه در قبال جهان نیز مسئولیت دارند. این ایده تأثیر بسیار زیادی در استراتژی امنیت ملی آمریکا داشته است و خواهد داشت.

دو. موقعیت جغرافیای سیاسی ایالات متحد

موقعیت ژئوپلیتیک ایالات متحد بی‌تردید تأثیر زیادی در استراتژی امنیت ملی این کشور داشته است. دسترسی آمریکا به اقیانوس‌های اطلس و آرام در شرق و غرب، این کشور را قادر ساخته است تا استراتژی‌های خاصی را مد نظر قرار دهد که در صورت نبودن چنین شرایطی قطعاً قادر به اتخاذ این نوع استراتژی‌ها نمی‌بود.

سه. قانون اساسی آمریکا

قانون اساسی آمریکا از طرفی استراتژی امنیت ملی آمریکا را قادر می‌سازد که موارد خاصی را در بر بگیرد و از طرفی تصمیم‌سازان را محدود می‌کند و این اجازه را به آنها نمی‌دهد که هر طور که مایل‌اند تصمیم‌گیری کرده و سیاست‌گذاری کنند.

چهار. تاریخ آمریکا

تاریخ هر کشوری بر استراتژی امنیت ملی آن کشور تأثیر گذار است چرا که بر سیاست خارجی تأثیر می‌گذارد و همان‌طور که گفته شد، سیاست خارجی ابزاری برای فراهم کردن امنیت ملی است.

#### • گروه دوم (عوامل متغیر):

یک. بسترهای اجتماعی و فرهنگی ایالات متحد

گروه دوم دربرگیرنده‌ی عواملی است که ثابت نیستند. بستر اجتماعی و فرهنگی ایالات متحد پس از دولت بوش و به خاطر این که مردم از شرایط موجود خسته شده بودند، تغییر کرد و این اوباما بود که با استفاده از شعار «تغییر» توانست پیروز انتخابات شود. مردم به دنبال تغییر بودند و آنها چیزی را یافتند که مدت زیادی به دنبال آن می‌گشتند. اوباما در سال ۲۰۰۹ به کاخ سفید رفت و در هر زمینه‌ای به دنبال محقق کردن شعار «تغییر» خود بود.

دو. تصویر آمریکا در جهان

عامل مهم دیگری که در استراتژی امنیت ملی آمریکا نقش بسزایی داشت نوع نگاهی بود که جهان پس از بوش به آمریکا داشت. این بدین معناست که پس از آن که آمریکا به افغانستان و سپس به عراق حمله کرد و طولانی شدن این جنگ‌ها و همچنین همراه شدن آن‌ها با عدم موفقیت آمریکا در اهداف خود و کشته شدن بسیاری از مردم بی‌گناه و سرایاران جوان آمریکایی، مردم آمریکا و جهان از شنیدن و درگیر بودن با جنگ خسته شده بودند. هزینه‌های سرسام‌آور این دو جنگ که منجر به آغاز مشکلات اقتصادی در آمریکا شده بود مردم آمریکا را در تنگنا قرار داد. اوباما در چنین شرایطی شعار «تغییر» را مطرح کرد و همین امر باعث شد تا در مقابل رقیب جمهوری خواه خود، سناتور مک کین، مردم به او اعتماد کنند و به او رأی دهند و از ادامه پیدا کردن دکترین بوش جلوگیری کنند.

نتیجه

در پایان می‌توان این گونه جمع‌بندی کرد که استراتژی امنیت ملی هر کشور با سیاست‌های خارجی و داخلی آن کشور در ارتباط تنگاتنگ است. از آن جایی که سیاست خارجی ابزاری برای فراهم کردن امنیت ملی است، درک ریشه‌های سیاست خارجی در بررسی عوامل تأثیرگذار در استراتژی امنیت ملی هر کشور بسیار مهم است. اگرچه وقتی درباره‌ی کشورهایی چون ایالات متحد صحبت می‌کنیم، سیاست خارجی همیشه ادامه‌ی سیاست داخلی نیست، اما سیاست خارجی معمولاً در خدمت سیاست داخلی خواهد بود. در کنار عواملی که تقریباً هرگز تغییر نمی‌کنند و تأثیر زیادی در استراتژی امنیت ملی دارند، عواملی وجود دارند که در زمان‌های مختلف دستخوش تغییر می‌شوند.

منابع:

Bothe, M. (2003). "Terrorism and the Legality of Pre-emptive Force." *European Journal of International Law* 14(2): 227-240.

Cordesman, A. H. (2009). "The Obama Administration and US Strategy: The First 100 Days." *Center for Strategic and International Studies*: 24.

Enriquez, A. B. (2004). "The US National Security Strategy of 2002." *Air & Space Power Journal* 18(3): 31-40.

Giragosian, R. (2010). "Summary Overview: US National Security Strategy." *Armenian Center for National and International Studies (ACNIS)*: 5.

Gray, C. (2006). "The Bush Doctrine Revisited: The 2006 National Security Strategy of the USA." *Chinese Journal of International Law* 5(3): 555-578.

Steinberg, J. (2005). «Preventive Force in US National Security Strategy.» *Survival* (00396338)47(4): 55-72.



# پیش‌گفتار استراتژی امنیت ملی ۲۰۱۰

## باراک اوباما

ترجمه‌ی حمیده حسینی

H2005\_hamideh@yahoo.com

در تاریخ ملت ما، آمریکایی‌ها بارها و بارها برای مشاهده و شکل‌دهی - لحظات تغییر به پا خاسته‌اند. اکنون نیز یکی از این لحظات سرنوشت‌ساز است. ما در دوران تغییرات بزرگ به سر می‌بریم. کامیابی ملت‌های آزاد، بازارهای آزاد و پیشرفت اجتماعی در دهه‌های اخیر به جهانی‌سازی سرعت بی‌سابقه‌ای بخشیده‌اند. این امر دروازه‌های فرصت را در سرتاسر جهان گشوده، خان دموکراسی را برای میلیون‌ها انسان گسترانده و برقراری صلح را در میان قدرت‌های برتر امکان‌پذیر ساخته است. با این همه، جهانی‌سازی موجب تشدید خطراتی که با آنها مواجهیم نیز شده است - خطراتی از ترویج تروریسم بین‌المللی و تکنولوژی‌های مرگبار، تا ناآرامی‌های اقتصادی و تغییرات آب و هوا.

نزدیک به یک دهه، ملت ما با شبکه‌های گسترده‌ای از خشونت و انزجار در جنگ درگیر بوده است. حتا زمانی که یکی از این جنگ‌ها را در عراق به پایان رساندیم، ارتش برای احیای تمرکز بر افغانستان و پای‌بندی به تعهدش به درهم کوبیدن، نابودی و شکست القاعده و وابستگان‌اش، نیروهای‌اش را دوباره بسیج کرد. این اقدام بخشی از یک تلاش چند ملیتی و گسترده است که عادلانه و به‌حق است و ما به امنیت مردمانمان، متحدانمان و شرکایمان متعهد هستیم. به علاوه، هنگامی که با تهدیدات متعدد - از سوی ملل دیگر، عوامل غیردولتی، و یا دولت‌های شکست‌خورده - روبه‌رو هستیم، همچنان بر برتری ارتش‌مان که کشور را نجات داده و چندین دهه امنیت جهانی را به ارمغان آورده است، استوار خواهیم ماند. با این وجود، هنگام مبارزه در جنگ‌هایی که با آنها مواجهیم، باید افق‌های پس‌این جنگ‌ها را نیز ببینیم - جهانی که در آن آمریکا قدرتمندتر و امن‌تر است و قادر خواهد بود بر چالش‌های کشورش غلبه کند و در عین حال، برای مردمان دیگر در سرتاسر جهان نیز مایه‌ی الهام باشد. برای رسیدن به آن نقطه باید در پی راهکاری برای نو کردن امور در سطح ملی و رهبری جهانی باشیم - استراتژی‌ای که بنیان قدرت و نفوذ آمریکا را بازسازی کند.

استراتژی ما با درک این امر آغاز می‌گردد که قدرت و نفوذ ما در جهان با اقداماتمان در داخل کشور شروع می‌شود. ما باید اقتصادمان را رشد دهیم و کسری بودجه را کاهش کنیم. ما باید فرزندانمان را در عصری که دانش سرمایه است و بازار جهانی است، آموزش دهیم. ما باید انرژی پاک را گسترش دهیم؛ انرژی‌ای که می‌تواند صنایع جدیدی ایجاد کند و ما را از نفت خارجی بی‌نیاز سازد و سرزمینمان را حفاظت کند. ما باید به دنبال علم و پژوهشی باشیم که اکتشافات را ممکن می‌سازد و از شگفتی‌هایی چون دسترسی به کره‌ی ماه و میکروچیپ‌ها پرده برمی‌دارد؛ اموری که در قرون گذشته پیش‌بینی‌ناپذیر بودند. ساده‌ی سخن این‌که، باید نوآوری‌های آمریکا را اساس قدرت آمریکا بدانیم. ما باید توانایی‌هایی را که منافع کشورمان و دیگر کشورها را تأمین می‌کنند گسترش دهیم و آنها را با هم یک‌پارچه کنیم. نیروهای مسلح ما همواره سنگ بنای

امنیت‌مانند اما باید در کنار چیزهای دیگر به‌کار روند. امنیت ما همچنین به دیپلمات‌هایی بستگی دارد که می‌توانند در هر گوشه‌ای از جهان، از پایتخت‌های بزرگ تا پایگاه‌های مرزی خطرناک، دست به‌کار شوند؛ کارشناسان عالی‌رتبه‌ای که می‌توانند قدرت ما را استحکام بخشند، از عزت انسان‌ها حمایت کنند؛ دستگاه‌های امنیتی و قوای قانونی‌ای که توطئه‌ها را برملا می‌سازد، دستگاه‌های قضایی را توانمند می‌کنند، و با دیگر کشورها تعاملی شفاف دارند.

تمام بار این قرن تازه‌پا را آمریکا نمی‌تواند به‌تنهایی به دوش کشد - در واقع مخالفان ما خواستار مشاهده‌ی تضعیف قدرت ما توسط گسترش بیش از حد آن هستند. در گذشته ما این دوراندیشی را داشته‌ایم که اقداماتمان منطبق بر قانون باشد و از اقدامات یک‌جانبه پرهیز کنیم. ما بخشی از قدرتمندترین ائتلافات جنگی سراسر تاریخ، از زمان جنگ جهانی دوم، بوده‌ایم و موفق شده‌ایم که در میان نهادها و ملت‌های آزاد، اجتماعی برای برتابیدن جنگ سرد به وجود بیاوریم. ما از چالش‌های موجود در بسیج کنش‌های جمعی و کبده‌های نظام بین‌المللی خود کاملاً آگاهیم. اما آمریکا موفقیت خود را با خارج شدن از تعهدات بین‌المللی به‌دست نیاورده است - چرا که ملت‌ها با پای‌بندی به تعهدات‌شان کامیاب می‌شوند و در غیر این صورت، با عواقب آن روبه‌رو می‌شوند.

بدین منظور، ما در تقویت پیوندهای قدیمی‌ای که یاری‌مان رسانده‌اند، ثابت قدم خواهیم بود و آنها را طوری به‌روز می‌کنیم که از عهده‌ی چالش‌های قرن جدید بر بیایند. هنگامی که تأثیرگذاری در کشورها و پایتخت‌های دیگر مطرح باشد، همکاری عمیق‌تری در هر منطقه ایجاد و استانداردها و نهادهای بین‌المللی را تقویت خواهیم کرد. البته این امر به تنهایی هدف نیست. آن نظم بین‌المللی که خواستار آن هستیم، می‌تواند چالش‌های زمان حال را برطرف سازد - چالش‌هایی چون مقابله با فراطرف‌گری، خشونت‌آمیز و شورش، توقف گسترش سلاح‌های هسته‌ای و ایمن‌سازی مواد هسته‌ای، مقابله با تغییرات آب‌وهوایی و ثبات رشد جهانی، یاری به دیگر کشورها برای تغذیه و درمان بیماران، برطرف کردن و جلوگیری از وقوع تعارضات و جنگ و در عین حال، جبران مشکلات ایجاد شده توسط آن.

در تمام آنچه انجام می‌دهیم، حقوق اساسی‌ای را که ملت ما بر پایه‌ی آن بنیاد گذاشته شده است، ارتقاء خواهیم بخشید؛ حقوقی که هر ملتی با هر نژاد و منطقه‌ای از آن برخوردار است. ما با زندگی کردن بر اساس این ارزش‌ها آنها را رونق می‌بخشیم که این امر شامل تعهد به حکومت قانون نیز می‌شود. ما استانداردهای بین‌المللی‌ای را که از این حقوق حمایت می‌کنند تقویت کرده و از کسانی که در برابر سرکوب مقاومت می‌کنند حمایت خواهیم کرد. تعهد ما به شرافت بشری شامل پشتیبانی از توسعه نیز می‌شود و به همین دلیل است که علیه فقر و فساد مبارزه می‌کنیم. ما همچنین این برداشت را که امنیت و موفقیت مداوم در گرو دوری از حقوق جهانی است، رد می‌کنیم - دموکراسی تنها نشان‌دهنده‌ی زوایای برتر ما نیست بلکه در مقابل بی‌عدالتی و خشونت نیز می‌ایستد و حمایت

ما از حقوق جهانی، هم برای رهبری آمریکا امری بنیادی است و هم منشاء قدرت ما در جهان است.

آمریکا به عنوان ملتی که از نژاد، منطبقه، مسلک و فرهنگ‌های متفاوتی تشکیل شده است، به‌دنبال ترویج صلح در میان افراد مختلف خواهد بود و باور دارد که دموکراسی و توانمندی فردی لزوماً به بهای داشتن هویتی محبوب به‌دست نمی‌آید. در واقع، در عصر جهانی‌شدن، هیچ ملتی نمی‌تواند جایگاهی بهتر از آمریکا داشته باشد - ملتی که جهانی‌شدن را محقق ساخت، ملتی که نهادهایش برای ورود افراد به جهان رقابتی طراحی شده‌اند و مردم‌اش ریشه در تمام کشورهای این کره‌ی خاکی دارند.

به‌عنوان یک شهروند، یک سناتور و یک رئیس جمهور همواره بر این باور بوده‌ام که عظیم‌ترین سرمایه‌ی آمریکا مردم آن هستند - از ستایشی گرفته که در کودکی با تماشای برخاستن و دور شدن یک سفینه بر فراز اقیانوس آرام احساس کردم، تا قدرتی که از کارگرانی گرفتم که برای ساختن زندگی‌شان در ایلینوی تلاش می‌کنند و احترامی که برای نسل‌ی آمریکاییانی قائم که امروز به کشور خدمت می‌کنند. به همین دلیل است که بر این باورم که باید حتا ارتباط عمیق‌تری در میان آمریکایی‌ها و همه‌ی مردم جهان ایجاد کنیم. امنیت درآمدت آمریکا در گرو ایجاد ترس و وحشت برای دیگران نیست بلکه در توانایی ما در تحقق بخشیدن به امیدهای آنهاست. و این امر به واسطه‌ی قدرت شایستگی و شرافت مردم آمریکا - سربازان و دیپلمات‌ها و همچنین بخش خصوصی، ارگان‌های غیردولتی و شهروندان - به بهترین نحو امکان‌پذیر است. هر یک از ما نقشی بر عهده داریم.

آمریکا از بدو آزادی‌اش به آینده ایمان داشته است - باوری که بر اساس آن موقعیتی که به سوی آن در حرکتیم از وضعیت کنونی بهتر است، حتا زمانی که مسیر پیش‌روی‌مان نامعلوم باشد. برای رسیدن به این وعده، چندین نسل از مردم، آمریکا را بر شالوده‌ی آن چه که اجدادمان بنیان نهاده‌اند (یعنی ایجاد فرصت، مبارزه با بی‌عدالتی و ایجاد اتحادی کامل‌تر)، ساخته‌اند. ما همچنین شبکه‌هایی تجاری ایجاد کرده‌ایم که از ساختار بین‌المللی قوانین و نهادها حمایت می‌کنند و خون آمریکایی را در رگ سرزمین‌های دیگر تزریق کرده‌اند - و این نه برای ساختن یک امپراتوری بلکه برای به وجود آوردن جهانی است که در آن افراد و ملت‌های بیشتری بتوانند برای سرنوشت‌شان تصمیم بگیرند و با صلح و شرافتی زندگی کنند که شایستگی آن را دارند.

در سال ۲۰۱۰، به واسطه‌ی جنگ‌ها، شرایط برای آمریکا سخت‌تر شده است و در عین حال، نظامیان زن و مردی که در این جنگ‌ها مجاهدت می‌ورزند، الهام‌بخش بوده‌اند. ما به واسطه‌ی بحران اقتصادی به نظم دست یافته‌ایم و مصمم‌ایم که آن را پایه و اساس جدیدی برای رفاه و موفقیت کنیم؛ ما به مرامی پای‌بند هستیم که در وطن ما را به سرمنزل رسانده است و برای جهانیان به مثابه‌ی چراغی روشنگر عمل کرده است. بزرگی آمریکا در تاریخ تضمین شده نیست - جایگاه هر نسل در تاریخ پرسشی بی‌پاسخ است. اما حتا زمانی که با چالش‌های جدیدی مواجه می‌شویم، پرسش در مورد آینده‌ی ما پرسشی نیست که پاسخ‌اش آماده باشد بلکه پرسشی است که ما باید پاسخ‌گوی آن باشیم. در قرن جدیدی که مسیر آن نامعلوم است، آمریکا برای راهبری دوباره آماده است.

# یک صد سال

مهتری عزیز

parsa1314@gmail.com

به آتشی عظیم بدل شد. او در این تلگراف به سفیر آلمان در مکزیک دستور داده بود که از دولت مکزیک بخواهد تا به نفع آلمان وارد جنگ شود و در عوض ایالت‌های نیو مکزیکو، نگزاس و آریزونا را از آن خود کند. ویلسون با مخالفت تنها شش سناتور و پنجاه نماینده در مجلس روبه‌رو شد و بدین‌سان آمریکا در سال ۱۹۱۷، با جانب‌داری از انگلیس و فرانسه وارد جنگ شد.

## جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵ - ۱۹۳۹)

در دسامبر ۱۹۴۱، زمانی که آلمان‌ها در سرمای سخت روسیه با این کشور در حال جنگ بودند، حمله‌ی ژاپن به تأسیسات نظامی آمریکا در پل هارپر در سلسله جزایر هاوایی، باعث ورود این کشور به جنگ شد. چهار روز بعد، هیتلر بر علیه آمریکا اعلام جنگ کرد. با ورود آمریکا به این جنگ، روند تولید در اقتصاد آمریکا یک شبه به سوی تسلیحات نظامی تغییر کرد. زنان در این تولید نقشی اساسی ایفا کردند. برخی نظریه‌پردازان حادثه‌ی پل هارپر را ساخته‌ی آمریکا می‌دانند که از طریق آن توانسته است وارد جنگ شده و از بازار داغ تولید تسلیحات جنگی بهره‌مند گردد. از طرفی وضعیت زندگی در داخل آمریکا با بحران مواجه بود و برای مثال سهمیه‌ی سوخت برای هر اتومبیل معمولی تنها ۴ گالن در ماه بود. یکی دیگر از نتایج ورود به این جنگ در آمریکا، ارتقای سیستم گدخوانی مکالمات ژاپنی‌ها بود که اطلاعات کلیدی در اختیار فرماندهان نظامی آمریکایی قرار می‌داد. به اعتقاد برخی نظریه‌پردازان، یکی از پایه‌های اصلی شکل‌گیری هژمونی آمریکا با پایان جنگ جهانی دوم شکل گرفت.

## جنگ کره (۱۹۵۳ - ۱۹۵۰)

این جنگ در حقیقت صحنه‌ی جنگ بین آمریکا و شوروی بود که هر کدام در صدد افزایش نیروی نظامی و حمایت از هم‌پیمانان خود در خصوص مسئله‌ی



مادلین آلبرایت وزیر امور خارجه‌ی دولت کلینتون، زمانی می‌گفت ما جنگ می‌کنیم چرا که آمریکایی هستیم. رابرت کیگان می‌گفت آمریکایی‌ها الهه‌ی جنگ‌اند و اروپایی‌ها الهه‌ی عشق. یا جورج بوش پسر عقیده داشت انفعال (یعنی عدم ورود به جنگ) نوعی خودکشی است. تمام این تعابیر گویای آن است که جنگ اغلب در نزد رهبران ایالات متحد ابزاری به‌ظاهر راه‌گشا بوده است: از یک سو، سیاست خارجی این کشور اغلب مبتنی بر اندیشه‌های رئالیستی بوده است؛ نگاه رئالیستی یا قدرت‌محور است یا امنیت‌محور و جنگ ابزار ویژه‌ی آن. از سوی دیگر، آمریکایی‌ها همواره خود را ژاندارم جهان معرفی کرده‌اند که می‌توان این موضوع را در تولیدات سینمایی و رسانه‌های آنها مشاهده کرد؛ در واقع آنها همواره خود را منجی عالم بشریت قلمداد کرده‌اند. مخلص کلام آن که از یک سو، از دید رهبران ایالات متحد ماهیت نظام بین‌الملل آناشیک است و باید با هر ابزاری از جمله جنگ به پیشبرد اهداف خود کمک کرد و از سوی دیگر، جنگ در نزد آنان ابزاری است برای یاری رساندن به سایر کشورهایی که با در نظام بین‌الملل قادر به دفاع از خود نیستند یا آن که مردم خود را به اسارت گرفته‌اند؛ گو این‌که نگاه سومی نیز وجود دارد که جنگ را نوعی تجارت می‌داند و ابزاری در دست نخبان نظامی آمریکا برای پیشبرد منافع شخصی خود.

## جنگ جهانی اول (۱۹۱۸ - ۱۹۱۴)

وودرو ویلسون، رئیس‌جمهور آمریکا در زمان جنگ جهانی اول، آمریکا را کشوری خنثا در این جنگ اعلام کرد و خواستار احترام کشورهای درگیر جنگ به این تصمیم آمریکا شد. مردم آمریکا از این تصمیم استقبال کرده و مداخله در جنگ را بر اساس هشدار ویلسون، عامل توقف برنامه‌های توسعه در این کشور می‌دانستند. در حالی که افکار عمومی به شدت خواستار حفظ فاصله از جنگ بود، ویلسون توانست با شعار «عدم مداخله در جنگ» در یک رقابت تنگاتنگ چهار سال دیگر در مقام ریاست جمهوری باقی بماند. ویلسون با هدف رونق اقتصادی از تحریم کشورهای متخاصم سر باز زد و در این دوره میزان تبادلات تجاری آمریکا با کشورهای درگیر جنگ سه برابر شد. با بالا رفتن میزان تبادلات، آمریکا برای کشورهای درگیر جنگ وام‌هایی قائل شد که بیش از همه به سود انگلیس و فرانسه بود. نخستین جرقه‌های ورود آمریکا به جنگ جهانی اول با اعلام حضور بی‌حد و مرز زیردریایی‌های آلمانی زده شد و با افشای تلگرام آرتور زیبرمان، وزیر امور خارجه آلمان، به سفیر این کشور در برزیل







# جنگ

کمونیسم بودند. با شکست ژاپن در جنگ جهانی دوم، نیروهای آمریکایی وارد بخش جنوبی شبه جزیره ی گره و نیروهای شوروی وارد بخش شمالی آن شدند و خط معروف به مدار ۳۸ درجه به عنوان مرز دو طرف تعیین شد. به این ترتیب یک حکومت غرب‌گرا و متحد آمریکا در بخش جنوبی و یک حکومت کمونیستی متحد شوروی و چین در بخش شمالی به قدرت رسید که هر دو مدعی حکومت بر کل شبه جزیره ی گره بودند.

## جنگ ویتنام (۱۹۷۵ - ۱۹۶۰)

یکی دیگر از مصادیق جنگ سرد، جنگ آمریکا در ویتنام بود. این جنگ با کشتار ۳ میلیون ویتنامی و ۵۸ هزار آمریکایی خاتمه یافت. ریچارد نیکسون، رئیس جمهور وقت آمریکا، در سال ۱۹۷۳ پس از تحمیل هزینه های سنگین و مخالفت های مستمر در داخل این کشور، دستور خروج نیروهای نظامی آمریکایی را از ویتنام صادر کرد. گفته می شود یک سوم از ۶/۳ میلیون تن بمب استفاده شده در این جنگ برای شکست ژاپن و آلمان نازی در جنگ جهانی دوم کفایت می کرد. مردم ویتنام بازیگران اصلی این جنگ با آمریکا محسوب می شدند و این خود منجر به ناتوانی آمریکا در پیروزی جنگ ویتنام شد. این جنگ همراه با ناکامی آمریکا در بازپس گیری دیپلمات-های آمریکایی در ایران دو شکست بزرگ در تاریخ هژمونی آمریکا محسوب می شوند.

## جنگ خلیج فارس (۱۹۹۱ - ۱۹۹۰)

این جنگ که در آن آمریکا با درخواست کمک از طرف کویت روبه رو شد، بار دیگر در قالب نیروهای ملل متحد وارد جنگ با عراق شد. این جنگ بیشتر به ترمیم زخم های ایجاد شده و بی اعتمادی های موجود در افکار عمومی آمریکا ناشی از جنگ ویتنام پرداخت. جنگ هشت ماهه ی خلیج فارس با کشته شدن ۲۰۰ سرباز آمریکایی خاتمه یافت که این آمار خود تردیدی را از لحاظ پیشرفت های نظامی آمریکا در اذهان

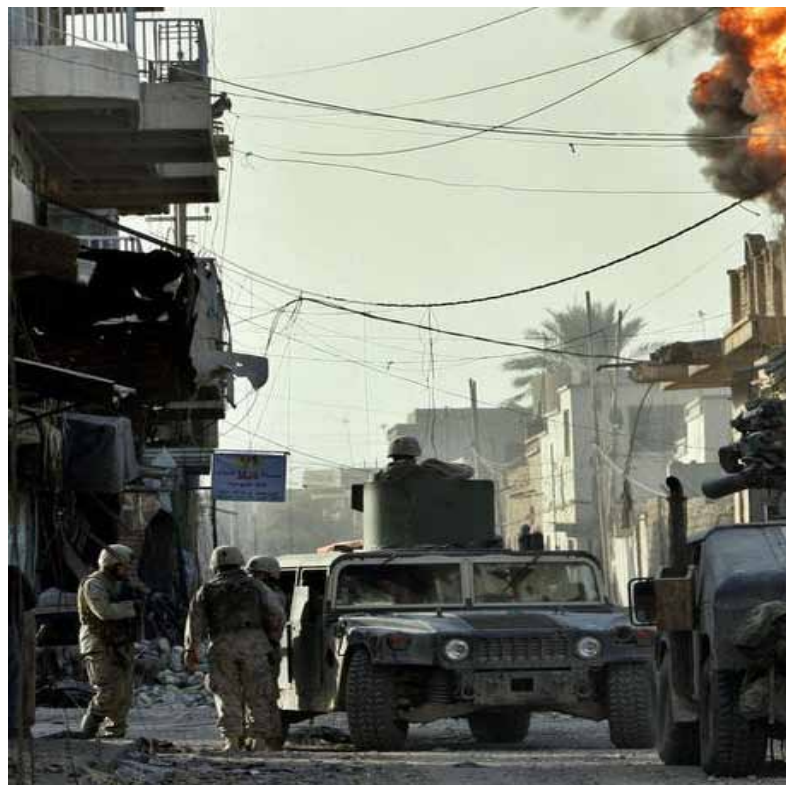
عمومی ایجاد کرد.

## جنگ افغانستان (۲۰۰۱ تاکنون)

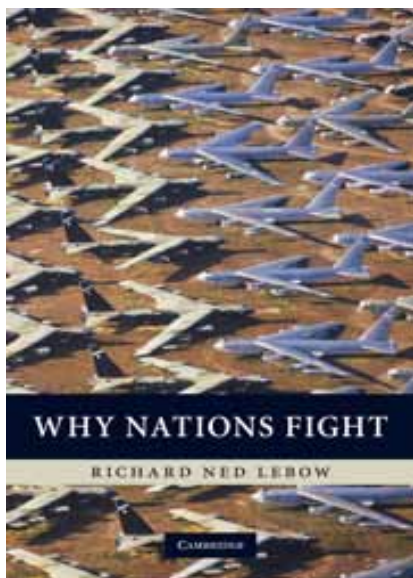
به زعم بسیاری از نظریه پردازان، جنگ افغانستان از حوادث ۱۱ سپتامبر نشأت گرفت، اما تاریخچه ی جنگ در این کشور به سال ۱۹۷۹ و تلاش های شوروی در جنگ سرد باز می گردد. در این زمان آمریکا با ترس از پیروزی شوروی در برپایی حکومت کمونیستی در افغانستان، به پشتیبانی مالی از گروهک های تروریستی در این منطقه پرداخت. جنگ کنونی در افغانستان با کشته شدن ۱۸۵۰ آمریکایی و تعداد بی شماری از مردم افغان در کارنامه ی جنگ های آمریکا، طولانی ترین و یکی از پرهزینه ترین و در عین حال نامحسوس ترین جنگ ها به حساب می آید. با نگاهی گذرا به تاریخ جنگ های آمریکا، این کشور در جنگ های کوتاه مدت موفق تر عمل کرده است. به اعتقاد بسیاری از نظریه پردازان، ادامه ی این جنگ بر خلاف آغاز آن اشتباه دولت آمریکا محسوب می شود. از طرفی اوپاما بر اساس زمان بندی اعلام شده و به منظور پیروزی در انتخابات امسال تاکید بیشتری بر خروج نظامیان آمریکایی از افغانستان کرده است و این در حالی است که این رئیس جمهور در سال ۲۰۰۹ خواستار افزایش نیروهای نظامی در افغانستان به منظور حمایت از مردم این کشور در مقابل طالبان بود. این جنگ که اغلب با جنگ ویتنام مقایسه می شود، بدون نتیجه ی مشخصی رو به اتمام است.

## جنگ عراق (۲۰۰۳)

این جنگ نیز به اعتقاد بسیاری محصول واکنش آمریکا در برابر حوادث ۱۱ سپتامبر بود. با این همه، به عقیده ی برخی دیگر از کارشناسان، دلیل اصلی آن دسترسی به منابع نفتی عراق بود. نظریه ی دوم از این جا شکل می گیرد که تصمیم بوش برای حمله به عراق به شش ماه پیش از حوادث ۱۱ سپتامبر باز می گردد. در واقع، نظریه ی دوم بر این اصل استوار است که جنگ عراق نه به منظور کشف سلاح های کشتار جمعی، جنگ علیه تروریسم یا حفظ حقوق مردم عراق، بلکه به سود تاجران نفت که به مدد ثروت در انتخابات ریاست جمهوری نقش کلیدی ایفا می کنند، شروع و ادامه یافت. امروز آمریکا با خانواده های ۴۵۰۰ سرباز آمریکایی کشته شده و هزینه ۸۰۰ میلیارد دلاری این جنگ روبه رو است و تاکنون نتیجه ی مشخصی از این جنگ حاصل نشده است.



## چرا ملت‌ها می‌جنگند؟



Why Nations Fight  
(Past and Future Motives for War)  
Richard Ned Lebow  
Cambridge University Press (2010),  
318 pages

بزرگ‌ترین شهرهای شوروی به علاوه ۸۰ درصد شهرهایی می‌شد که دارای جمعیتی بالغ بر ۲۵ هزار نفر بودند و در موقعیت مکانی یکسانی با اهداف نظامی و صنعتی قرار داشتند. در صورت وقوع حمله‌ای متقابل و با شدت تمام، بدون در نظر گرفتن تلفات احتمالی اروپای شرقی، ممکن بود بین ۵۰ تا ۱۰۰ میلیون نفر از مردم شوروی کشته شوند. در میانه‌ی دهه‌ی هشتاد، شمار سلاح‌های هسته‌ای در زرادخانه‌های متعلق به ابرقدرت‌ها به حداکثر میزان خود یعنی در حدود ۷۰ هزار عدد می‌رسید که در صورت وقوع جنگ هسته‌ای بسیار بیش از دهه‌ی پیش ویرانی به بار می‌آورد. برخی دانشمندان، خصوصاً کارل سیگان، با طرح احتمال بروز زمستان هسته‌ای در اثر وقوع چنان جنگی و به خطر افتادن زندگی همه‌ی مردم دنیا ابراز نگرانی کردند. از این منظر اگر بنگریم، باید اذعان داشت که جلوگیری از وقوع جنگ در اواخر قرن بیستم دستاورد بزرگی به حساب می‌آید.

از تعداد جنگ‌ها شاید کاسته شده باشد اما جنگ‌های ویران‌کننده همچنان اتفاق می‌افتند. زمانی که نگارش کتاب حاضر شروع شد، اسرائیل در حال انجام عملیات نظامی در غزه بود و هند و پاکستان دوباره دست به کار تقویت مرزهای خود پس از حادثه‌ی تروریستی مرگبار در شهر بمبئی شده بودند. سه مورد از چهار سرکرده‌ی اصلی این درگیری‌ها دارای سلاح‌های هسته‌ای بودند که ممکن بود با به کارگیری آنها حادثه‌ای بس مرگبارتر را به وجود آورند. با این اوصاف، مطالعه‌ی جنگ‌های بین‌کشوری به دلایل بشردوستانه و عقلانی همچنان حائز اهمیت است. هر چه بیشتر درباره‌ی دلایل وقوع جنگ بدانیم، بهتر می‌توانیم راهکارها و نهادهای لازم برای کاهش احتمال وقوع چنین پدیده‌ای را پیش‌بینی کنیم.

جنگ‌های جهانی اول و دوم به ترتیب با حداقل ۱۰/۴ و ۵۰ میلیون کشته، پرهزینه‌ترین جنگ‌های تاریخ بوده‌اند. محاصره‌ی اقتصادی آلمان و متحدانش در جنگ جهانی اول به شدت توان جمعیت غیرنظامی را در جلوگیری از شیوع بیش از حد آنفلوآنزا تحلیل برد و نهایتاً حدود ۱/۱ میلیون اروپایی دیگر در اثر ابتلا به این بیماری تلف شدند. در جنگ هندوچین (۱۹۷۸-۱۹۶۴) ۵۸ هزار آمریکایی جان خود را از دست دادند و تقریباً ۱/۲ میلیون ویتنامی کشته شدند. جنگ ایران و عراق (۱۹۸۸-۱۹۸۰) بیش از ۱/۱ میلیون تلفات به دنبال داشت. در این‌جا مرگ‌آوری و ویروس‌های بیماری‌زا را نه بر اساس تعداد افرادی که مبتلا می‌کنند بلکه بر اساس درصد جان‌هایی که می‌گیرند، می‌سنجند. با این معیار سنجش، جنگ در قرن بیستم گرچه کمتر در گرفته اما بسیار کشنده‌تر بوده است. در صورتی که جنگ‌های درون-کشوری، تسویه حساب‌های داخلی و پاک‌سازی سیاسی و قومی را لحاظ کنیم، میزان وقوع و مرگ‌آوری برخوردهای خشونت‌آمیز سیاسی افزایش قابل توجهی می‌یابد. به تخمین رابرت مک‌نامارا، در قرن بیستم، ۱۶۰ میلیون نفر در اثر مرگ‌های غیرطبیعی از بین رفته‌اند.

اگر گمان می‌کنید که این آمار بدبینانه است ما می‌توانیم با فرض احتمالات، استدلال قدرتمند دیگری در برابر چنین تردیدی عرضه کنیم: تعداد افرادی که می‌شد در جنگ هسته‌ای ابرقدرت‌ها کشته شوند. در دهه‌ی پنجاه قرن بیستم، زمانی که جنگ سرد در اوج خود به سر می‌برد، سلاح‌های هسته‌ای ایالات متحد شهرهای چین و شوروی را نشانه گرفته بودند. انتظار می‌رفت که نخستین «طرح عملیاتی مشترک» از طرف فرماندهی نیروی هوایی آمریکا، در همان هفته‌ی اول جنگ منجر به کشته شدن ۳۶۰ تا ۵۲۵ میلیون نفر از بلوک شوروی گردد. افزایش دقت سیستم‌های پرتاب، قدرت‌های برتر را قادر ساخت تا از قدرت تخریبی موشک‌های جنگی خود بکاهند و به جای هدف قرار دادن مردم، بیشتر دارایی‌های نظامی و زیرساخت‌های اقتصادی را نشانه روند. البته در عمل تفاوت چندان حاصل نشد. در اواخر دهه‌ی هفتاد، اهداف جنگی ایالات متحد شامل ۲۰۰ شهر از

Single Integrated Operational Plan (SIOP) ۱  
برنامه‌ی گسترده‌ی ایالات متحد برای جنگ هسته‌ای از سال  
۱۹۶۱ تا ۲۰۰۳

ریچارد ند لیو  
ترجمه‌ی زینب آل حسینی  
z.alehoseini@gmail.com

جنگ قلم ضعیفی برای حک کردن فرداست.  
(مارتین لوتر کینگ)

خشونت سازمان یافته دست کم از عصر نوسنگی، بلای جان آدمی بوده و هست. قرن بیستم دو جنگ ویرانگر جهانی را به خود دیده است. جنگ‌هایی که پس از هر کدام‌شان طرح ریزی‌های بی‌شماری برای پیش‌گیری از وقوع دوباره‌ی آنها صورت گرفت. فاتحان جنگ جهانی دوم تا حد زیادی در ساختن اروپایی امن و عاری از جنگ موفق بودند، اما نتوانستند از وقوع بیش از پنجاه جنگ بین‌کشوری که در شش دهه‌ی گذشته در مناطق دیگر جهان رخ داده است، جلوگیری کنند. این جنگ‌های «جزئی» باعث به هدر رفتن زندگی‌ها و منابعی گردید که می‌شد صرف امور مفیدتری مانند آموزش، کمک‌های اجتماعی و توسعه گردد. بر اساس یک تخمین، مداخله‌ی آمریکا در عراق بین ۶۰۰ هزار تا یک میلیون تلفات جانی داشته و با احتساب هزینه‌ی درمان و مزایای سربازان بیش از ۳ میلیارد دلار آمریکا خرج برداشته است.

متخصصان بر این نظرند که نسبت جنگ‌های بین‌کشوری در مقایسه با خشونت‌های داخلی رو به کاهش است. جنگ‌های استقلال‌طلبانه در جهت رهایی از استعمار در دهه‌ی هشتاد قرن بیستم پایان می‌پذیرد و تعداد جنگ‌های داخلی هم پس از پایان جنگ سرد کاهش قابل ملاحظه‌ای می‌یابد. البته چندین برخورد خطرناک در سطح داخلی اتفاق می‌افتد. از جمله‌ی این برخوردها، وقوع دوری از خشونت‌های مرتبط با فروپاشی یوگسلاوی بود که با پایان جنگ سرد، تجزیه‌ی اتحاد شوروی و سقوط دیگر رژیم‌های کمونیستی سر بر آوردند.

اگر با دیدی بلندمدت به تاریخ جنگ نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که در عصر مدرن تعداد جنگ‌ها کاهش پیدا کرده‌اند. سال‌های پس از ۱۹۴۵ از لحاظ تعداد جنگ‌های بین‌کشوری و تلفات ناشی از آنها، آرام‌ترین دوران در طول تاریخ بوده است. این آمار دلگرم‌کننده نیمه‌ی پر لیوان را نشان می‌دهد، در حالی که نیمه‌ی خالی لیوان به ما گوشزد می‌کند که بزرگ‌ترین جنگ‌های قرن بیستم اغلب بسیار پرهزینه‌تر از جنگ‌های پیش از خود بوده‌اند.



جیمز ناکتوی که در ایران او را به غلط نجوی می‌نامند، از مشهورترین عکاسان خبری حال حاضر جهان است. شهرت جهانی او به دلیل حضور دائمش در مناطق خطر خیز و درگیر جنگ در سال‌های آخر قرن بیستم و چاپ عکس‌هایش در تیراژهای بالا در معتبرترین نشریات و رسانه‌های جهان است. به تازگی یکی از مجموعه عکس‌های او به نام «برزخ» در ایران منتشر شده است.

جیمز ناکتوی، عکاس خبری، از همان نخستین مأموریت خارجی خود که پوشش اعتصاب غذای سازمان «ارتش جمهوری خواه ایرلند» در ایرلند شمالی در سال ۱۹۸۱ بود، زندگی خود را وقف مستند کردن جنگ، قحطی، نسل‌کشی و دیگر مسائل حاد اجتماعی کرده است، به این امید که عکس‌هایش بتوانند تغییرات اساسی را رقم زنند. «هدف او آگاه‌سازی است چرا که به هر حال کسی باید این کار را بکند و عکس‌های او که برای برانگیختن و به تکاپو انداختن مردم خلق شده‌اند، در نهایت درباره‌ی خود ما هستند و دغدغه‌هایی که داریم یا نداریم، حداقل دغدغه‌ی این که این عکس‌ها کار او و حاصل استعداد باارزش هستند» (Klim-melman 1).

در سال ۱۹۶۰ که ناکتوی دانشجوی بود، عکس‌های مستند به شدت او را تحت تأثیر قرار دادند. او در سخنرانی خود که در سال ۲۰۰۷ در کنفرانس TED (فناوری، سرگرمی، طراحی) ایراد کرد، سخنان زیر را بیان کرد:



## عکاس جنگ

James Nachtwey

درباره‌ی جیمز ناکتوی

ترجمه‌ی حمیده تیزهوش / hamideht19@gmail.com

جنگ در ویتنام به خشونت کشیده شده بود و جنبش حقوق مدنی در جریان بود و عکس‌های این رویدادها تأثیر عمیقی بر من داشتند. رهبران سیاسی و نظامی ما چیزی می‌گفتند و عکاس‌ها چیز دیگری. من و میلیون‌ها آمریکایی دیگر روایت عکاس‌ها را باور می‌کردیم. تصاویر آنها سیل مخالفت با جنگ و تبعیض‌نژادی را شدت می‌بخشید. آنها نه تنها تاریخ را ثبت می‌کردند، بلکه به تغییر مسیر آن نیز کمک می‌کردند. عکس‌های آنها به بخشی از آگاهی جمعی ما تبدیل شدند و این آگاهی به یک حس خودآگاه مشترک مبدل شد و تغییر را نه تنها ممکن که ناگزیر نیز ساخت. من متوجه شدم که جریان آزاد اطلاعات که از طریق روزنامه‌نگاری - به خصوص روزنامه‌نگاری تصویری - ارائه می‌شد، قادر است هم سودمندی و هم زیان‌مندی مثنی‌های سیاسی را برجسته سازد. همچنین قادر است به سیاست‌گذاری‌های مناسب اعتبار بخشد و موفقیت‌ها را تداوم بخشد. با وجود داوری ضعیف سیاسی یا رکود سیاسی، روزنامه‌نگاری نوعی مداخله محسوب می‌شود که آسیب‌ها را ارزیابی می‌کند و از ما می‌خواهد که رفتارمان را مورد بازنگری قرار دهیم. روزنامه‌نگاری به مسائلی که از دور و در بازتاب جهانی ممکن است انتزاعی، ایدئولوژیک و یا شگرف به نظر رسند، چهره‌ای انسانی می‌بخشد؛ اتفاقاتی که در سطوح مختلف جامعه و به دور از تالارهای قدرت برای یکایک شهروندان عادی در حال وقوع است. من دریافتم که عکاسی مستند توانایی تفسیر رخدادها را از دیدگاه آنها دارد و صدای کسانی خواهد بود که بی‌وجود آن از خود صدایی نخواهند داشت.

همین قابلیت دادن صدا به بی‌صداها بود که سرانجام انگیزه‌ای برای ناکتوی شد تا یک عکاس خبری شود. پس از آن که ناکتوی از کالج دارتموث با دو مدرک در تاریخ هنر و علوم سیاسی فارغ‌التحصیل شد، شغل‌های عجیبی همچون خدمت‌کار کشتی تجاری، کارآموز تدوین فیلم‌های خبری، و رانندگی کامیون را تجربه کرد و در نتیجه مهارت‌هایی کسب کرد که در شغل انتخابی‌اش مفید از آب درآمدند. در خلال این دوره او شروع به خودآموزی عکاسی کرد. او همچنین توجه زیادی به کارهای دیگر عکاسان خبری داشت و از آنان چیزهای زیادی فراگرفت؛ کسانی مانند هانری کارتییه برسونس<sup>۱</sup>، یوجین اسمیت<sup>۲</sup>، جوزف کودلکا<sup>۳</sup> و

۱ Henri Cartier-Bresson

۲ Josef Koudelka

دان مک‌کالین.

در سال ۱۹۷۶، ناکتوی کارش را به عنوان عکاس در روزنامه‌ی محلی نیومکزیکو آغاز کرد. چهار سال بعد، سرانجام متقاعد شد که آماده است تا یک عکاس جنگ شود و به نیویورک نقل مکان کرد.

در سال ۱۹۸۱، ناکتوی برای پوشش خبری اعتصاب غذای «ارتش جمهوری خواه ایرلند» به بلفاست سفر کرد. ده زندانی ارتش جمهوری خواه در اعتراض به شرایط درون زندان تا سر حد مرگ در حال گرسنگی کشیدن بودند. واکنش مردم در خیابان‌ها، برخورد خشونت‌آمیز بود. آن طور که ناکتوی می‌گوید: «متوجه شدم که خطوط مقدم جنگ‌های معاصر به میدان‌های جنگ محدود نمی‌شود بل که دقیقاً در آنجاست که مردم زندگی می‌کنند.»

در طول دهه‌ی ۱۹۸۰، ناکتوی زمان زیادی را در آمریکای مرکزی که درگیر جنگ داخلی بود، سپری کرد. در آنجا نیز مانند ایرلند شمالی، افراد غیرنظامی در درگیری‌ها گرفتار شده بودند. ناکتوی می‌گوید: «در دهه‌ی ۱۹۹۰، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، در یوگسلاوی شکاف‌های قومی عمیق‌تر و جنگ داخلی بین بوسنی، کرواسی و صربستان آغاز شد.»

هم‌زمان در آفریقای جنوبی، پس از آزادی نلسون ماندلا از زندان، سیاه‌پوستان از بند دوران تبعیض (آپارتاید) آزاد شدند. ناکتوی در میان شهرک‌های سیاه‌پوست‌نشین مورد استقبال قرار گرفت و آن گونه که خود می‌گوید، تحت تأثیر مهمان‌نوازی و گشودگی آنها قرار گرفت. در بخش دیگری از آفریقا، قحطی در سومالی و جنوب سودان به عنوان سلاح کشتار جمعی مورد استفاده قرار می‌گرفت و صدها هزار غیرنظامی را آرام و دردناک از پا در می‌آورد.

در ۱۹۹۴، ناکتوی به آفریقای جنوبی بازگشت. به گفته‌ی او، مشاهده‌ی آغاز کار نلسون ماندلا در انتخابات ۱۹۹۴، اوج داستان کاری ناکتوی بود. متأسفانه «خطر درونی کار ناکتوی دقیقاً در طی مأموریتش به جنوب آفریقا آشکار شد، یعنی زمانی که گروهی از خبرنگاران اخراج شدند. ناکتوی در تلاش برای کمک به دوست و همکارش کن اوستربروک که مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود، آن قدر به خطر نزدیک شده بود که گلوله‌ها حتی میان موهایش را شکافت. اوستربروک نیز به شدت زخمی شده بود» (Whitney). پس از گذشت نزدیک به یک سال در آفریقای جنوبی، ناکتوی به روآندا سفر کرد. او از این تجربه با عنوان «سفر با قطار اکسپرس به مقصد جهنم» نام می‌برد. ناکتوی گفت جامعه‌ی جهانی - که گویا به دلیل فاجعه‌ی نظامی در سومالی دچار سردرگمی و ناامیدی شده بود - در آن زمان سکوت کرد، در حالی که «در جایی حدود هشت صد هزار نفر به دست هم‌وطنان خودشان، و گاهی حتی همسایگان‌شان، به قتل رسیدند، آن هم با ابزار کشاورزی به عنوان سلاح کشتار.»

ناکتوی همچنان که به مستند کردن جنگ مشغول است، مقدار زیادی از وقت و انرژی خود را به ثبت مسائل اجتماعی دیگری همچون بچه‌های گم شده‌ی رومانی، «نجس‌ها»ی هندی، تأثیر آلودگی‌های صنعتی و عامل نارنجی<sup>۴</sup>، جوانان بی‌خانمان اندونزی و معتادان به هروئین در پاکستان اختصاص داد. اوقاتی که نمی‌تواند توجه خبرنگاری‌ها را به مسائل حاد اجتماعی که در پی انتشار آنهاست جلب کند، بدون داشتن مأموریت و با مسئولیت شخصی سراغ آن مسائل می‌رود. ناکتوی تمام هم خود را صرف پوشش خبری قحطی در سومالی و بنیم‌خانه‌های رومانی برای «درمان ناپذیران» کرد. به لطف ناکتوی، هر دو رویداد که شدیداً هم محتاج توجه بودند، مورد پوشش رسانه‌های بانفوذ قرار گرفتند. در سال ۱۹۹۸، ناکتوی به اندونزی سفر کرد تا فقر شدید را در کشوری که در حال مدرن شدن بود بررسی کند. در طول حاکمیت محمد سوهارتو «اندونزی از بحران اقتصادی و مالی آسیا بسیار آسیب دید. همچنین بدترین خشک‌سالی در پنجاه سال گذشته و سقوط قیمت نفت، گاز و دیگر کالاهای صادراتی، کاهش ارزش روپیه، افزایش چشم‌گیر تورم و فرار پرشتاب سرمایه با آن همراه شده بود. تظاهرات ابتدا توسط دانشجویان رهبری می‌شد. آنها خواهان استعفای سوهارتو بودند. در بحبوحه‌ی ناآرامی‌های مدنی، سوهارتو در تاریخ ۲۱ می ۱۹۹۸ استعفا داد» («Background Note: Indonesia»).

شرایط فقری که ناکتوی در اندونزی به تصویر کشید اصلاً وقایع نادری

۳ Agent Orange

عامل نارنجی نوعی جنگ‌افزار شیمیایی است که ارتش آمریکا در جنگ ویتنام از سال ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۱ برای از بین بردن جنگل‌های پناهگاه ویت‌کنگ به کار برد. این ماده علاوه بر از بین بردن جنگل‌های انبوه استوایی بر مردم ویتنام نیز آثار مرگ‌بار فراوانی به جا گذاشت که در نسل‌های بعدی مردم مناطق سمپاشی شده دیده می‌شود.

نمودند. «برای بسیاری از مردمان جهان پسااستعماری، کشمکش برای ورود به اقتصاد جهانی به فقر شدیدتر، و خیم‌تر شدن شرایط بهداشت عمومی و تشدید درگیری‌های مسلحانه منجر شده است» (Gourevitch 56). در چنین شرایطی تقریباً همیشه کودکان بیشترین آسیب را می‌بینند. «کودکان بی‌خانمان و معتاد خیابانی که جیمز ناکتوی در ایستگاه قطار جاکارتا یافت و از آنها عکس گرفت، برای اغلب اندونزیایی‌های طبقات پایین مسئله‌ای عادی محسوب می‌شوند. این چنین کودکانی همه‌جا در سرتاسر محله‌های فقیرنشین شهری آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین وجود دارند؛ ارواح سرگردانی که تقلا می‌کنند و توسط تحولات عظیم سیاسی و اجتماعی درمانده شده‌اند» (Gourevitch 56).

ناکتوی هدف خود را فرا رسیدن زمانی می‌داند که ما قربانیان جنگ، فحطی، بیماری و دیگر نابرابری‌های حاد اجتماعی را نادیده نگیریم. ناکتوی درباره‌ی ارتباط عکاسی خبری با این موضوع می‌نویسد:

من به این نتیجه رسیده‌ام که اگر هر کس می‌توانست تنها یک بار آن‌جا باشد و با چشم خود ببیند فسفر سفید با صورت یک کودک چه خواهد کرد یا اصابت گلوله چه درد توصیف‌ناپذیری دارد یا چه‌طور تکه‌ی دندان‌دار یک ترکش می‌تواند پای کسی را پاره کند؛ اگر هر کس می‌توانست آن‌جا باشد تا با چشمان خود ترس و اندوه را ببیند، تنها یک بار، آن‌گاه آنها می‌فهمیدند که هیچ چیز ارزش آن را ندارد که اجازه دهیم شرایط به مرحله‌ای برسد که این چیزها حتا برای یک نفر رخ دهد، چه برسد به هزاران نفر. اما همه‌کس نمی‌توانند آن‌جا باشند و برای همین است که عکاسان آن‌جا هستند؛ تا به آنها نشان دهند، تا به آنها دسترسی یابند، آنها را بگیرند و مجبورشان کنند که هر آنچه را انجام می‌دهند کنار بگذارند و به آنچه در حال وقوع است توجه کنند؛ تا عکس‌های تأثیرگذاری خلق کنند که بتواند بر تأثیرات سطحی رسانه‌های گروهی چیره شده و افراد را از بی‌اعتنایی خارج کند و به خود آورد؛ تا اعتراض کنند و از به واسطه‌ی قدرت این اعتراضات، دیگران را نیز به اعتراض وا دارند.

او از سال ۱۹۸۴ عکاس رسمی مجله‌ی تایم بوده است و به طور منظم کارهایش را به شکل مقالات تصویری منتشر کرده است. او با آژانس عکاسی بلک استار از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵ همکاری می‌کرد و از سال ۱۹۸۶ تا ۲۰۰۱ یکی از اعضای آژانس عکاسی مگنوم بود. در سال ۲۰۰۱، او یکی از اعضای مؤسس آژانس عکاسی VII بود. آژانس به خاطر هفت عضو اصلی‌اش این نام را گرفت و «به دنبال گردآوری و پخش عکس درباره‌ی بحران‌ها و کشمکش‌های گوناگون اجتماعی، سیاسی و زیست‌محیطی است» (Winston 48).

ناکتوی برای تولید آثاری این چنین قوی و تأثیرگذار، بر موانع تکنیکی، فیزیکی و عاطفی که معمولاً پیش روی عکاسان خبری است فائق می‌آید. هدف او نوعی شفافیت است که بتواند ما را از آن چه سوژه‌ی عکاسی اوست باخبر سازد، نه این‌که باعث شود ما شیفته‌وار مجذوب خلاقیت هنری‌اش شویم. او اهمیتی نمی‌دهد که ما چگونه تصاویرش را دریافت می‌کنیم و صرفاً می‌خواهد که از نابرابری‌های حاد اجتماعی آگاه شویم. برای کسی که خود را «عکاس ضد جنگ» می‌نامد، مضمون همیشه مقدم بر زیباشناسی است. اما برخی منتقدان، ناکتوی را متهم به خلق شگفتی‌های زیباشناسانه به جای مبارزات ضد جنگ می‌کنند:

گاهی عکس‌های رنگی ناکتوی، در اثر تسلط او بر تکنیک به قدری زیبا از کار در می‌آید که تأثیر کلی حاصل از مهارت او در تکنیک به نوعی بیننده را از هراس موجود در سوژه‌ی عکس غافل می‌کند... اما در سال‌های اخیر او کم‌وبیش یکسره به عکاسی سیاه و سفید روی آورده است. چنین رسانه‌ی خشک و بی‌پیرایه‌ای با دیدگاه صریح اخلاقی او هم خوانی بیشتری دارد و بیننده را وادار می‌کند تا با رفتارهای غیرانسانی بشر در یک دهه‌ی پس از جنگ سرد رویارو شود. (Kifner)

استعداد ناکتوی در عکاسی و فعالیت‌های بشردوستانه مورد توجه گسترده قرار گرفته است. او موفق به دریافت جوایز متعدد

از جمله «مدال طلای رابرت کاپا» (پنج بار)، جایزه‌ی عکس ورلد پرس (دو بار)، جایزه‌ی عکاس مجله‌ی سال (شش بار)، جایزه‌ی مرکز بین‌المللی عکس اینفینیتی (سه بار)، جایزه‌ی لیکا (دو بار)، جایزه‌ی سی‌بایو<sup>۱</sup> برای خبرنگاران جنگ (دو بار)، جایزه‌ی آلفرد آیزنشتاد، جایزه‌ی مقاله‌نویس تصویری کاتن و جایزه‌ی یادبود یوجین اسمیت در عکاسی انسان‌گرایانه شد. (1 "James Nachtwey").

افزون بر جوایز متعدد، فیلم «عکاس جنگ» نیز به کارگردانی فیلمساز سوئیسی، کریستین فری که درباره‌ی ناکتوی بود، نامزد دریافت جایزه اسکار ۲۰۰۲ در بخش فیلم مستند شد. فیلم، ناکتوی را از نزدیک به مدت دو سال در کوزوووی بالکان (ژوئن ۱۹۹۹)، جاکارتای اندونزی (می/ژوئن ۱۹۹۹)، رام‌الله فلسطین (اکتبر/نوامبر ۲۰۰۰)، کاوا ایجن، یک معدن گوگرد در شرق جاوه در اندونزی (اکتبر ۱۹۹۹) و در نیویورک و هامبورگ دنبال می‌کند.

در فیلم، ناکتوی سفر هنری خود را این گونه شرح می‌دهد:

در حین عکس برداری باید یاد می‌گرفتم که چگونه دیدگاه فردی‌ام را گسترش دهم، چگونه احساساتم را درباره‌ی آن ابراز کنم، و برای این کار بایستی با از احساسات خودم آگاه می‌شدم. از طریق عکاسی، از طریق نظم فریم‌ها بود که من جهان را فهمیدم. این طریقی شد که در آن توانستم خودم را و دنیا را کشف کنم.

ناکتوی نه هرگز از رسانه‌ای بودن عکاسی منحرف شد و نه زیباشناسی را بر مفهوم غالب ساخت. او هم رنگی و هم سیاه سفید عکاسی می‌کرد (Cellini 1). ناکتوی در مصاحبه‌ای با جو سلینی گفت: «افغانستان نخستین پروژه‌ی گسترده‌ی دیجیتال من بود. ترکیب عجیبی از شرایط زندگی قرون وسطایی و تکنولوژی مدرن بود. من در این کار آموختم که یا باید شنا کنی یا غرق می‌شوی» (2 Cellini).

اگرچه ناکتوی گه‌گاه عکس‌های جدیدش را در گالری‌های بین‌المللی نمایش می‌دهد، اما بخش عمده‌ی کارهایش در روزنامه‌ها و مجله‌های بین‌المللی دیده می‌شوند. کارکرد اصلی عکس‌های ناکتوی همواره این بوده و همچنان نیز این خواهد بود که در مجله‌های پرتیراژ و روزنامه‌ها در همان زمان وقوع حوادث منتشر شوند. در مصاحبه‌ای با دیوید کروکشانک برای مجله‌ی سالون، ناکتوی می‌گوید: «من می‌خواهم عکس‌هایم جزئی از مکالمات روزانه‌ی مردم شوند و آگاهی عمومی ایجاد کنند. افکار عمومی قادر است برای تغییر، فشار وارد آورد. این نخستین و مهم‌ترین فایده‌ی کار من است. دومین فایده‌ی آن تبدیل شدن به آرشيو و ورود به حافظه‌ی جمعی ماست، طوری که این وقایع هرگز فراموش نشوند» (۲). کتاب‌های ناکتوی شامل کردار جنگ (۱۹۸۹)، جنگ‌های داخلی (۱۹۹۹)، دوزخ (۲۰۰۰)، باز اندیشی (۲۰۰۴)، جنگ (۲۰۰۴)، و جمهوری دموکراتیک کنگو: جنگ‌ها از یاد رفته (۲۰۰۶) هستند. آنها به شکل کتاب درآمد‌اند تا به آگاهی جمعی ما نفوذ کنند. ریچارد اودون کتاب دوزخ را «دردناک‌ترین و زیباترین کتاب تاریخ عکاسی» نامید (1 Kimmelman).

کارهای ناکتوی، از سراسر دنیا و در طول سال‌ها داستانی یکسان دارند و به ما نشان می‌دهند که باید کاری کرد. ما می‌توانیم به اخبار نگاه کنیم و از آن‌چه در دنیا در حال وقوع است تصویری سطحی بیابیم، اما عکس‌های ناکتوی عمق بیشتری را نشان می‌دهند. رابرت کاپا، عکاس خبری مشهور، زمانی گفت: «اگر عکس‌هایمان به قدر کافی خوب نیست، به قدر کافی [به موضوع] نزدیک نشده‌اید.» بدون شک ناکتوی به قدر کافی نزدیک شده است. خوششان بیاید یا نه، ناکتوی ما را وادار می‌کند تا از نزدیک‌تر و با دیدی بازتر به صحنه‌های وحشتناکی که انسان ساخته است نگاه کنیم و این به سود ما خواهد بود.

منابع:

"Background Note: Indonesia." U.S. Department of State. 11 Mar. 2008. <http://www.state.gov/r/pa/ei/bgn/2748.htm>.

Chalifour, Bruno. "On James Nachtwey and VII: From Inferno to War: a Few Considerations on James Nachtwey, VII, and War Photography." Afterimage May-June 2004: 4-5.

Gourevitch, Philip. "Ghost Children of Big Mango." Mother Jones May-June 2005: 56-63.

Kifner, John "Pictures from hell". Columbia Journalism Review. Jul/Aug 2000. FindArticles.com. 8 Mar. 2008. <http://findarticles.com/p/articles/mi\_qa3613/is\_200007/ai\_n8903639>

Kimmelman, Michael. "World's Cruelty and Pain, Seen in an Unblinking Lens." Rev. of "the Sacrifice", by James Nachtwey. The New York Times 28 Mar. 2007.

"Nachtwey, James." Britannica Book of the Year, 1996. 2008. Encyclopedia Britannica Online. 13 Mar. 2008. <http://0-www.search.eb.com.library.scad.edu:80/eb/article-9111948>.

"Nachtwey, James." Encyclopedia Britannica. 2008. Encyclopedia Britannica Online. 13 Mar. 2008. <http://0-www.search.eb.com.library.scad.edu:80/eb/article-9435221>.

Nachtwey, James. "I Have a Dream." TED. TED 2007. Monterey Conference Center, Monterey, California. 8 Mar. 2007. 10 Mar. 2008. <http://www.ted.com/index.php/talks/view/id/84>.

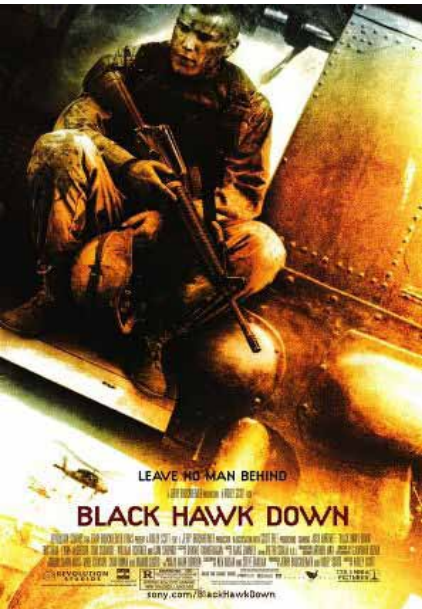
Nachtwey, James. Interview with Joe Cellini. Apple. 8 Mar. 2008. <http://www.apple.com/ca/profiles/nachtwey/>.

Nachtwey, James. Interview with Douglas Cruickshank. Salon. 10 Apr. 2000. 22 Feb. 2008. <http://archive.salon.com/people/feature/2000/04/10/inferno/print.html>.

War Photographer. Dir. Christian Frei. Perf. James Nachtwey, Christiane Amanpour, Hans-Hermann Klare. DVD. First Run Features, 2001.

Winston, Helena. "VII: Hasted Hunt Gallery, New York." Rev. of VII, by James Nachtwey. ArtUS Mar.-Apr. 2006: 48.



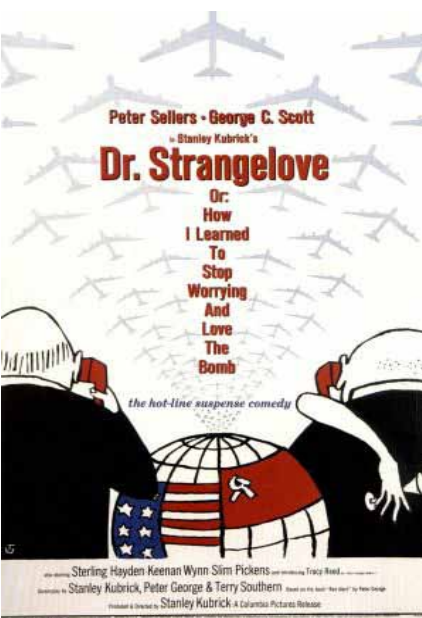


**Black Hawk Down (2001)**

سقوط شاهین سیاه به کارگردانی ریچل اسکات (دیگر فیلم‌ها: گلادیاتور و بیگانه قسمت اول) به موضوع جنگ موگادیشو در سومالی در سال ۱۹۹۳ می‌پردازد. فیلم از بازیگران معروفی همچون اوان مک گرگور و سم شپارد بهره می‌گیرد. سقوط شاهین سیاه در هفتاد و چهارمین دوره‌ی جوایز آکادمی کاندیدای ۴ جایزه از جمله بهترین کارگردانی شد و در نهایت دو جایزه‌ی بهترین صدابرداری و بهترین تدوین را به دست آورد. فیلم بر اساس کتاب پرفروشی به همین نام از مارک بورن ساخته شده است.

**Dr Strangelove Or How I Learned To Stop Worrying And Love The Bomb (1964)**

فیلم دکتر استرنجلاو یا چگونه یاد گرفتیم از نگرانی دست بردارم و به بمب عشق بورزم را که عموماً به نام دکتر استرنجلاو می‌شناسند، شاهکاری است که استانیلی کوبریک در ژانر کمدی سیاه و به سال ۱۹۶۴ ساخته است. فیلم در چهار رشته در اسکار کاندیدای دریافت جایزه شد اما هیچ کدام را دریافت نکرد. دکتر استرنجلاو هجویه‌ای بر دوران جنگ سرد بین ایالات متحد و اتحاد جماهیر شوروی است. پیتر سلرز در این فیلم در سه نقش متفاوت (یک نظامی، رئیس‌جمهور آمریکا و دکتر استرنجلاو) بسیار درخشان و بی‌نظیر بازی کرده است.

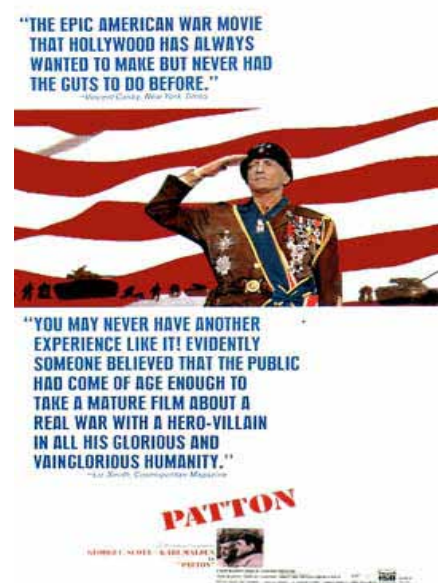
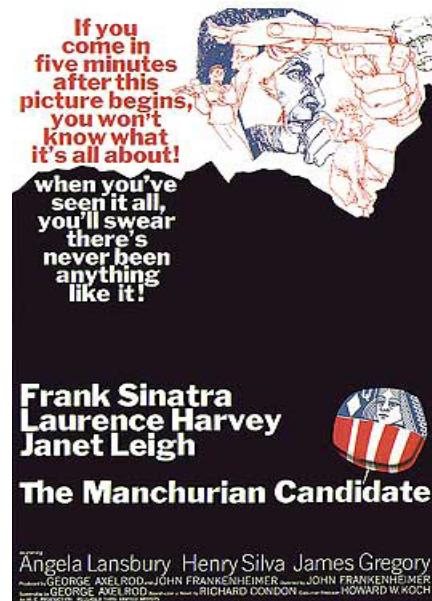


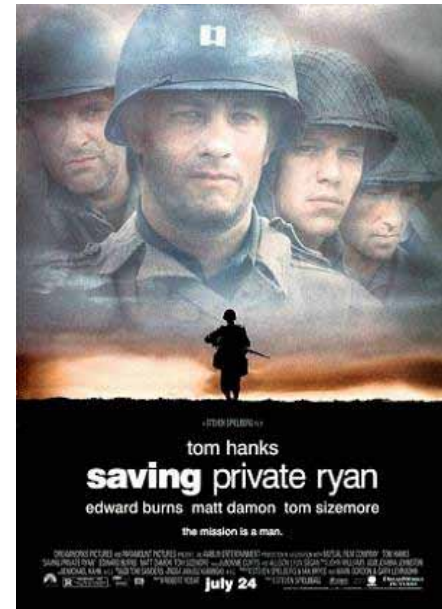
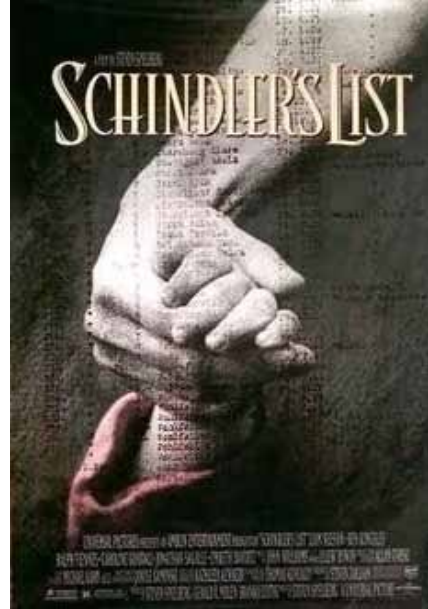
**Lawrence of Arabia (1962)**

لورنس عربستان برداشتی حماسی از زندگی توماس ادوارد لورنس معروف به لورنس عربستان است. کارگردانی استادانه‌ی دیوید لین به فیلم معنای خاصی بخشیده است. لورنس در میانه‌ی جنگ جهانی اول نقش برجسته و سهمی را در بین قبایل عرب در عقبه و دمشق ایفا کرد. فیلم به روابط بریتانیا و اعراب و جنگ‌های چریکی اعراب می‌پردازد. بی‌اغراق باید گفت که جامه‌ی بازی در نقش لورنس تنها و تنها بر قامت پیتر اوتول بازیگر جیره‌دست انگلیسی دوخته شده است! آلک گینس (بازیگر فیلم معروف پل رودخانه‌ی کوای)، آنتونی کوپین و عمر شریف سایر بازیگران مشهور فیلم هستند. فیلم نامزد دریافت ۱۰ جایزه‌ی اسکار شد و توانست ۷ جایزه از جمله جایزه‌ی بهترین فیلم را به دست آورد.

**The Manchurian Candidate (1962)**

کاندیدای منچوری را جان فرانکن هایمر کارگردانی کرده است و یک تریلر سیاسی-روانشناختی است که به جنگ کره و دوران جنگ سرد می‌پردازد. یک افسر اسیر شده در جنگ کره پس از شستشوی مغزی مأموریت می‌یابد که کاندیدای ریاست جمهوری را بکشد. فرانک سیناترا خواننده و بازیگر افسانه‌ای سینمای آمریکا در این فیلم بازی کرده است. فیلم نامزد ۲ جایزه‌ی اسکار برای بهترین بازیگر نقش دوم زن و بهترین تدوین شد. در سال ۲۰۰۴ جانانان دم کاندیدای منچوری را با بازیگرانی همچون دنزل واشنگتن (بازیگر فیلم مالکوم ایکس) و مریل استریپ (بازیگر فیلم بانوی آهنین) بار دیگر کارگردانی کرد.





**M\*A\*S\*H (1970)**

مش یا آن طور که در پوستر فیلم دیده می‌شود M\*A\*S\*H نام خود را از Mobile Army Surgical Hospital گرفته است. فیلم بر اساس رمانی به نام «مش: رمانی درباره‌ی سرپزشک ارتش» ساخته شده است. این کمدی سیاه که به کارگردانی رابرت آلتمن ساخته شده است نگاهی ضد جنگ و هجوآلود دارد و داستان آن در یک بیمارستان جراحی متحرک در جنگ کره رخ می‌دهد. فیلم نامزد ۵ جایزه اسکار شد و برای بهترین فیلم آن را دریافت کرد. مش نخل طلا جشنواره‌ی فیلم کن در سال ۱۹۷۰ را نیز از آن خود کرد.

**Patton (1970)**

پاتون فیلمی درباره‌ی ژنرال معروف ارتش آمریکا، جورج اس پاتون، در جریان جنگ جهانی دوم است و به کارگردانی فرانکلین جی شافتر تولید شده است. صحنه‌ی آغازین فیلم که در آن ژنرال پاتون در حال سخنرانی در پس‌زمینه‌ی یک پرچم بسیار بزرگ ایالات متحده است، بسیار تأثیرگذار است. نکته بسیار جالب در مورد فیلم، رقابت آن با فیلم مش در اسکار ۱۹۷۰ است که طی آن پاتون جوایز را درو کرد: نامزدی برای ۱۰ جایزه‌ی آکادمی و بردن ۷ جایزه‌ی اسکار از جمله بهترین بازیگر نقش اول مرد و بهترین کارگردانی.

**Saving Private Ryan (1998)**

نجات سرباز رایان را نابغه‌ی بی‌بدیل سینمای آمریکا استیون اسپیلبرگ در ۱۹۹۸ ساخت. در فیلم تام هنکس (بازیگر فارست گامپ) مأموریت می‌یابد تا با هفت سرباز دیگر سربازی به نام جیمز فرانسیس رایان را که سه برادر خود را در جنگ از دست داده است به خانه برگرداند. اسپیلبرگ با زبردستی تمام در ۲۷ دقیقه‌ی ابتدایی فیلم ورود قایق‌های نیروهای متفقین به سواحل نرماندی در فرانسه در ششم ژوئن ۱۹۴۴ (نبرد نرماندی یا D-day) را شگفت‌انگیز، باورنکردنی و بسیار تأثیرگذار به تصویر کشیده است. فیلم نامزد ۱۱ جایزه‌ی اسکار شد و پنج جایزه را از آن خود کرد و نیز پرفروش‌ترین فیلم سال ۱۹۹۸ شد.

**Schindler's List (1993)**

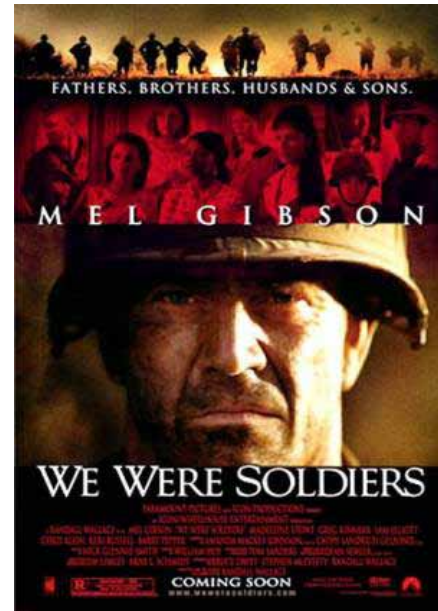
کارگردان فهرست شیندلر نیز همان استیون اسپیلبرگ معروف است. فیلم به قضیه‌ی هولوکاست و زندگی واقعی اسکار شیندلر - کارخانه‌داری آلمانی که زندگی بیش از هزار یهودی لهستانی را نجات می‌دهد - می‌پردازد. فیلم سیاه و سفید فیلم‌برداری شده است. موسیقی بسیار مسحورکننده و غریب جان ویلیامز همچون سایر ساخته‌هایش بیننده را در خلسه‌ای طولانی رها می‌سازد! لیام نیسون به نقش اسکار شیندلر، بن کینگزلی به نقش حسابدار یهودی شیندلر و رالف فاینس به نقش آفسر بی‌رحم نازی اوج بازی خود را ارائه داده‌اند. فهرست شیندلر نامزد ۱۲ جایزه اسکار شد و ۷ جایزه را با قدرت از آن خود کرد.

**Tora Tora Tora (1970)**

واقعه‌ی پرل هاربر را نقطه‌ی عطفی در تاریخ جنگ جهانی دوم و نیز ایالات متحده می‌دانند. روزولت رئیس‌جمهور آمریکا، ۷ دسامبر ۱۹۴۱ را روز ننگین نامیده است. با این واقعه، ایالات متحده رسماً و علناً به جنگ وارد شد. تورا تورا تورا به واقعه‌ی پرل هاربر از دو نگاه آمریکایی و ژاپنی می‌پردازد و در واقع یک فیلم آمریکایی-ژاپنی است. ریچارد فلایشر کارگردان این فیلم است اما بخش‌های ژاپنی فیلم توسط کارگردان ژاپنی نوشته و کارگردانی شده است. فیلم نامزد ۵ جایزه‌ی اسکار شد و یک اسکار را برای جلوه‌های ویژه به دست آورد. تورا تورا تورا یک اسم رمز و در واقع یک کد محرمانه‌ی رادیویی است که پس از حمله‌ی موفقیت‌آمیز توسط رئیس اسکاادران حمله‌کننده به کار رفته است، اما معنای آن در زبان ژاپنی این است: بیر، بیر، بیر!

**We Were Soldiers (2002)**

داستان فیلم ما سرباز بودیم به اولین حضور عمده‌ی آمریکا در جنگ ویتنام می‌پردازد. کارگردان فیلم رندل والاس، خشونت و هرج و مرج جنگ مرگ‌بار ویتنام را همراه با جان بازی و از خود گذشتگی سربازان آمریکایی به زیبایی به تصویر کشیده است. فیلم بر اساس خاطرات یک ژنرال ارتش آمریکا با بازی مل گیسون (بازیگر شجاع دل) و یک خبرنگار در جنگ ویتنام ساخته شده است.



آمریکاشناسی  
شماره ۱۶



# رؤیایی که فرامی خواندیم هنوز

درباره‌ی رنسانس هارلم

آزاده قهوتی

parizatis1625@yahoo.com



رنسانس هارلم به جنبش ادبی فرهنگی سیاهان آمریکا گفته می‌شود که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ و در محله‌ی هارلم شهر نیویورک نشو و نما داشت. این جنبش به نام‌های دیگری چون جنبش «نو سیاه‌زنگی‌ها»<sup>۱</sup>، یا «رنسانس سیاهان» هم شناخته می‌شود. پیدایش جنبش به اواخر جنگ جهانی اول باز می‌گردد، اوج شکوفایی آن به میانه‌ی دهه‌ی بیست، و افول آن به میانه‌ی دهه‌ی سی. با پیدایش این جنبش است که آثار سیاهان آمریکا برای نخستین بار مورد توجه ناشران و منتقدان ادبی قرار می‌گیرد. به دیگر سخن، از این پس است که در آمریکا به ادبیات سیاهان با دیده‌ای جدی نگریسته می‌شود. هرچند که این جنبش در ابتدا تنها جنبشی ادبی به شمار می‌رفت و چهره‌هایی چون کلود مک‌کی<sup>۲</sup>، جان تومر<sup>۳</sup>، کانتی کولن<sup>۴</sup>، و لنگستون هیوز<sup>۵</sup> را به مرکز توجه گردهمایی‌های ادبی بدل کرد، اما دیری نپایید که تأکیدش بر لزوم احیای میراث سیاهان آمریکا را به وادی موسیقی، نمایش، و حتی سیاست سیاه‌پوستان برد.

عوامل مختلفی زمینه‌ی بروز این جنبش را فراهم آوردند؛ از آن جمله، پیدایش و گسترش یک طبقه‌ی متوسط سیاه‌پوست در ابتدای قرن بیستم بود که در پی افزایش فرصت‌های آموزشی و کاری ایجاد شده پس از جنگ داخلی (۱۸۶۱-۱۸۶۵) اکنون فرصت رشد و شکوفایی یافته بود. گروهی از این سیاهان که در پی پدیده‌ی معروف به «مهاجرت بزرگ» در دسته‌های صد و هزار نفری مناطق فقیر روستایی در جنوب آمریکا را به مقصد مناطق شمالی و به منظور برخورداری از موقعیت‌های ایجاد شده به واسطه‌ی جنگ جهانی نخست ترک کرده بودند، منطقه‌ی هارلم در همسایگی شهر نیویورک را به عنوان مرکز پیشرفت‌های آموزشی و کاری خود برگزیدند. از عوامل مهم و تأثیرگذار دیگر، قرار گرفتن برابری نژادی در برنامه‌ی کاری انجمن‌های سیاسی سیاهان آمریکا در دهه‌ی

دوم قرن بیستم بود؛ انجمن‌هایی چون «انجمن ملی برای پیشرفت رنگین‌پوستان» (NAACP) که در سال ۱۹۰۹ و برای بهبود اوضاع سیاهان تأسیس شد.

اما نهادهای شکوفایی هنر و ادبیات سیاهان آمریکا پیش از آغاز قرن بیستم جلوه کرده بود. نمایش‌های موزیکال سیاهان در آثار هنرمندان و ترانه‌سرایانی چون باب کول<sup>۶</sup> و آهنگ‌سازی چون جی. روزاموند جانسون<sup>۷</sup> بروز یافته بود. موسیقی جاز و بلوز هم همراه با سیاهان به میکده‌ها و کاباره‌های هارلم راه یافته بودند. در ادبیات نیز شعر پل لارنس دانبار<sup>۸</sup> و داستان‌های چارلز دابلیو چسنت<sup>۹</sup> در دهه‌ی ۱۸۸۰ از طلایه‌داران ادبی سیاهان در جلب اقبال عمومی محسوب می‌شدند. پس از پایان جنگ جهانی نخست نیز آثار جیمز ولدون جانسون در ادبیات داستانی و کلود مک‌کی در شعر از جمله آثاری بودند که با بازتاب واقعیت‌های زندگی سیاهان در آمریکا و تلاش ایشان برای دست یافتن به هویت نژادی راه را برای موجی باز کرد که افق‌های ادبیات سیاهان را در



سال‌های ۱۹۲۰ درنوردید.

در ابتدای دهه‌ی بیست سه اثر برجسته نویدبخش دمیده شدن روح و انرژی تازه در ادبیات سیاهان آمریکا بودند. مجموعه اشعار مک‌کی به نام *سایه‌های هارلم*<sup>۱۰</sup> (۱۹۲۲)، یکی از اولین آثاری بود که از یک نویسنده‌ی سیاه و توسط یک ناشر شناخته شده و در سرتاسر کشور چاپ می‌شد. *نی‌شکر*<sup>۱۱</sup> (۱۹۲۳) نوشته‌ی جان تومر نیز یک رمان تجربی بود که با آمیختن نظم و نثر به ثبت زندگی سیاهان آمریکا در مناطق روستایی جنوب و مناطق شهری شمال پرداخته بود. در آخر هم رمان *سردرگمی پیش‌آمده*<sup>۱۲</sup> (۱۹۲۴) بود که اولین رمان نویسنده و ویراستاری به نام جسی فاوست<sup>۱۳</sup> به شمار می‌رفت و به بررسی زندگی طبقه‌ی متوسط سیاهان آمریکا از دیدگاه یک زن پرداخته بود.

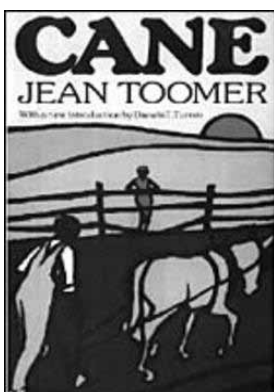
رنسانس هارلم با داشتن چنین پس‌زمینه‌هایی و با همراهی سه رویداد دیگر بین

سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶ آغاز شد. نخست، چارلز جانسون از «اتحادیه‌ی سراسری شهری»<sup>۱۴</sup> در ۲۱ ماه مه سال ۱۹۲۴ با برپایی یک میهمانی شام رسماً موجودیت یک استعداد ادبی جدید در میان سیاهان را اعلام و نویسندگان جوان را به انجمن‌های ادبی سفید پوستان نیویورک معرفی کرد. اتحادیه‌ی سراسری شهری در سال ۱۹۱۰ و به منظور یاری رسانی به سیاهان برای مواجهه با مشکلات اقتصادی و اجتماعی تأسیس شد که آنها به دلیل اسکان در مناطق شهری شمال با آن دست و پنجه نرم می‌کردند. یکی از پیامدهای این میهمانی، انتشار مجله‌ای تحت عنوان *پیمایش جامع*<sup>۱۵</sup> بود که به نقد و تحلیل در حیطه‌ی اجتماع با محوریت نکتزگرایی فرهنگی می‌پرداخت. شماره‌ی ماه مارس این مجله در سال ۱۹۲۵ به هارلم اختصاص داشت. این شماره که به تبیین زیباشناسی ادبیات و هنر سیاهان پرداخته بود در بردارنده‌ی آثار نویسندگان سیاه بود و فیلسوف و محقق ادبی سرشناس آلن لروی لاک<sup>۱۶</sup> آن را ویرایش کرده بود. رویداد دوم انتشار *بهشت کاکاسیاه*<sup>۱۷</sup> (۱۹۲۶) از یک رمان نویس سفیدپوست به نام کارل ون وچتن<sup>۱۸</sup> بود. این اثر به شدت نمایانگر زندگی از نوع هارلمی‌اش بود. هرچند که این کتاب اسباب رنجش برخی از سیاهان را فراهم آورد اما پرداختن به هر دو جنبه‌ی پست و فرهیخته‌ی زندگی در هارلم باعث به راه افتادن یک «مد سیاه‌پوستی» شد که پای هزاران نفر را از اهالی فرهیخته‌ی نیویورک، از سیاه و

سفید، به زندگی شبانه‌ی مرموز و پر از هیجان هارلم گشود و برای موسیقی و ادبیات آفریقایی بازاری جدید در آمریکا دست و پا کرد. رویداد سوم هم چاپ مجله‌ی *آتش*<sup>۱۹</sup> توسط گروهی از نویسندگان جوان سیاه‌پوست در پائیز ۱۹۲۶ بود. *با آتش*!! بود که نسل جدیدی از هنرمندان و نویسندگان جوان، از جمله لنگستون هیوز، والاس ترمن<sup>۲۰</sup>، و زورا نیل هرستون<sup>۲۱</sup>، سکان رنسانس ادبی را دست گرفتند.

ویژگی‌ها

هیچ سبک ادبی یا باور سیاسی مشترکی در تعریف محدودی رنسانس هارلم وجود ندارد. آن چه که اعضای این جنبش را متحد



تأثیرگذاری و پایان راه

عوامل مختلفی در زوال رنسانس هارلم از میانه‌های دهه‌ی سی اثرگذار بودند. فشار اقتصادی رکود بزرگ دهه‌ی سی متوجه همه‌ی بخش‌های جامعه شده بود. سازمان‌هایی چون NAACP و اتحادیه‌ی سراسری شهری که در دهه‌ی بیست به اعتلای رنسانس کمک می‌کردند در دهه‌ی سی بیشتر به مسائل اقتصادی متمایل شده بودند. بسیاری از حامیان ادبی و نویسندگان اثرگذار سیاه، از جمله هیوز، جیمز ولدن جانسون، چارلز جانسون، و دوپویز در ابتدای دهه‌ی سی نیویورک را ترک کرده بودند. عامل آخری که می‌توان از آن نام برد شورشی بود که در سال ۱۹۳۵ در نتیجه‌ی سخت‌تر شدن اوضاع اقتصادی پس از رکود بزرگ و بالا گرفتن تنش‌ها بین گروه‌های سیاه و مغازه‌داران سفید ذی نفع در منطقه‌ی هارلم باعث خدشه دار شدن مفهوم هارلم به مثابه‌ی «کعبه» جدید سیاهان شد. اگر این اتفاقات روی نمی‌دادند شاید این جنبش یک شبه از میان نمی‌رفت. نزدیک به یک سوم کتاب‌هایی که در طی این دوره چاپ شدند پس از ۱۹۲۹ به بازار آمده بودند. آخرین تحلیل می‌تواند این باشد که رنسانس در هارلم زمانی پایان پذیرفت که بیشتر افراد مرتبط با آن منطقه‌ی هارلم را ترک کردند یا دست از نوشتن کشیدند و هنرمندان جوانی هم که دهه‌های سی و چهل ظهور کردند هیچ تعلق به جنبش نشان نمی‌دادند.

رنسانس هارلم پویایی هنر و ادبیات سیاهان را برای همیشه در ایالت متحد تحت تأثیر قرار داد. نویسندگانی که در دهه‌های بعد از سی و چهل ظهور کردند، از اقبال بیشتر ناشران و افکار عمومی برای ادبیات سیاهان برخوردار بودند تا آن‌ها که در دهه‌های قبل تر می‌نوشتند. علاوه بر این، وجود این پیکره از ادبیات سیاهان، الهام بخشی نویسندگانی چون رالف ایلسون<sup>۳۴</sup> و ریچارد رایت در دهه‌ی سی و چهل شد. جوشش ادبیات سیاهان در دهه‌های هشتاد و نود در آثار نویسندگانی چون آلیس واکر و ریچارد رایت ریشه در نوشته‌های رنسانس هارلم داشت. البته تأثیرگذاری رنسانس هارلم محدود به مرزهای ایالت متحد نبود. نویسندگانی چون هیوز، مک‌کی، و کولن، و موسیقی دانانی چون پل رابسن، رقصنده‌هایی چون جرفین بیکر<sup>۳۵</sup>، و دیگران که به اروپا سفر کردند و به شهرتی دست یافتند قابل مقایسه با آن چه که در ایالات متحد داشتند. برای هزاران سیاه در سرتاسر جهان، رنسانس هارلم گواهی بر عدم چیرگی کامل نژاد سفید در ادبیات و فرهنگ آمریکا است.

\* عنوان یادداشت از شعری نوشته‌ی لنگستون هیوز گرفته شده است.  
پانویشت‌ها:

- |   |                        |                           |
|---|------------------------|---------------------------|
| 1. New Nigger   | 2. Claude McKay        | 3. Jean Toomer            |
| 4. Countee Cullen   | 5. Langston Hughes     |                           |
| 6. National Association for the Advancement of Colored People |                        |                           |
| 7. Bob Cole   | 8. J. Rosamond Johnson | 9. Paul Laurence Dunbar   |
| 10. Charles W. Chesnutt                                       | 11. Harlem Shadows     | 12. Cane                  |
| 13. There Is Confusion  | 14. Jessie Fauset      | 15. National Urban League |
| 16. Survey Graphic  | 17. Alain Leroy Locke  | 18. Nigger's Heaven       |
| 19. Carl Van Vechten  | 20. Fire!!             | 21. Wallace Thurman       |
| 22. Zora Neale Hurston  | 23. The Weary Blues    | 24. Countee Cullen        |
| 25. Heritage  | 26. Quicksand          | 27. Nella Larsen          |
| 28. Their Eyes Were Watching God                              |                        | 29. Jelly Roll Morton     |
| 30. Louis Armstrong   | 31. Duke Ellington     | 32. Aaron Douglas         |
| 33. DuBois  | 34. Ralph Ellison      | 35. Josephine Baker       |

می‌کرد شرکت‌شان در یک تلاش مشترک برای القای حس هنری به تجارب سیاهان آمریکا بود. با این حال، برخی از موضوعات مشترک چون علاقه به جستن ریشه‌های تجارب سیاهان آمریکا در قاره‌ی آفریقا و جنوب آمریکا و غرور نژادی، و تمنا برای اجتماعی و سیاسی کم‌وبیش در میان همه‌ی آنها یافت می‌شود. اما بارزترین ویژگی رنسانس هارلم گوناگونی در بیان و ظهور بود. از میانه‌های دهه‌ی بیست تا میانه‌های دهه‌ی سی حدود ۱۶ نویسنده‌ی سیاه به انتشار بیش از ۵۰ جلد کتاب شعر و داستان پرداختند و در این میان آثار بسیاری دیگر از هنرمندان به شکل موسیقی، نقاشی، و تئاتر ظهور یافت.

این گوناگونی ادبی از پیوند آهنگ موسیقی آفریقایی-آمریکایی به اشعار زندگی‌حاشیه‌نشینان در آثار لنگستون هیوز مثل مجموعه‌ی «بلوز کسل‌کننده»<sup>۳۳</sup> (۱۹۲۶)، تا استفاده از قالب غزل به‌عنوان یک ابزار پر از احساس برای تاختن به خشونت نژادی در شعر «اگر باید بمیریم» (۱۹۱۹) کلود مک‌کی را شامل می‌شود. مک‌کی هم جلال و هم خاکریزه‌های زندگی را در سایه‌های هارلم به تصویر کشیده است. از طرف دیگر کانتی کولن<sup>۳۴</sup> نیز برای کشف ریشه‌های آفریقایی زندگی سیاهان آمریکا هم از تصاویر آفریقایی و هم اروپایی بهره جسته است. برای مثال او در شعری به نام «مرد ریگ»<sup>۳۵</sup> (۱۹۲۵)، در باب مسیحی بودن و آفریقایی بودن و در عین حال نداشتن تعلق کامل به یکی از این دو بحث می‌کند. «شن‌های روان»<sup>۳۶</sup> (۱۹۲۸)، رمانی که توسط نلا لارسن<sup>۳۷</sup> نگاشته شد، تصویری روانشناختی از بحران هویتی یک زن سیاه‌پوست آمریکایی به دست می‌دهد. از طرف دیگر، رمان دیگر او به نام «چشمان آن‌ها خدا را تماشا می‌کرد»<sup>۳۸</sup> (۱۹۳۷) از زندگی عامیانه‌ی روستائیان در جنوب برای نمایش یک تصویر درخشان از جنسیت و نژادی که هویت راستین زن را می‌سازد بهره جسته است.

شکوفایی گوناگونی و تجربه‌گرایی این دوران را می‌توان در هنرهای نمایشی و در میان خوانندگان بلوز، چون بسی اسمیت، و موسیقی جز آن زمان هم دنبال کرد. موسیقی جز گاه از تلفیق بلوز و رگتایم، چون آثار جلی ژل مورتن<sup>۳۹</sup> پیاپیست، به وجود می‌آمد، گاه از تنظیمات و ترکیب سازها در دسته‌ی لوپس آرمسترانگ<sup>۴۰</sup>، گاه از آهنگ‌سازی‌های اکستری دوک الینگتن<sup>۴۱</sup>. آرون داگلاس<sup>۴۲</sup> هم خودخواسته سبکی «بدوی» برگزیده بود و در نقاشی و تصویرسازی‌های خود تصاویر آفریقایی به‌کار می‌برد.

رنسانس هارلم به مذاق مخاطبان گوناگونی خوش آمده بود. در وادی ادبیات طبقه‌ی متوسط سیاهان آمریکا و جمعیت کتاب‌خوان سفید را جذب کرده بود. مجله‌هایی چون غوغا، ماهنامه‌ی NAACP، و فرصت، مجله‌ی رسمی اتحادیه‌ی سراسری شهری، نویسندگان رنسانس هارلم را در هیئت تحریریه به خدمت گرفته بودند؛ اشعار و داستان‌های کوتاه نویسندگان سیاه پوست را منتشر می‌کردند؛ نویسندگان سیاه را با انتشار مقالات، یادداشت‌ها و جوایز ادبی سالانه ارج می‌نهادند. البته در این میان سهم چاپ خانه‌ها و مجلات سفیدپوستان هم کمتر نبود. در واقع کامیابی اصلی رنسانس گشودن دروازه‌ی گاه‌نامه‌ها و چاپ خانه‌های مهم آن زمان به‌روی نویسندگان سیاه بود هر چند که رابطه‌ی بین نویسندگان و ناشران و مخاطبان سفید، مناقشه‌ای به‌وجود آورده بود. زیرا در حالی که بیشتر منتقدان سیاه‌پوست از این رابطه حمایت می‌کردند، دوپویز<sup>۴۳</sup> و دیگران انتقادات جدی‌ای به آن وارد می‌کردند و نویسندگان جنبش رنسانس را به ساختن کلیشه‌های منفی از سیاهان متهم می‌کردند. اما لنگستون هیوز از جانب بسیاری از هم‌کیشان‌اش در مقاله‌ی «هنرمند سیاه‌پوست و صخره‌ی نژادی» (۱۹۲۶) اعلام کرد که نویسندگان سیاه بر آن‌اند که هنرشان را آزادانه، و به دور از دوری‌های سیاهان و سفیدان، ابراز کنند.



Claude McKay



Jean Toomer



Louis Armstrong



در اواخر دهه‌ی ۲۰ و اوایل دهه‌ی ۳۰ میلادی، در طی جنبش فرهنگی‌ای که به نام رنسانس هارلم شناخته می‌شود، هنرمندان سیاه‌پوست آمریکایی به کاند و کاو در میراث فرهنگی خود پرداختند. لنگستون هیوز نویسنده، یکی از به‌نام‌ترین شخصیت‌های رنسانس هارلم، این میراث را حاوی «ریتم و گرما... و شوخ‌طبعی نامتجانسی» می‌داند «که اغلب - مانند موسیقی بلوز - به ملغمه‌ای کنایه‌آمیز از اشک و لبخند تبدیل می‌شود». هیوز درباره‌ی آنچه که آن را مشکل اساسی هنرمند سیاه‌پوست می‌داند، سخن می‌گوید: به عقیده‌ی او، طبقه‌ی متوسط سیاه‌پوست، همواره تحت فشار تلاش برای «سفید بودن» است.



## هنرمند سیاه‌پوست و صخره‌ی نژادی

لنگستون هیوز

ترجمه‌ی نینا جمشیدنژاد / nina.j.nejad@gmail.com

اما واقعیت دیگری هم وجود دارد: مردم عادی... که به شکر پروردگار اتفاقاً در اکثریت هستند! مردمی که شب‌به‌شب‌ها لبی تر می‌کنند و نه برای خودشان و نه برای اجتماع از اهمیت چندانی برخوردار نیستند. نه تغذیه‌ی چندان خوبی دارند، نه سواد زیادی بالایی که با آن به دنیایی که با تبدیلی دور خود می‌چرخد نگاه کنند! آنها در خیابان هفتم واشنگتن یا خیابان استیت شیکاگو زندگی می‌کنند و زیاد هم به این موضوع اهمیتی نمی‌دهند که مثل سفیدپوست‌ها، یا هر کس دیگری، هستند یا خیر. شادی آنها بووم! به خلسه می‌رسد و مذهبشان به فریاد تبدیل می‌شود. کمی امروز کار می‌کنند و کمی روز بعد. کمی بازی، کمی آواز. او! راستی رقص فراموش نشود! این مردم عادی - خلاف برادران روشنفکرترشان - از سرودهای روحانی<sup>۱</sup> نمی‌ترسند و موسیقی جاز فرزند آنهاست. آنها برای هر هنرمند گنجینه‌ای رنگارنگ و متمایز از مواد اولیه را در اختیار دارند؛ چرا که هنوز در برابر استانداردهای آمریکایی فردیت خود را حفظ کرده‌اند. و احتمالاً همین مردم عادی هستند که هنرمند بزرگ سیاه‌پوست را تحویل دنیا می‌دهند؛ کسی که از اینکه خودش باشد، نمی‌ترسد. در مقایسه با طبقه‌ی برتر جوامع سیاه‌پوست که به هنرمند می‌گوید چه بکند و چه نکند، مردم عادی حداقل او را به حال خودش می‌گذارند و از وجود او شرمند نیستند (البته در صورتی که اصلاً از وجودش مطلع باشند!) و زیبایی‌های متعلق به خود را بدون چون و چرا می‌پذیرند.

مسلماً برای هنرمند آمریکایی سیاه‌پوستی که بهتر از دیگران می‌تواند از موانعی که سر راهش قرار دارند عبور کند، منبع عظیمی از مواد دست اول هنری وجود دارد. حتا بدون خارج شدن از محدوده‌های نژادی و حتا در میان طبقات اجتماعی برتر، با آن فرهنگ «سفیدپوستی» و رفتارهای خودآگاه آمریکایی‌شان. صرفاً به این دلیل که هنوز آنقدر سیاه هستند که متفاوت باشند. آنقدر مواد اولیه برای هنرمند سیاه‌پوست وجود دارد که بتواند تمام عمر آثار خلاقه بیافریند و زمانی که تصمیم بگیرد به روابط میان سفیدپوست‌ها و سیاه‌پوست‌ها در کشور - با تمام زمینه‌ها و معانی ضمنی که این موضوع به خصوص برای ادیبان و نمایش دارد - بپردازد، گنجینه‌ای پایان‌نیافتنی از موضوعات را در اختیار دارد. هنرمند سیاه‌پوست می‌تواند فردیت نژادی خود، میراثش از ریتم و گرما و شوخ‌طبعی نامتجانسش را به این موضوعات بیفزاید که نتیجه‌ی آن اغلب ملغمه‌ای کنایه‌آمیز از اشک‌ها و لبخندها است؛ مانند موسیقی بلوز. اما بیاید یک بار دیگر به این صخره نگاهی بیندازیم.

یکی از هم‌باشگاهی‌های من در فیلادلفیا که یک زن سیاه‌پوست است، یازده دلار پرداخت تا برود و آوازهای مردمی اندولسی را کل میلر<sup>۲</sup> را بشنود. اما درست چند هفته پیش از آن به من گفته بود که حاضر نیست برای دیدن «اون زنه» - یعنی کلارا اسمیت<sup>۳</sup> - برود که یک هنرمند بزرگ سیاه‌پوست است که آوازهای محلی سیاهان را می‌خواند. بسیاری از کلیساهای سیاه‌پوست‌های طبقات بالاتر جامعه حتا امروز هم از خواننده‌های سرودهای روحانی استفاده نمی‌کنند. آهنگ‌های خسته‌کننده‌ای که در کتاب‌های سرودهای مذهبی سفیدپوست‌ها آمده، ترجیح دارند. آخر می‌دانید؟! «ما فراره خدا رو درست و در سکوت پرستش کنیم! ما به «هوار کشیدن» اعتقاد نداریم! بیاید مثل سفیدپوست‌ها کسل‌کننده باشیم!» هنرمندان جدی سیاه‌پوست، راهی ناهموار و صخره‌ای بلند را در پیش رو دارند. تا همین اواخر آثار یک هنرمند سیاه‌پوست نه از طرف سفیدپوستان و نه از طرف رنگین‌پوست‌ها تشویق نمی‌شد. رمان‌های زیبای چسنا<sup>۴</sup> [چارلز دیلیو چسنا نویسنده‌ی سیاه‌پوست رمان و داستان‌های کوتاه] از چرخه‌ی چاپ خارج شدند، بدون اینکه هیچ‌کس از هیچ نژادی اهمیتی به آنها بدهد. جذابیت ظریف و

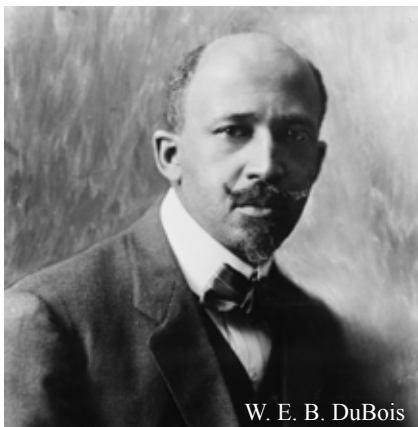
یکی از شاعران جوان سیاه‌پوست که آینده‌ی درخشانی در پیش داشت، روزی به من گفت: «من می‌خوام به شاعر باشم... نه به شاعر سیاه.» و این به نظر من یعنی «من می‌خوام مثل یه شاعر سفید بنویسم.» معنای ناخودآگاه این حرف جز این نیست که «من می‌خوام به شاعر سفید باشم»، که معنی ضمنی آن اینست که «من می‌خوام سفید باشم». من از این سخن آن مرد جوان بسیار متأسف شدم، چرا که هیچ شاعر بزرگی هرگز از خود بودن نهراسیده. و بعد به شک افتادم که آیا این پسر - با این اشتیاقی که برای فرار از نژاد خودش دارد - اصلاً هرگز شاعر بزرگی خواهد شد؟ این صخره‌ای است که بر سر راه هر هنر راستین سیاهی در آمریکا قرار دارد؛ اشتیاق شدید درونی برای سفید بودن... این خواسته که فردیت نژادی خود را در قالب استانداردهای آمریکایی بریزی و تا حد امکان کمتر سیاه‌پوست و بیشتر آمریکایی باشی.

اما بیاید به پیشینه‌ی این شاعر جوان نگاهی بیندازیم. او از خانواده‌ای است که به گمان من به راحتی می‌توان آن را یک خانواده‌ی سیاه‌پوست طبقه‌ی متوسط خواند؛ یعنی مردمی که به هیچ‌وجه نمی‌توان آنها را متمول خواند ولی در عین حال در مضیقه یا گرسنه هم نیستند؛ قومی آبرومند، قانع و محترم و عضو کلیسای بابتیست<sup>۱</sup>. پدر خانواده هر روز صبح به سر کار می‌رود. او در یک کلوب سفیدپوستان سرهم‌بندار است. مادر خانواده گاهی برای خانواده‌های پولدار شهر لباس‌هایی شیک و پیک می‌دوزد و مهمانی‌هایشان را ترتیب می‌دهد. بچه‌ها به یک مدرسه‌ی مختلط می‌روند. آنها در خانه روزنامه و مجلات سفیدها را می‌خواند. اغلب زمانی که بچه‌ها کار بدی می‌کنند، مادر به آنها می‌گوید: «مت کاکاسیاه‌ها رفتار نکنین.» یکی از تکیه‌کلام‌های پدر خانواده این است که: «نگاه کنین سفیدپوست‌ها چه خوب کارهاشون رو انجام می‌دن.» بنابراین «سفیدپوستی» در ناخودآگاه آنها مترادف است با تمام فضایل و در نظر بچه‌ها زیبایی، اخلاق‌گرایی و پول را تداعی می‌کند. نجوای «می‌خوام سفیدپوست باشم» در سکوت به درون ذهن‌های آنها می‌خزد. به نظر من، خانه‌ی این شاعر جوان یک خانه‌ی معمول طبقه‌ی متوسط رنگین‌پوست است. به سادگی می‌توان متوجه شد که چقدر برای هنرمندی که در چنین خانه‌ای

متولد می‌شود، مشکل است که بخواهد به توصیف زیبایی مردمش علاقه‌مند شود. او هرگز نیاموخته که این زیبایی را ببیند. در واقع به او یاد داده‌اند که این زیبایی را نبیند! و اگر هم دید. در جایی که آن را متفاوت از الگوی سفیدها یافت. از آن شرمند باشد.

حتا خانه‌ی به اصطلاح شیک و پیک یک سیاه‌پوست از طبقه‌ی مرفه هم چیز بیشتری برای ارائه به فرهنگ نژادی سیاهان ندارد. تنها فرق یک چنین خانه‌ای با خانه‌ی افرادی از فرهنگ یا طبقه‌ی اجتماعی پایین‌تر این است که در آن تقلید بیشتری از خانه‌های سفیدپوست‌ها شده است. پدر خانواده احتمالاً پزشک، وکیل، زمین‌دار یا سیاستمدار است. مادر ممکن است مددکار اجتماعی یا معلم باشد. یا اصلاً کار نکند و مستخدم داشته باشد. پدر معمولاً پوست تیره‌ای دارد اما با روشن‌ترین زنی که پیدا کرده ازدواج کرده است.

خانواده عضو یک کلیسای شیک است که رنگین‌پوستان زیادی به آن رفت و آمد ندارند. آنها خود آغازگر یک جدایی نژادی هستند. در شمال، آنها به دیدن فیلم‌ها و تئاتر سفیدپوست‌ها می‌روند و در جنوب، لاقل دو اتومبیل و یک خانه دارند؛ «مثل سفیدپوست‌ها». رفتارها، چهره و هنری که - اگر وجود داشته باشد - همه متعلق به نژاد سفید است و بهیشتی که کلیسای اسقفی<sup>۲</sup> آن را تعریف می‌کند، صخره‌ی بلندی می‌سازد که یک هنرمند متعلق به نژادی خاص برای کشف خود و مردمش باید از آن بالا برود.



W. E. B. DuBois

شوخی طبیعی موجود در نثر گفتاری دونبار<sup>۱۰</sup> در زمان خودش همان نوع تشویقی را برایش به همراه داشت که یک تردست در پیاده‌رو خیابان دریافت می‌کند: «یه سیاه که شعر می‌گه! جل الخالق!» یا یک دلک: «چه سرگرم‌کننده!»

سنت حال حاضری که در مورد هر چیز مرتبط با سیاهان وجود دارد. با وجودی که می‌تواند همان قدر که برای هنرمند رنگین‌پوست مفید است، مضر هم باشد. حداقل یک فایده داشته است: مردم سیاه‌پوست را واداشته، اکنون به هنرمندی توجه کنند که مدت‌ها در میان آنها می‌زیسته و اهمیت چندانی به وی نمی‌داده‌اند، مگر اینکه سفیدها پیش از آنها او را کشف کرده باشند. تا جایی که می‌دانم، چارلز گیلپین<sup>۱۱</sup> سال‌ها در تئاتر سیاه‌پوست‌ها بازی کرد بدون اینکه از طرف مردم خودش تحسین چندانی دریافت کند. اما بعد از اینکه هشت بار بر صحنه برادوی<sup>۱۲</sup> ظاهر شد، سیاه‌پوست‌ها هم شروع کردند به افتخارش سر و صدا کردن. من یک نویسنده‌ی جوان رنگین‌پوست را می‌شناسم که روزها کارگری می‌کند و چند سالی است نوشته‌های خوبی برای مجلات سیاه‌پوست‌ها می‌نویسد. اما «برترین» سیاه‌پوست‌های شهر خودش هم تنها زمانی خودشان را به زحمت انداختند تا کشف کنند این نویسنده در شهر خودشان زندگی می‌کند که او به سراغ انتشاراتی‌های سفیدها رفت و یک ناشر برجسته‌ی نیویورکی نخستین کتاب او را چاپ کرد. آنها بلافاصله تصمیم گرفتند مهمانی شام بزرگی به افتخار این همشهری‌شان ترتیب دهند. البته زنان متخصص حواس‌شان بود به گوش مادر این نویسنده برسانند که بهتر است در مهمانی حضور نداشته باشد. آخر مطمئن نبودند که مادر لباس شب داشته باشد!

هنرمند سیاه‌پوست در میان نقدهای تند و تیز و بدفهمی‌های قوم خودش و تظلم‌های بی‌منظور سفیدپوست‌ها، خلاف جریان آب شنا می‌کند. سیاه‌پوست‌ها به او می‌گویند: «باید احترام سرت بشه! درباره‌ی آدم‌های خوب بنویس. نشون بده ما چقدر خوبیم.» و سفیدها می‌گویند: «کلیشه باش. زیادی تند نرو. توهمات ما درباره‌ی خودتون رو به هم نریز. زیادی ما رو سرگرم نکن. ما بهت پول می‌دیم.» هر دو گروه احتمالاً به جین تومر<sup>۱۳</sup> می‌گفتند «نی‌شکر»<sup>۱۴</sup> را ننویسد. رنگین‌پوست‌ها از این اثر خوششان نیامد. آن را نخردیدند. در واقع بیشتر رنگین‌پوست‌هایی که نی‌شکر را می‌خوانند از آن متنفر می‌شوند. از آن می‌ترسند. البته منتقدها نظر خوبی به این اثر داشتند و عامه‌ی جامعه هم نسبت به آن بی‌تفاوت ماند. با این حال نی‌شکر زیباترین نثری را دارد که یک سیاه‌پوست در آمریکا نوشته است (البته اگر اثر دوبویز<sup>۱۵</sup> را مستثنی کنیم) و مانند آوازخوانی روبین<sup>۱۶</sup> به طرز مشهودی نژادی است. اما با وجود اینکه طبقه‌ی روشنفکر جوامع سیاه‌پوست خود را به نژاد سفید نزدیک می‌کند و به دنبال ویراستارهای سفیدپوست می‌گردد، ادبیات سیاه‌پوستی صادقی هم در آمریکا وجود دارد. من اکنون در انتظار ظهور تئاتر سیاه‌پوستی هستم. موسیقی محلی ما که به شهرت جهانی رسیده، برای نبوغ آهنگساز آمریکایی سیاه‌پوست آینده آماده است. من همچنین انتظار دارم که در یک دهه‌ی آینده شاهد آثاری از مکتب در حال رشد هنرمندان سیاه‌پوستی باشم که زیبایی چهره‌های تیره را در نقاشی و مجسمه‌های خود تصویر می‌کنند و حس و حال دنیای سول<sup>۱۷</sup> خود را با تکنیک‌هایی جدید ابراز می‌کنند. و رفاص‌های سیاه‌پوست که مانند شعله‌های آتش می‌رقصند و خواننده‌هایی که همچنان آوازهای ما را به گوش تمام شنوندگان می‌رسانند و در آینده نیز بر تعدادشان افزوده خواهد شد.

بیشتر اشعار خود من موضوعات نژادی دارند و از زندگی‌ای می‌آیند که من می‌شناسم. در بسیاری از آنها من سعی دارم به برخی از معانی و ریتم‌های موسیقی جاز برسم. من در آثارم صادقم، چرا که می‌دانم چگونه می‌توان در چنین شعری صادق بود. با این حال، هر بار کسی اشعارم را می‌خواند باید به پرسش‌هایی از این دست پاسخ دهم: شما فکر می‌کنید سیاه‌پوست‌ها همیشه باید درباره‌ی سیاه‌پوست‌ها بنویسند؟ بهتر است بعضی از اشعارتان را برای سفیدپوست‌ها نخوانید. در یک جایی مثل یک کاباره‌ی جنسی می‌توانید چیز جالب توجه‌ی پیدا کنید؟ چرا درباره‌ی سیاه‌پوست‌ها می‌نویسید؟ شما سیاه نیستید! برای چه انقدر شعر جاز می‌گویید؟

اما جاز برای من یکی از ابزارهای موروثی شرح زندگی سیاهان در آمریکاست: طبل تام‌تامی<sup>۱۸</sup> که در روح سیاه سول جاودانه می‌کوبد؛ تام‌تام طغیان علیه خستگی موجود در یک دنیای سفید؛ دنیایی از قطارهای زیرزمینی، و کار... کار... کار...؛ تام‌تام لذت و خنده، و درد پشت یک لبخند. با این وجود، هنوز هم باشگاهی فیلادلفیایی من شرمنده است که بگوید مردم او آن را خلق کردند و حتا دوست ندارد من درباره‌ی آن بنویسم. تفکر ناخودآگاه قدیمی «سفید بهترین است»، در ذهن او جریان دارد. سال‌ها تحصیل تحت نظر معلمان سفیدپوست، یک عمر سر و کار داشتن با کتاب‌های سفید، عکس‌های سفید، روزنامه‌های سفید، رفتار و اخلاقیات سفید و استانداردهای پیوریتن<sup>۱۹</sup> باعث شده او به سرودهای روحانی علاقه‌ای نداشته باشد. و حالا او با تحقیر به موسیقی جاز و تمام مظاهر آن می‌نگرد؛ درست مثل هر چیز دیگری که آشکارا نژادی باشد. او به پرتله‌های سیاهان و اینولد

ریس<sup>۲۰</sup> اهمیت نمی‌دهد چون به نظر او «زیادی سیاه‌پوستی» هستند. او نمی‌خواهد هیچ‌کس تصویری حقیقی از وی ارائه کند. او می‌خواهد هنرمند مجیزش را بگوید و به دنیای سفید بقولاند که تمام سیاه‌پوست‌ها، در درون تا همان حدی که او می‌خواهد به سفیدپوست‌ها نزدیک و همان قدر از خود راضی هستند. اما به عقیده‌ی من وظیفه‌ی هنرمند جوان. البته اگر حاضر به پذیرش وظیفه‌ای از جانب دیگران باشد. این است که با نیروی هنرش نجوای قدیمی «می‌خوام سفید باشم» را. که در دل آرزوهای این اشخاص پنهان است. به این نجوا تغییر دهد: «چرا باید بخوام سفید باشم؟ من سیاهم... و زیبام!»

بنابراین من برای شاعر سیاه‌پوستی که می‌گوید «من می‌خوام به شاعر باشم، نه به شاعر سیاه»، متأسفم. انگار که جهان نژادی خودش به جالبی هیچ جهان دیگری نباشد! من برای آن هنرمند رنگین‌پوستی هم متأسفم که برای فرار از نقاشی چهره‌های سیاه، به سبک دانشگاهیان به نقاشی غروب آفتاب می‌پردازد؛ به این دلیل که از ناسفیدی غریب اجزای خود می‌ترسد. البته که هنرمند باید این آزادی انتخاب را داشته باشد که چه بکند و چه نه. اما هرگز هم نباید از انجام آنچه که ممکن است انتخابش کند بپراسد.

بگذارید ناهنجاری گروه‌های جاز و نخراشیدگی عربده‌های بلوز بسی اسمیت<sup>۲۱</sup> گوش‌های بسته‌ی نیمه روشنفکرهای رنگین‌پوست را باز کند! تا وقتی که گوش کند و شاید بفهمند... بگذارید آواز «پسرک سقا»<sup>۲۲</sup> ی پاول روبین، نوشته‌های رودلف فیشر<sup>۲۳</sup> درباره‌ی خیابان‌های هارلم، جین تومر که قلب پندده‌ی جورجیا را در دست دارد، و نقاشی‌های آرون دوگلاس<sup>۲۴</sup> از فانتزی‌های عجیب سیاهان باعث شود طبقه‌ی متوسط کوه‌نظر از کتاب‌ها و روزنامه‌های آبرومند و معمولی سفیدشان رو بگردانند و بارقه‌ای از زیبایی خود را ببینند. ما هنرمندان و خالقان هنری سیاه‌پوست، اکنون قصد داریم خود فردی و تیره‌پوست‌مان را. بدون وحشت یا شرم. ابراز کنیم. اگر مردم سفیدپوست خوشنود شوند، ما هم خوشحال می‌شویم. اما اگر نشوند هم مهم نیست. ما می‌دانیم که زیبایییم. و البته زشت. تام‌تام می‌گردد و تام‌تام می‌خندد. اگر مردم رنگین‌پوست خوشنود شوند، ما هم خوشحال می‌شویم. اما اگر نشوند ناخوشنودی آنها هم مهم نیست. ما عبادتگاه‌های خود را برای فردا می‌سازیم؛ مستحکم! چرا که می‌دانیم چگونه. و بر فراز صخره می‌ایستیم؛ آزاد در درون خودمان.

#### پانویس‌ها:

۱. Baptist Church کلیسای فرقه‌ی تعمیدین در مسیحیت.
۲. Caucasian نژاد سفیدپوست.
۳. Nordic نژاد نوردیک یا ژرمنی که شاخه‌ای از نژاد سفید است. در این مقاله منظور نویسنده تنها اشاره به گروه سفیدپوست مردم است.
۴. Episcopal Church.
۵. اشاره‌ی هیوز به مراسم مذهبی و سرودهای پر سر و صدای کلیسای سیاه‌پوستان است.
۶. spirituals سرودهای مذهبی که در ابتدا برده‌های آفریقایی در آمریکا آنها را می‌خواندند.
۷. Raquel Meller خواننده‌ی اسپانیایی.
۸. Clara Smith خواننده‌ی آمریکایی کلاسیک موسیقی بلوز.
۹. Charles W. Chesnut.
۱۰. Paul Laurence Dunbar شاعر، رمان‌نویس و نمایشنامه‌نویس سیاه‌پوست اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم آمریکا که در بیشتر آثارش از لهجه‌ی سیاه‌پوستان استفاده کرده.
۱۱. Charles Sidney Gilpin یکی از مهم‌ترین بازیگران دهه‌ی ۲۰ آمریکا.
۱۲. Broadway.
۱۳. Jean Toomer داستان‌نویس و شاعر سیاه‌پوست آمریکایی.
۱۴. Cane رمانی که جین تومر در سال ۱۹۲۳ نوشت.
۱۵. William Edward Burghardt DuBois نویسنده و از مهم‌ترین اندیشمندان سیاه‌پوست آمریکایی.
۱۶. Paul Leroy Robeson خواننده‌ی سیاه‌پوست آمریکایی.
۱۷. Soul یکی از سبک‌های موسیقی مردمی که ریشه در موسیقی کلیسای سیاهان و آر آند بی (ریتم اند بلوز) دارد.
۱۸. Tom-Tom نوعی طبل.
۱۹. Puritan یکی از شاخه‌های کلیسای پروتستان مسیحی.
۲۰. Winold Reiss نقاش و طراح مدرنیست آمریکایی.
۲۱. Bessie Smith مشهورترین خواننده‌ی سیاه‌پوست موسیقی بلوز در آمریکا، در دهه‌های بیست و سی میلادی.
۲۲. Water Boy.
۲۳. Rudolf Fisher پزشک، نویسنده و موسیقیدان سیاه‌پوست آمریکایی.
۲۴. Aaron Douglas نقاش سیاه‌پوست آمریکایی.

#### منبع:

Hughes, Langston. "The Negro Artist and the Racial Mountain." The Nation, June 23, 1926.



**I, Too**

I, too, sing America.

I am the darker brother.  
They send me to eat in the kitchen  
When company comes,  
But I laugh,  
And eat well,  
And grow strong.

Tomorrow,  
I'll be at the table  
When company comes.  
Nobody'll dare  
Say to me,  
"Eat in the kitchen,"  
Then.

Besides,  
They'll see how beautiful I am  
And be ashamed--

I, too, am America.

چهار شعر از لنگستون هیوز

**Cross**

My old man's a white old man  
And my old mother's black.  
If ever I cursed my white old man  
I take my curses back.  
If ever I cursed my black old  
mother  
And wished she were in hell,  
I'm sorry for that evil wish

And now I wish her well  
My old man died in a fine big  
house.  
My ma died in a shack.  
I wonder were I'm going to die,  
Being neither white nor black?

**Democracy**

Democracy will not come  
Today, this year  
Nor ever  
Through compromise and fear.

I have as much right  
As the other fellow has  
To stand  
On my two feet  
And own the land.

I tire so of hearing people say,  
Let things take their course.  
Tomorrow is another day.  
I do not need my freedom when I'm dead.  
I cannot live on tomorrow's bread.

Freedom  
Is a strong seed  
Planted  
In a great need.

I live here, too.  
I want freedom  
Just as you.

**Brass Spittoons**

Clean the spittoons, boy.  
Detroit,  
Chicago,  
Atlantic City,  
Palm Beach.  
Clean the spittoons.  
The steam in hotel kitchens,  
And the smoke in hotel lobbies,  
And the slime in hotel spittoons:  
Part of my life.  
Hey, boy!  
A nickel,  
A dime,  
A dollar,  
Two dollars a day.  
Hey, boy!  
A nickel,  
A dime,  
A dollar,  
Two dollars  
Buy shoes for the baby.  
House rent to pay.  
Gin on Saturday,  
Church on Sunday.  
My God!  
Babies and gin and church  
And women and Sunday  
All mixed with dimes and  
Dollars and clean spittoons  
And house rent to pay.  
Hey, boy!  
A bright bowl of brass is beautiful to the Lord.  
Bright polished brass like the cymbals  
Of King David's dancers,  
Like the wine cups of Solomon.  
Hey, boy!  
A clean spittoon on the altar of the Lord.  
A clean bright spittoon all newly polished—  
At least I can offer that.  
Com'mere, boy!

# آمریکا و جهان دگرگون‌شده‌ی نو

محمد حیدری

heidari126@yahoo.com



شوروی که از جنگ جهانی دوم و وضعیت ناگوار داخلی خسران دیده بود با ایالات متحده که در نتیجه‌ی جنگ سرمست بیرون آمده بود، به رقابت تسلیحاتی و نظامی پرداخت. رهبران شوروی با قضا‌اندیشی و رهبران ایالات متحد با قدرمحوری، یکی با شرایط اقتصادی نابسامان و دیگری با وضعیت اقتصادی به سامان، وارد پیکاری شدند که نتیجه‌ی آن کم‌وبیش از پیش نمایان بود: سقوط یکی و صعود دیگری. اما در مقابل، معمار چین نوین، دنگ شائوپینگ، از ستیز شوروی و آمریکا درسی فاخر آموخت؛ این‌که نمی‌توان در سایه‌ی امید به فروپاشی دیگران دنبال چاره‌ای برای مشکلات داخلی کشور خود بود. ایالات متحده که با همسک به اصل «سرنوشت مسلم» نخست بومیان آمریکا، سپس ایالات مؤتلفه‌ی جنوب (طی جنگ داخلی) و سرانجام اتحاد جماهیر شوروی را از میان برداشت، این بار- با وجود وضع اقتصادی به‌نسبت آشفته- در مواجهه با جهان نو، قلب‌تپنده‌ی جهان یعنی خاورمیانه‌ی نفت‌خیز و به ویژه لویاتان چین چه همیداتی اندیشیده است؟ زمانی نه چندان دور ابراهام لینکن خاطرنشان کرد: «عقاید جزمی گذشته‌ی دور برای اوضاع پر تلاطم کنونی نامناسب‌اند. زمانه‌ی امروز، توده‌ی انبوه مشکلات است و ما باید به فراخور حال حرکت کنیم. زمانی که شرایط جدید است، اندیشه و عمل ما نیز باید جدید باشد. ما باید خود را از قیدوبندها رها کنیم و سپس کشورمان را نجات خواهیم داد.» حال آیا رهبران ایالات متحد مایل خواهند بود تا این گفته‌ی لینکن را چراغ راه خود سازند؟

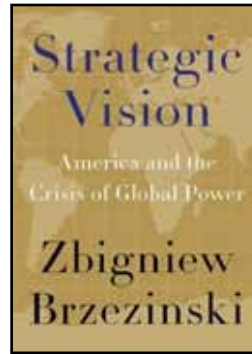
نگاهی هرچند گذرا به فهرست کتاب‌هایی که در یکی دو سال گذشته در حوزه‌ی روابط بین‌الملل در آمریکا منتشر شده است، حکایت از تلاطم و جنب‌وجوش آشکار در بین پژوهش‌گران آمریکایی در نگاه به جهان دگرگون‌شده‌ی نو دارد: سلطه‌ی جهانی آمریکا به چالش فرا خوانده شده است! مجله‌ی فارن افرز شماره‌ی نوامبر/دسامبر ۲۰۱۱ خود را به موضوع «پایان آمریکا» اختصاص می‌دهد؛ هنری کسینجر برای نخستین بار دانش خود درباره‌ی سیاست داخلی و خارجی چین را در یک کتاب می‌ریزد تا مبادا کشتی آمریکا با صخره‌ی چین برخورد کند؛ فوکویاما دست به کار نوشتن تاریخ مفصل نظم سیاسی می‌شود تا در نهایت برای نظام کنونی جهان نظریه‌پردازی کند؛ جوزف نای با رخنه به درون جعبه‌ی سیاه قدرت و انتشار رهنامه‌ی کاربرد قدرت در آینده، اطلاعات ارزش‌مندی در اختیار سیاست‌گذاران قرار می‌دهد؛ آرون فرایدبرگ تراوش فکری پنج سال کندوکاو علمی خود را به ماجرای کشمکش چین و آمریکا برای سروری در آسیا اختصاص می‌دهد؛ مارتین ژاک سلطه‌ی چین، پایان سلطه‌ی غرب و پیدایش نظم نوین جهانی را دست‌مایه‌ی پژوهش خود قرار می‌دهد؛ چارلز کوپچان استدلال می‌کند که زمین نظام جهانی در حال مسطح شدن است؛ و موریس برمان، یک تریلوژی را به افول آمریکا اختصاص می‌دهد و در یکی از آنها «دلاریزه شدن» زندگی آمریکا و رخت برستن معنویت را دلیل ناکامی این کشور تشخیص می‌دهد. این آثار تنها مثنی از خروار کتاب‌های شایان توجهی است که در آنها به کندوکاو درباره‌ی آینده‌ی آمریکا و نظام بین‌الملل پرداخته‌اند. در این‌جا به چند مورد از این آثار می‌پردازیم.

1. The Origins of Political Order
2. When China Rules the World: The End of the Western World and the Birth of a New Global Order
3. No One's World: The West, the Rising Rest, and the Coming Global Turn
4. Why America Failed: The Roots of Imperial Decline

# معرفی کتاب



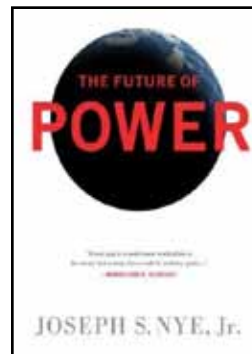




Strategic Vision:  
America and the Crisis of Global Power  
Zbigniew Brzezinski  
Basic Books (2012),  
224 pages

دورنگاه راهبردی: آمریکا و بحران قدرت جهانی، جدیدترین اثر زیگنیف برژینسکی، ژئواستراتژیست آمریکایی و مشاور امنیت ملی در دولت جیمی کارتر است که در ابتدای سال ۲۰۱۲ منتشر شده است. این کتاب در چهار بخش، که هر کدام شامل چند فصل است، تدوین شده است. نویسنده در این کتاب به چشم‌انداز جهانی موجود می‌پردازد؛ وی به نیروهای امروزی اشاره دارد که چشم‌انداز ژئوپلیتیکی کوتاه‌دامنه و میان‌دامنه جهان آینده را شکل خواهد داد. بحث اصلی این کتاب تغییر در بردار قدرت یعنی همان موضوع دائم‌الذکر «قدرت در حال فراز شرق و قدرت در حال فرود غرب» است؛ البته برژینسکی برخلاف بسیاری از اندیشمندان دیگر، پس از بررسی موقعیت کنونی آسیا، افول ژئوپلیتیکی نسبی غرب، تحولات دگرگون‌ساز جهانی اخیر و پراکندگی قدرت جهانی، استدلال می‌کند که جهان آن سوی ۲۰۲۵، نه چینی بلکه آشوب‌زده و متلاطم خواهد بود. به عبارت دیگر، جهان آینده، نه جهان تحت سلطه‌ی چین، که در بسیاری از تقاسیر به تکرار پردازش می‌شود، که دچار یک نظم متلاطم ژئوپلیتیکی فزاینده همراه با میزان بالایی از عدم قطعیت خواهد بود. در پرداختن به نقش آینده‌ی ایالات متحد، برژینسکی معتقد است که این کشور در آینده‌ی میان‌دامنه باید نقشی دوگانه در صحنه‌ی بین‌الملل ایفا کند: با ارتقای جایگاه غرب در نردبان موقعیت بین‌المللی، در خودش جانی تازه دمدم و توازی پیچیده در شرق نیز برقرار سازد، یعنی به طریقی سازنده، اختلاف خود را با چین در حال فراز، به جای منازعه به مصالحه تبدیل کند و آشوب [نظم] جهانی را نیز خنثا سازد. برژینسکی در این اثر دورنگاهی راهبردی از آینده‌ی ژئوپلیتیک و نقش آمریکا در جهان ترسیم می‌کند که مطالعه‌ی آن برای دانشجویان حوزه‌های علوم سیاسی و مطالعات کشوری مفید خواهد بود.

### آینده‌ی قدرت



The Future of Power  
Joseph Nye  
PublicAffairs (2011),  
320 pages

رهبران یک کشور پیش از تدوین یک راهبرد، جهت نیل به اهداف و اجتناب از تبعات بار اضافی، نخست لازم است محیطی را که در آن عمل می‌کنند به دقت واریسی کنند. جوزف نای که بی‌شک نام او در ایران بیش از هر اندیشمند دیگری با اصطلاحات قدرت نرم و قدرت هوشمند گره خورده است، در جدیدترین اثر خود به بحث درباره‌ی همین موضوع و ماهیت دگرگون‌شده‌ی قدرت می‌پردازد. زمانی قدرت بر حسب تعداد موشک‌های هسته‌ای، توان و ظرفیت صنعتی و نظامی و تعداد خدمه و نیروها تعریف می‌شد. مثلاً مائو، رهبر انقلاب چین، زمانی عقیده داشت که قدرت از لوله‌ی تفنگ خارج می‌شود. اما اکنون قانونمندی‌های رفتار بین‌المللی و ماهیت قدرت در نظام بین‌الملل دگرگون شده است. نای در این اثر بر این نظر است که اکنون تلفیق قدرت [سخت و نرم]، هوشمندی وابسته به بستر و «قدرت دادن به دیگران» می‌تواند در نیل به اهداف مان به ما یاری رساند:

در آینده، هوشمندی وابسته به بستر- یعنی توانایی فهم یک محیط در حال تکوین و بهره بردن از روندهای موجود در آن - مهارتی مهم در قادر ساختن رهبران به تبدیل منابع قدرت به راهبردهای موفقیت‌آمیز خواهد بود. ما نیازمند هوشمندی وابسته به بستر خواهیم بود تا بتوانیم به این معرفت برسیم که مسئله‌ی قدرت آمریکا در قرن بیست و یکم مسئله‌ی افول نیست بلکه فهم این نکته است که حتا بزرگترین کشور دنیا نیز بدون کمک دیگران قادر نیست به اهدافش دست پیدا کند... آمریکایی‌ها باید

آینده‌ی قدرت  
جوزف نای  
ترجمه‌ی محمد حیدری  
و آرش فرزاد  
(در دست انتشار)

از طرح مداوم این پرسش که قدرت شماره‌ی یک جهان کیست دست بردارند و بیش از این خود را با روایت‌های مربوط به سلطه مشغول نکنند، بلکه باید به پرسش‌هایی درباره‌ی چگونگی تلفیق ابزارهای مختلف قدرت و تبدیل آنها به راهبردهای هوشمند برای [تقسیم] قدرت با دیگران به جای صرفاً قدرت بر دیگران پردازند.

از آنجا که با تصورات نمی‌توان جریان امور را هدایت کرد، نای رهبران ایالات متحد را دعوت می‌کند تا خود را با قانونمندی‌های رفتاری نظام بین‌الملل کنونی هم‌نوا سازند و بر اساس آن عمل کنند؛ یعنی مقدرات ملی و محذورات بین‌المللی را چراغ راه خود قرار دهند. نای به «بازیگران هوشمند» در نظام بین‌الملل توصیه می‌کند تا با رندی هرچه تمام‌تر، منزلت خود را در نظام بین‌الملل تغییر دهند، چرا که نظام بین‌الملل آن‌قدر پیچیده شده است که تلاش در جهت تغییر در ساختارهای آنها بعضاً کاری است عبث و رؤیایرذازانه. شاید بتوان ادعا کرد که کتاب نای در زمره‌ی کتاب‌های بالینی درباره‌ی ماهیت متغیر قدرت در جهان امروز است چرا که دست‌مایه‌های بینشی آن حاصل دهه‌ها تکاپو و کاوش پژوهشی وی حول محور قدرت بوده است. کندوکاو در لابه‌لای صفحات این کتاب، سیاست‌گذاران را متوجه این نکته خواهد کرد که دنیای امروز نسبت به عصر کشتی‌های بادبانی - یعنی زمانی که تصور می‌شد زمین مسطح است - تفاوت عظیمی پیدا کرده است.

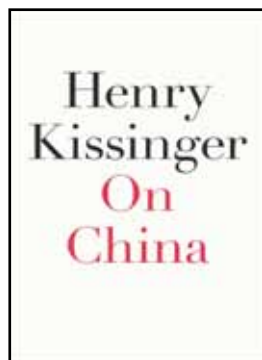
### درباره‌ی چین

اما هنری کسینجر ۸۹ ساله که این روزها از این سو و آن سو از وی دعوت می‌کنند تا تجربیات عتیقه‌فام خود را در اختیار نسل جوان قرار دهد، این بار با کتاب درباره‌ی چین پا به جهان سیاست بین‌الملل گذاشته است، چرا که عقیده دارد هنر حکومت‌داری در آن است که تهدیدات را پیش از آن‌که چاره‌ناپذیر شوند، مدیریت کرد. شاید بتوان کسینجر و سیاست خارجی آمریکا را مترادف هم قلمداد کرد. چهل سال پیش، زمانی که ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور وقت آمریکا کسینجر را لیست را جهت اعزام برای مأموریتی بلندپایه به پکن - که بیست سال بود با آمریکا رابطه‌ی آن‌چنان ژرفی نداشت - انتخاب کرد، پیدا بود که آمریکا می‌خواهد با استفاده از مهره‌ی کسینجر گوی سبقت را از رقیب خود یعنی اتحاد شوروی برآید.

کسینجر عقیده دارد که قدرت بالاترین شهوت است؛ از این رو در اثر جدید خود، چگونگی زدوبند آمریکا در مهار شهوت قدرت چین را موضوع بحث خود قرار داده است. کسینجر، هرچند خود گاه از پاسخ‌های صریح طفره می‌رود، بر این عقیده است که ایالات متحد و چین باید بر ابهامات داخلی خود غلبه کنند و ماهیت غایی روابط خود را بازتعریف کنند: در عوض مدیریت بحران، به تعریف اهداف مشترک بپردازند؛ به جای حل مناقشات استراتژیک، اصلاً از بروز آنها جلوگیری کنند.

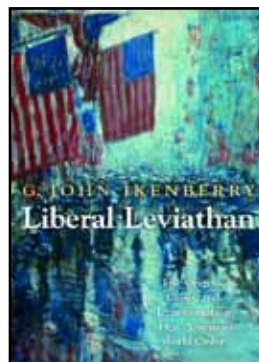
کسینجر می‌پرسد آیا امکان گشایش مشارکتی واقعی و نظمی جهانی مبتنی بر همکاری مشترک میان آمریکا و چین وجود دارد؟ آیا چین و آمریکا قادر به توسعه‌ی اعتمادسازی راهبردی حقیقی هستند؟ آینده‌ی آسیا تا اندازه‌ی بسیار زیادی در پیوند با چگونگی تصورات چین و آمریکا در پاسخ به پرسش‌های بالا خواهد بود و این‌که نقش هر یک از این کشورها تا چه اندازه با نقش منطقه‌ای طرف مقابل تجانس خواهد داشت.

هر دو کشور اعتقادشان بر این است که نماینده‌ی ارزش‌های خاصی هستند. استثنائگرایی آمریکا مسیونری است؛ به این معنا که ایالات متحد خود را ملزم به ترویج ارزش‌هایش در هر گوشه از جهان می‌داند. اما استثنائگرایی چین فرهنگی است. چین تبلیغ نمی‌کند؛ ادعا نمی‌کند که مؤسسات نوین این کشور در خارج از چین نیز مربوط و مفید خواهند بود. چین اما وارث سنت «پادشاهی میانه» است، که همه‌ی دولت‌های دیگر را بر اساس سطوح مختلف تابعیت مبتنی بر میزان شباهت آنها به اشکال فرهنگی و سیاسی چینی درجه‌بندی می‌کرد. از این رو کسینجر، در مقام معیار رابطه‌ی چین و آمریکا، معتقد است که مسیر همکاری مشترک میان این دو جامعه نه هموار بلکه ذاتاً پیچیده و سنگلاخی خواهد بود.



On China  
Henry Kissinger  
Penguin Press HC  
(2011),  
608 pages

## لویاتان لیبرال



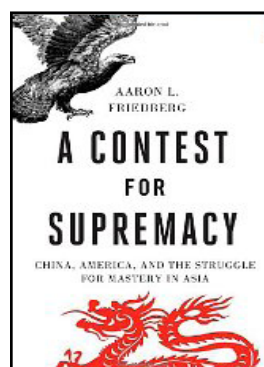
Liberal Leviathan  
G. John Ikenberry  
Princeton University  
Press (2011), 392 pages

لویاتان لیبرال، اثر جدید جان ایکنبری استاد سیاست و امور بین‌الملل در دانشگاه پرینستون است. این کتاب در دو بخش - مجموعاً هشت فصل - تدوین شده است. بخش نخست آن به بنیان‌های نظری و بخش دوم به خاستگاه‌های تاریخی و خط سیر تحول در نظام لیبرال اختصاص یافته است. در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، ایالات متحد درگیر نظم بین‌المللی لیبرالی بود که جهان تا آن زمان به خود دیده بود. به عقیده‌ی ایکنبری، نظم بین‌المللی لیبرال یکی از موفق‌ترین‌ها در طول تاریخ بوده است که امنیت و رفاه را برای تعداد بیشتری از مردم فراهم ساخته است. اما در دهه‌ی گذشته، این نظم تحت رهبری آمریکا با چالش مواجه شده است. پاره‌ای بر آن اند که دولت بوش پسر با سیاست‌های جنگ‌طلبانه علیه تروریسم، حمله به عراق و رویه‌ی یک‌جانبه‌گرایی باعث تحلیل رفتن این نظم لیبرال شد. عده‌ای دیگر نیز بر این عقیده‌اند که ما به تدریج به پایان عصر «آمریکابودگی» نزدیک می‌شویم.

با این همه، جان ایکنبری در این کتاب بر این عقیده است که بحران در نظم قدیمی نظام لیبرال فراتر از جدل‌های برآمده از سیاست خارجی اخیر ایالات متحد یا حتا بحران اقتصادی جاری است. این بحران، بحران اقتدار در درون سازمان همونیک قدیمی نظم لیبرال است نه بحران در اصول درونی‌شده‌ی خود نظم لیبرال؛ این بحران تدبیر امور است. به تعبیر نویسنده‌ی کتاب، بحران موجود ریشه در این واقعیت دارد که بنیان‌های نظم قدیمی لیبرال، متحول شده است؛ تحولاتی نظیر تغییر در بردار قدرت، هنجارهای مورد منازعه‌ی حاکمیت و درهم‌تنیدگی و وابستگی متقابل فزاینده، تهدیدات ناشی از کنشگران غیردولتی و دامنه‌ی آزادی عمل دولت‌های سهیم در نظم لیبرال.

طیف وسیعی از دولت‌ها، رهبری همونیک آمریکا در عرصه‌ی نظم بین‌المللی لیبرال را طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم پذیرا بودند چرا که این کشور امنیت و خدماتی دیگر در نظام بین‌الملل برای آنها فراهم می‌ساخت؛ آن اقتدار و عملکرد آمریکا اکنون با ضمانت کمتری موجود است. جان ایکنبری بر این عقیده است که این امر به معنای پایان اجتناب‌ناپذیر نظم لیبرال نیست، اما چالشی اساسی پیش روی آن می‌نهد؛ نظم بین‌المللی لیبرال در گذشته با بحران مواجه شده و در نتیجه‌ی آن نیز تکامل یافته است. بنابراین، بحران کنونی نیز به همین روال حل خواهد شد. ایکنبری نظام‌مندترین شرح موجود تاکنون درباره‌ی نظریه و روش راجع به نظم بین‌المللی لیبرال را در این کتاب ساخته و پرداخته می‌کند.

## رقابت برای سروری



A Contest for Supremacy:  
China, America, and the  
Struggle for Mastery in  
Asia  
Aaron L. Friedberg  
W. W. Norton & Com-  
pany (2011), 384 pages

هم‌زمان با پدیدار شدن کرانه‌های هزاره‌ی سوم، آرون فرایدبرگ استاد سیاست و روابط بین‌الملل در دانشگاه پرینستون، در کتاب رقابت برای سروری شرحی گیرا از ماجرای عروج چین و تقابل آن با ایالات متحد به دست می‌دهد: «آمریکا هیچ تکلیفی مهم‌تر از مدیریت رابطه‌ی متغیر، پیچیده، و بی‌ثبات خود با چین ندارد.»

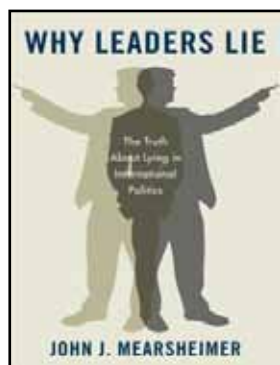
درباره‌ی این‌که وجه تمایز چین با همه‌ی قدرت‌هایی که ایالات متحد در طول تاریخ با آنها روبه‌رو بوده است - از جمله اتحاد شوروی - چیست، فرایدبرگ هوشیارانه خاطر نشان می‌کند که چین در درون هیچ مدل تاریخی یا هیچ طیفی از اندیشه‌های راهبردی آمریکا نمی‌گنجد. چین نه یک دموکراسی بلکه شریک تجاری مهمی برای آمریکا است؛ چین نه دشمنی قسم خورده است و نه دوستی معتد. چین دارای وفور منابع انسانی و طبیعی است و طی ۳۰ سال گذشته برای توسعه، رویکردی بازارمحور را پیش روی خود قرار داده است که نرخ فوق‌العاده شتابان رشد و پیشرفت اقتصادی را برای این کشور به ارمغان آورده است. از این رو، ایالات متحد با یک رقیب استراتژیک بالقوه مواجه است که ممکن است به‌زودی اقتصاد آن از اقتصاد ایالات متحد نیز پیشی گیرد. ورود

و مداخله‌ی سیاست‌گذاران چین در اقتصاد جهانی، دسترسی‌ی آن کشور را به بسیاری از پیشرفته‌ترین فن‌آوری‌هایی که برای تبدیل شدن به یک ابرقدرت صنعتی و نظامی به آنها نیازمند است، بیمه کرده است.

فرایدبرگ دقیقاً تشریح می‌کند که آمریکا چگونه در رابطه‌ی خود با چین به این بزرگ‌ترین تاریخ رسیده است. وی نخست بررسی خود را از سیر راهبرد آمریکا در قبال چین، از زمان استقرار جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ تا سال‌های آغازین دولت اوباما، به دست می‌دهد. سپس راهبرد چین برای زد و بند با ایالات متحد در دوره‌ی پس از جنگ سرد را تفسیر می‌کند.

فرایدبرگ معتقد است که هدف غایی سیاست‌گذاران چین «پیروزی بدون نزاع» است؛ یعنی تبدیل شدن به قدرت پیشوا در آسیا در عین حال بدون رویارویی مستقیم با آمریکا. از سوی دیگر، هدف ایالات متحد ادغام چین در نظام بین‌الملل موجود است و نیز مدیریت گذار این کشور به درون دموکراسی لیبرال. تحلیل فرایدبرگ بحثی عقلانی از روندهای آشفته‌ی توازن قدرت در نظام بین‌الملل موجود است. پیام روشن است: اگر ایالات متحد نخبند و جایگاه خود را در آسیا - مادامی‌که چین فربه‌تر می‌شود - تحکیم نبخشد، به‌زودی ممکن است خود را در حاشیه‌ی پویاترین منطقه‌ی جهان، یعنی آسیا، ببیند. اگر این اتفاق رخ دهد، شریان امنیتی آمریکا به‌شدت به خطر خواهد افتاد. رقابت برای سروری، شیپور بیدارباشی است برای رهبران و سیاست‌گذاران ایالات متحد و نیز تقسیری روشن‌گرانه از رقابتی که تعیین‌کننده‌ی چهره‌ی قرن بیست و یکم خواهد بود.

## چرا رهبران دروغ می‌گویند؟



Why Leaders Lie: The  
Truth About Lying in  
International Politics  
John J. Mearsheimer  
Oxford University Press,  
USA (2011), 160 pages

از مقدمه‌ی مترجمان بر کتاب: «جان مرشایمر، نظریه‌پرداز جریان‌ساز حوزه‌ی روابط بین‌الملل، در تازه‌ترین اثر خود برای نخستین بار به تحلیل نظام‌مند استفاده از دروغ می‌پردازد که در سیاست بین‌الملل و سیاست داخلی کشورها در حکم ابزاری برای کشورداری محسوب می‌شود. او با پیش آوردن شواهد گوناگون از گستره‌ی تاریخ، بر این نکته تأکید می‌ورزد که رهبران کشورها برای دروغ‌پردازی‌های خود غالباً توجیهات استراتژیک معقولی در چینه دارند و از این رو، پافشاری بر احکام اخلاقی مطلق در مذمت دروغ‌پردازی در امور سیاسی، رفتاری خردمندانه و واقع‌گرایانه نمی‌تواند باشد. او در چارچوب‌بندی موشکافانه‌ی خود، نخست دروغ را از انواع دیگر فریب متمایز ساخته و سپس توجه خواننده را به این نکته جلب می‌کند که حساب دروغ‌هایی که به سبب کسب منفعت

شخصی طراحی می‌شوند، از دروغ‌های استراتژیک جداست. مرشایمر با تقسیم‌بندی دروغ‌پردازی‌های نخبگان سیاسی جهان به پنج نوع که هر یک فصلی از کتاب را به خود اختصاص داده است، ضمن اشاره به رویدادهای تاریخی، می‌کوشد سود و زیان بالقوه‌ی هر یک از این انواع را بسنجد و همچنین مشخص نماید که هر کدام تحت چه شرایطی رواج بیشتری پیدا می‌کند. در جریان این کندوکاو نوآورانه، نویسنده در عین ناباوری خود به دو نکته‌ی اساسی پی می‌برد: نخست آن که در فضای ناامن و خالی از اعتماد سیاست بین‌الملل، رهبران چندان به استفاده از دروغ متوسل نمی‌شوند چرا که دشواری‌ها و خطرات آن بر دستاوردهای احتمالی آن چیرگی دارد. دومین یافته‌ی اساسی نویسنده این است که رهبران کشورهای دموکراتیک بیش از همتایان‌شان در حکومت‌های خودکامه از دروغ بهره می‌گیرند.

نویسنده‌ی کتاب کوشیده است تا با استفاده‌ی پی در پی از شواهد تاریخی و بکارگیری نثری روان و بی‌تکلف، و نیز اجتناب از طرح مباحث نظری تخصصی، کتاب را برای قشر گسترده‌ای از خوانندگان سودمند و خواندنی گرداند. این اثر بر این مسئله تأکید دارد که در جهان سیاست و سیاست جهانی، ابزارهای شناخت و سنجش چیستی و چونی رفتارهای سیاست خارجی و داخلی کشورها متفاوت از ابزارهایی است که در زندگی اجتماعی به کار می‌آیند. در نظام بین‌الملل، حفظ امنیت و منافع ملی در جایگاه نخست قرار دارند،

و در سیاست داخلی، پای‌بندی به قانون اساس مشروعیست نظام شمرده می‌شود.»

چرا رهبران دروغ می‌گویند: حقایق در باب دروغ‌پردازی در سیاست بین‌الملل

جان جی. مرشایمر

ترجمه‌ی آرش فرزاد و محمد حیدری  
انتشارات فرزاد روز (در دست انتشار)



# دانشکده

دانشکده مطالعات جهان  
Faculty of World Studies

فردا سال  
f World S

(بفارش قدیمی)

در گفت‌وگو با دکتر سعید رضا عاملی؛

## از این که سوژه‌ی مطالعاتی غرب بودیم ناراحت بودم



در نیم‌روز نیمی فروردین، در طبقه‌ی چهارم دانشکده‌ی مطالعات جهان، میهمان رئیس این دانشکده هستیم تا درباره‌ی دانشکده و مسائل مربوط به آن با وی به گفت‌وگو بنشینیم. شاه بیت صحبت‌هایش «تعامل» و «دغدغه» است. در طی صحبت‌هایش، از دغدغه‌های خود می‌گوید و این که ناراحت بوده که می‌دیده است «شرق، جهان اسلام و ایران سوژه‌ی مطالعه‌ی غرب بوده» و همین نیز جرقه و انگیزه‌ای شده تا به تأسیس «نهاده‌ی آموزشی» برای شناخت نه فقط غرب بلکه شرق همت گمارد. وقتی از او با عنوان «مؤسس» دانشکده یاد می‌کنم، با قدرشناسی و احترام از «همراهان» و یاران خود در تأسیس دانشکده نام می‌برد و از آن می‌گوید که این امر مستلزم «مسئولیت‌پذیری و حوصله» بسیار بوده است. صحبت کردن با دانشجو را «مهم و موثر» می‌داند و از این که با دانشجویانش ارتباط محدودی دارد، ناراضی است و این برایش دغدغه‌ای است. در طی گفت‌وگو نیز گاهی در مقام پرسشگر قرار می‌گیرد و از من دانشجویش می‌پرسد. او که به گرمی پذیرای ما بود، در صحبت‌هایش از گذشته و حال و آینده و امیدها و برنامه‌هایش گفت. گپ‌وگفت صمیمانه‌ی ما پیش روی شماست.

• با سپاس از شما که وقتتان را به ما اختصاص دادید، در ابتدا اگر ممکن است از خودتان و پیشینه مطالعاتی و دانشگاهی‌تان برای ما بگویید.

اسلامی، خود اثر اخوت اسلامی داشت. یعنی یک فضای اخوت اسلامی در جامعه به وجود آورد، یک فضای برادری، برابری، عدالت، رفتار اخلاقی و سالم. خیلی موج عجیبی بود. در آیات قرآن هست که «و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً» (مانده، ۳۲) یعنی هر کس نفسی را احیا و زنده کند، گویی که همه‌ی مردم را زنده کرده باشد. من فکر می‌کنم که امام خمینی (ره) نفس خویش را احیا کرد و این احیا سبب احیای همه‌ی انسان‌ها شد. افرادی که در پیرامون امام بودند، به برکت احیایی که در نفس شخص امام به وجود آمد، در جامعه‌ی پیرامونی‌شان نیز احیا به وجود آمد.

• از چه زمانی و به چه صورت ایده‌ی اولیه‌ی تأسیس دانشکده‌ی مطالعات جهان در ذهن شما شکل گرفت؟

من در دوره‌ی تحصیل در غرب همیشه این دغدغه را داشتم و از این ناراحت می‌شدم که ما سوژه‌ی مطالعات مؤسسات و دانشکده‌ها و پژوهشکده‌ها و اتاق‌های فکر غرب هستیم؛ ما شرقی‌ها، جهان اسلام، ایران؛ ما سوژه می‌شویم، آنها ما را مطالعه می‌کنند، حتا مثلاً آن قدر که ایران‌شناسی توسط مستشرقین غربی نوشته شده و تحقیق شده و پژوهش شده تا یک دوره‌ای پرنرنگ‌ترین وجه ایران‌شناسی بوده است. حالا در این سه دهه‌ی انقلاب اسلامی، ایران‌شناسی خیلی رشد کرده است و ما در داخل کشورمان محققان زیادی را داریم که در ایران کار می‌کنند و کارهای بسیار ارزشمندی انجام داده‌اند که نزدیک‌تر به واقعیت و عادلانه‌تر از کارهایی که مستشرقین غربی انجام داده‌اند. پس ما سوژه‌ی دنیای غرب بودیم. این یک مسئله بود. مسئله دیگر این که برای این که بدانیم چگونه با یک کشور تعامل کنیم، این نوع مطالعات نقشی بسیار کلیدی دارد؛ یعنی هم از نظر قدرت و استعمار دیگران و هم رفتار دشمنانه با ما و هم به دلیل این پارازیت‌های ارتباطی که بین ملل وجود دارد، این حوزه اهمیت پیدا می‌کرد و لذا دغدغه‌ی ما این بود که ایرانی که به لحاظ تاریخی در این دو سه سده‌ی اخیر شدیداً تحت تأثیر تجدد غرب بوده است، غرب را بشناسد؛ شناخت واقعیت غرب. در مورد استفاده از چنین شناختی، طبیعتاً استفاده‌های بسیار زیادی امکان‌پذیر است؛ هم با نگاه ایجابی و هم با نگاه سلبی؛ هم با نگاه بهره‌گیری و هم با نگاه انتقادی؛ و هم با نگاه تعامل و هم با نگاه دشمن‌شناسی و استعمارشناسی. چون دنیای غرب علی‌رغم این ظاهر زیبایی که دارد دائماً به دنبال قدرت و سلطه بوده است. از دوره‌ی استعماری بیرون می‌آید و به دوره‌ی پس‌استعماری وارد می‌شود، از دوره‌ی پس‌استعماری هنوز خارج نشده است، استعمار مجازی ایجاد می‌کند. و این نوعی رویکرد دشمنانه دارد. همین آمریکا در چند سال اخیر به ۱۶ کشور حمله کرده است. بنا بر این، آمریکا کشوری است که نسبت به جهان به نوعی احساس مالکیت می‌کند.

اما شکل‌گیری این کار به صورت جدی در سال ۱۳۷۸ شروع شد که ما ۵۰ دانشگاه دنیا را رصد کردیم و تجربه‌ی مطالعات کشوری و منطقه‌ای آنها را بررسی کردیم و زمانی که من در انگلستان بودم، شش رشته‌ی لیسانس و ۲۴ رشته‌ی فوق‌لیسانس را طراحی کردیم و شرح درسی آنها را هم تدوین کردیم. سال ۱۳۸۰ که من به ایران برگشتم، با مسئولان و دوستان مختلفی طرح موضوع کردم و بحثم این بود که این

من دوره‌ی دبیرستان خود را در آمریکا در دبیرستان جان. اف. کندی گذراندم. در آنجا بسته به این که چه درس‌هایی را می‌گیرید، چون سیستم آموزشی واحدی است، از همان‌جا مسیر دانشگاه را انتخاب می‌کنید. من به ریاضی علاقمند بودم و چون می‌خواستم در رشته‌ی مهندسی ادامه تحصیل دهم، گرایش ریاضی در درس‌های من پرنرنگ بود. در دانشگاه ساکرامنتو رشته‌ی مکانیک را شروع کردم که مصادف شد با انقلاب اسلامی و پیروزی آن و چیزی که ما آن‌جا طی سال‌های مشغول به تحصیل شاهد بودیم. البته من خیلی جوان بودم و شاید جوان‌ترین عضو انجمن و محافل اسلامی در ساکرامنتو بودم. انقلاب که پیروز شد، خرداد سال ۱۳۵۸ به ایران برگشتم. مدتی را در فعالیت‌های اجتماعی و جهاد و سپاه فعال بودم. در سال ۱۳۶۰ تصمیم گرفتم برای درس خواندن به حوزه‌ی علمیه بروم و همین کار را کردم و به قم رفتم. البته سال ۱۳۶۰ جنگ تازه شروع شده بود و ما هم در دوره‌ی جنگ درگیر بودیم، البته تا سال پذیرش قطعنامه (سال ۶۷) و قطعنامه را که پذیرفتیم و جنگ به پایان رسید، من تصمیم گرفتم که درس دانشگاهی را در کنار درس حوزوی مجدد شروع کنم. در رشته‌ی جامعه‌شناسی دانشگاه تهران هفت ترمه لیسانس گرفتم. بلافاصله بعد از این که لیسانس را گرفتم به ایرلند رفتم و در آنجا رشته‌ی ارتباطات را گذراندم. رساله‌ام هم در مورد تلویزیون بود و در آن‌جا فوق‌لیسانس ارتباطات گرفتم. دوره‌ی دکترا وارد دانشگاه لندن شدم. از آن‌جا که در آن دانشگاه اساس کار پژوهش است، رساله‌ی من راجع به «جهانی شدن، آمریکایی‌سازی و هویت مسلمانان بریتانیا» بود. به اقتضای رشته‌ام، هم در حوزه‌ی ارتباطات و رسانه بود و هم به نوعی مطالعات آمریکا بود و هم مطالعات فرهنگی و اسلامی.

• می‌توان چرخشی را در حوزه‌ی مطالعاتی شما مشاهده کرد، یعنی چرخش از علوم ریاضی و فنی به علوم انسانی. عامل این تغییر چیست؟ چه چیز سبب شد تا دیگر در ایران علوم ریاضی و فنی را ادامه ندهید و به سمت علوم انسانی گرایش پیدا کنید؟

ببینید، انقلاب اسلامی ایران موجی ایجاد کرد که خیلی از کسانی که در رشته‌های مهندسی و ریاضی و فنی و حتا پزشکی بودند، به حوزه آمدند. از همان نسلی که از دوستان ما از آمریکا برگشتند، چند نفری به حوزه آمدند. اما این که چقدر مقاومت می‌کنند و می‌مانند مسئله‌ی دیگری است. علم چیزی نیست که انسان بتواند در آن یک چرخش ایجاد بکند. انقلاب اسلامی ضمیر مسئولیت‌پذیری ما را واقعاً بیدار کرد. و من فکر می‌کنم آن نخ تسبیچی که زندگی بسیاری از افراد را در این دوره به هم وصل می‌کند، مسئولیت‌پذیری است. من و خیلی‌های دیگر فکر می‌کردیم که از روی احساس مسئولیت در حوزه‌ی علوم انسانی و الهی می‌توان بهتر به مسئولیت اجتماعی خود پرداخت. انقلاب اسلامی ایران یک روح فرهنگی و دینی داشت و به اقتضای این روح دینی و فرهنگی، خیلی‌ها واقعاً عوض کرد. من خاطرم هست که در آمریکا نسل جوانی که در آنجا بودند، خیلی از آنها تحت تأثیر انقلاب اسلامی عوض شدند. انقلاب



خوب، ما در مطالعات آمریکا که اولین رشته‌ی ما بود هنوز ۷۰ نفر فارغ‌التحصیل نداریم. و این برای یک بازار مصرف به این گستردگی تعداد زیادی نیست. این که حالا بازار ما به صورت بهینه از حوزه‌ی کارشناسی استفاده نمی‌کند، یک مشکل دو طرفه است که باید به مرور زمان حل شود. برای تأمین این هدف هم ما رضایت نداریم، یعنی احساس می‌کنیم که هنوز خیلی باید کار کنیم برای این که از خروجی‌های این دانشکده در صنعت، کشاورزی، خدمات، بخش خصوصی و دولتی استفاده‌ی بهینه شود. البته بر اساس عرف دانشگاه‌های ایران، این مسئولیت بر عهده‌ی دانشگاه نیست. ولی من مدل ژاپنی را می‌پسندم. در مدل ژاپنی، دانشگاه‌ها برای اشتغال دانشجویانشان خیلی تلاش می‌کنند. اصلاً هفته‌ای دارند که دعوت می‌کنند از شرکت‌های مختلف و توانایی‌های دانشجویانشان را عرضه می‌کنند. از میستوبیشی، تویاتا و برندهای مختلف جمع می‌شوند و دانشجویان کارهایشان را عرضه می‌کنند و بخش فارغ‌التحصیلی و صنعت برایشان مهم است و روند کار دانشجویان را دنبال می‌کنند.

ما در طی این هفت سالی که از شروع مؤسسه گذشته است و به دانشکده رسیده، از مسئله‌ی ساختمان گرفته تا تجهیزات و امکانات، دائماً در تلاش هستیم که برای این دو سه هدفی که ذکر کردم و احساس می‌کنم هنوز جای کار دارد، راه‌کارهای مناسبی را طرح کنیم. لذا باید بگویم که هنوز اهداف ما تأمین نشده است. اما بزرگ‌تر از همه‌ی این اهداف این است که علمی علم است که بتواند، نفع مؤثر داشته باشد. علم جدای از دین نیست و دین هم با فلسفه‌ی کاهش درد بشر، توسعه‌ی سلامت اجتماعی و تعالی ارزش‌های انسانی منطبق بر ارزش‌های الهی آمده و علم هم باید در همین مسیر باشد. حالا اگر بخواهیم علم را به عنوان مرجع کاهش درد بشر، مرجع توسعه‌ی سلامت اجتماعی، مرجع رشد و تعالی ارزش‌های الهی و انسانی مطرح کنیم، باز این هدف، هدفی است که خیلی جای کار دارد.

• **آقای دکتر! همان‌طور که شما اشاره کردید، علم را نباید صرفاً برای علم دنبال کرد. یعنی بر اساس دیدگاه شما، علم برای اثرگذاری و برای رشد و بهبود شرایط اجتماعی است. در این مدت، آیا دانشکده‌ی مطالعات جهان توانسته است بر حلقه‌های تصمیم‌گیری در مورد سیاست خارجی و نحوه‌ی تعامل با جهان اثرگذار باشد؟**

ببینید، اثرگذاری در ۲ سطح است: یک سطح، سطح اساتید است و دیگری، سطح فارغ‌التحصیلان. و می‌توان سطح دانشجویی را به عنوان بدنه‌ی کارشناسی که در پژوهش‌های اساتید همکاری می‌کنند، ذکر کرد. به نظر من، اساتید در حال حاضر پیوند خیلی خوبی با حوزه‌ی سیاست‌گذاری و کارشناسی دارند. برخی از دوستانمان (حالا خوب نیست که اسم برده شود)، یک تنه یک نظام سخنگویی ایجاد کرده‌اند و در سطح بین‌المللی یک نام علمی و رسانه‌ای بزرگ هستند. ارتباطات خوبی نیز از طریق پژوهش‌های کاربردی فراهم شده است.

• **البته منظور من یک نگاه بلند مدت‌تر است در حلقه‌های سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری.**

همان را دارم اشاره می‌کنم. ببینید، درباره‌ی مسئله‌ی اثرگذاری که شما اشاره می‌کنید، اثرگذاری فقط راهبردی نیست. یکی اثرگذاری راهبردی است و دیگری اثرگذاری کارشناسی و حتا رسانه‌ای است. ما نسبت به دانشکده‌هایی که از قدمت بیشتری برخوردار هستند و برخی از آنها ۱۰ برابر قدمت دارند، فکر می‌کنم به طور نسبی مؤثر بوده‌ایم.

• **قصده داشتیم این پرسش را پیش از این مطرح کنیم، اما بحث مقداری به جلو رفت. لطفاً مؤسسات و مراکزی را که زیر نظر دانشکده فعال هستند، معرفی بفرمایید. در ادامه به بحث راهبردها و سیاست‌گذاری‌ها باز خواهیم گشت.**

سه مؤسسه وابسته به دانشکده هستند. یکی همین مؤسسه‌ی مطالعات آمریکا و اروپا است که ما حفظ کرده‌ایم. مؤسسه را به عنوان این که بتواند قدری بیشتر حوزه‌های پژوهشی را دنبال کند، حفظ کردیم که ریاست آن با آقای دکتر شکرخواه است. مؤسسه هم در سطح خودش خیلی مؤثر کار می‌کند. سایت بسیار وزینی هم برای آن ایجاد کرده‌اند. سخنرانی‌های به اصطلاح پیوسته‌ای را برگزار می‌کند که هر کدام از این سخنرانی‌ها حوزه‌ی نظری و مفهومی را باز می‌کند و تمام آن نیز چاپ می‌شود. جالب این که تنها مؤسسه‌ای که سال گذشته توانست از درجه‌ی C به درجه‌ی B در بین مؤسسات پژوهشی ارتقاء پیدا کند، مؤسسه‌ی مطالعات آمریکا بود و امسال هم رتبه‌ی اول را کسب کرد.

• **در بین کدام پژوهشگاه‌ها و مؤسسات؟**

در بین تمام مؤسسات کشور. این هم به خاطر این بود که آقای دکتر شکرخواه و همکارانشان خیلی ذهن متمرکز دارند و به این طریق توانستند پژوهش‌هایی را که اعضاء انجام داده‌اند خیلی خوب گزارش کنند و فرم‌های مربوط را به خوبی پر کنند. و در بین معیارها و ملاک‌هایی که برای کار بود، توانستند ارتقای درجه داشته باشند.

رشته‌ها باید در ایران راه‌اندازی شود و اهمیت بسیار زیادی دارد و البته همه هم تأیید می‌کردند، اما سه سال طول کشید تا سال ۸۳ که ما مجوز تأسیس مؤسسه‌ی مطالعات آمریکا و اروپا را در دانشگاه تهران گرفتیم. و با تأسیس این مؤسسه، چهار رشته در دانشگاه تهران راه‌اندازی شد که هر کدام از آنها برای راه‌اندازی کش و قوس فراوان داشت. مثلاً رشته‌ی مطالعات روسیه پنج بار فقط در شورای برنامه‌ریزی دانشگاه تهران بررسی و نقد شد. حالا جدای از این که در وزارت علوم کمیته‌های تخصصی و گروه و شورای گسترش باید هر رشته را بررسی کنند تا تأیید شود، و این امر صبر و حوصله و مسئولیت‌پذیری جدی لازم دارد. قطعاً اول و آخر همه‌ی اینها عنایت خدا بوده تا کارها پیش برود و همکاری و مشارکت اعضاء مؤسس و اعضای محترم هیئت علمی دانشکده. اولین رشته‌ای که توانستیم مجوز بگیریم و دغدغه داشتیم و به لحاظ روابط بین‌الملل، اولویت استراتژیک اول ایران است، مطالعات آمریکا بود. بعد مطالعات روسیه را راه‌اندازی کردیم و بعد فرانسه و بریتانیا را. مقداری جلوتر که رفتیم و هم چین، با صحبت‌هایی که با همکاران و دوستان کردیم و همچنین با تشویق آیت‌الله عمید زنجانی رئیس وقت دانشگاه تهران، به فکر تأسیس دانشکده افتادیم. البته ما خود در ابتدا کمی محافظه‌کاری داشتیم راجع به این که به سرعت توسعه‌ی زیاد نداشته باشیم، چرا که ممکن بود کیفیت فدای توسعه شود. چرا که توسعه علاوه بر این که نشانه‌ی موفقیت است، می‌تواند کیفیت را پایین بیاورد.

ولی به مرور زمینه‌ها را فراهم کردیم و فکر هم می‌کردیم که ضمن این که مطالعه دنیای غرب مهم است ما باید خودمان را هم مطالعه کنیم یعنی دنیای شرق هم مهم است و باید جهان شرق و جهان اسلام و حتا ایران را هم مطالعه کنیم و نهادهای آموزشی برای آن ایجاد کنیم. الان حتا رشته‌های دوتایی و چندتایی‌های شبکه‌ای هم وجود دارد و رشته‌ها به هم پیوند خورده‌اند. نه به صورت مطالعات منطقه‌ای بلکه مثلاً مطالعات چین و هند یا چین و آمریکا یا مطالعات چین و ژاپن. اینها دیکتومی (dichotomy) هستند که در مطالعات تخصصی اهمیت پیدا می‌کنند. لذا تصمیم گرفتیم که برویم به سمت راه‌اندازی رشته‌هایی که غیر از غرب را هم مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهند. اولین رشته‌ای را که راه‌اندازی کردیم مطالعات آمریکای لاتین و بعد از آن هند بود. دانشکده‌ی مطالعات جهان با تدبیر و تشویق و حمایت فراگیر ریاست فعلی دانشگاه تهران یعنی جناب آقای دکتر رهبر در ساختمان جدیدش در سال ۱۳۸۷ تأسیس شد و الحمدلله مجوز گرفت. من شخصاً فکر نمی‌کردم که ما بتوانیم به این سرعت مجوز دانشکده‌ی مطالعات جهان را بگیریم، ولی آن درایت و تدبیری که در دکتر رهبر وجود داشت، سبب شد تا در همان اولین جلسات ریاست ایشان تأسیس دانشکده مصوب شود.

• **در طول صحبت‌هایتان به چند پرسشی که من در ذهن داشتم، پاسخ دادید. اما اگر ممکن است روشن‌تر و دقیق‌تر بفرمایید که اهداف شما و همکارانتان از تأسیس دانشکده‌ی مطالعات جهان چه بوده و با توجه به این که که کم‌تر از یک دهه از عمر مؤسسه و دانشکده می‌گذرد، تا کنون به کدام یک از آن اهداف نائل شده‌اید؟**

ببینید ما به هدف نهادسازی آموزشی دست پیدا کرده‌ایم. یعنی یک نهاد آموزشی در بهترین دانشگاه کشور، یعنی دانشگاه تهران، شکل گرفته است؛ آغازی نو در حوزه‌ی مطالعات بین‌المللی به وجود آمده است. نام دانشکده‌ی مطالعات جهان برای اولین بار در منطقه‌ی خاورمیانه و در جهان اسلام، در ایران مطرح شده است. این هدفی است که اتفاق افتاده. علاوه بر این فکر می‌کنم به لحاظ نام نما که در انگلیسی برند (brand) خوانده می‌شود، نام این دانشکده نام مثبتی است. استنباطی که از نام دانشکده در بیرون وجود دارد به عنوان یک دانشکده‌ی کیفی است. ما از ابتدا محافظه‌کاری داشتیم تا تعداد دانشجوی کمی بگیریم. و همیشه کف تعداد دانشجو را که ۷ نفر است، اعلام می‌کردیم. به هیچ وجه به دنبال کمیت نبودیم و این آغاز یک نهادسازی مثبت است. هدفی که هنوز در حال دست و پنجه نرم کردن با آن هستیم، این است که بتوانیم یک محتوای آموزشی کیفی و قوی و مثبتی ایجاد کنیم که هم بتواند نگاه انتقادی معطوف به منافع ملی جمهوری اسلامی ایران را به وجود بیاورد و هم از ظرفیت‌هایی که در یک کشور است در روابط فرهنگی، روابط اقتصادی، روابط سیاسی و بین‌المللی ظرفیت‌شناسی کند. فکر می‌کنم راه آن هنوز خیلی باز است و ما باید کار زیادی انجام دهیم تا به کیفیتی قوی و مثبتی که مد نظر داشته‌ایم دست پیدا بکنیم.

هدف سومی که داشته‌ایم این بوده که خروجی‌های این دانشکده بتواند در بازار مصرف ایران رابطه‌ی خوبی را بین آموزش و بازار (یا آن‌طور که برخی «دانشگاه و صنعت» تعبیر می‌کنند) ایجاد کند. منظور مصرف بهینه است و این که کارشناسان فارغ‌التحصیل از این دانشکده در وزارت خارجه، وزارت بازرگانی، در وزارت خانه‌های صنعتی ما، در وزارت کشاورزی، در آموزش عالی مشغول به فعالیت شوند. ببینید، در حال حاضر با جهانی شدن و ظهور صنعت هم‌زمان ارتباطات و ارتباطات هم‌زمان با جهان، هیچ نهادی در ایران نیست که خود را بی‌نیاز از مسائل بین‌المللی بداند. لذا برخی از دوستان اظهار نگرانی می‌کنند که شما این دانشجویان چه کاره می‌شوند.



دو راه برای تبلیغ وجود دارد: یکی این است که شما پوستر بزنید و بروشور چاپ کنید و دیگری روش کار شماست که از طریق آن دیگران شما را بشناسند. خیلی از محافل عمومی، دانشکده‌ی مطالعات جهان را می‌شناسند ولی این ادعا را نمی‌کنیم که ما در سطح ملی شناخته شده هستیم. به خصوص اگر کسانی که انتخاب رشته می‌کنند، در مورد دانشکده اطلاعات بیشتری داشته باشند، رقابت سنگین‌تری برای ورود به دانشکده برقرار خواهد بود.

• در صحبت‌هایمان به مدل ژاپنی اشاره کردید. خیلی از دانشجویانی که این‌جا هستند و حتا برخی از فارغ‌التحصیلان دانشکده، دغدغه‌ی این را دارند که از تخصص‌شان در کجا بهره بگیرند. چه پیش‌بینی‌هایی شده است تا با حلقه‌های آکادمیک و فارغ‌التحصیلان ارتباط تنگاتنگی وجود داشته باشد و از ظرفیت‌های این افراد استفاده شود؟

من الان شاید ۲ سال است که دنبال این هستم که در اینجا «دفتر دانشکده و صنعت» تأسیس شود. هدف چنین دفتری همین کار خواهد بود. یعنی بچه‌ها را رصد کند و قبل از اینکه فارغ‌التحصیل شوند، بتواند نهادهای مختلف را درگیر کند تا از وجود فارغ‌التحصیلان ما استفاده کنند. به صورت موردی، ما کمک‌هایی کرده‌ایم. برای مثال، دانشجویی مایل بوده با پرس تی‌وی (Press TV) همکاری کند، ما کمکش کرده‌ایم. در حال حاضر، مجموعه‌ای از بچه‌ها با رسانه‌ها و صدا و سیما فعالیت می‌کنند. یا بچه‌هایی که می‌خواستند پی تحصیلات تکمیلی‌شان را بگیرند. در مورد دانشجویان دوره اول مطالعات آمریکا، فکر می‌کنم همه به جز یک نفر در حال گذراندن دوره‌ی دکتری‌شان هستند و همین روزها این فارغ‌التحصیلان به ایران برمی‌گردند. از گروه اول، ۲ نفرشان با دکترا در حال بازگشت هستند. از طرفی، مجموعه‌ای از این دانشجویان نیز رفتند و مشغول تحصیلات تکمیلی‌شان شده‌اند در کره، چین، آمریکا، و ایرلند.

• کمک‌هایی که شما داشته‌اید بیشتر به صورت معرفی بوده یا از طریق بورس کردن دانشجویان؟

چند مورد آنها بورسیه بوده. اما دانشگاه تهران بورس را دیگر نمی‌پذیرد. چون برای بورس دانشجویان باید جایابی شوند، ولی برخی از آنها از باب همکاری بین کشورهاست مثلاً چین علاقمند است اما شهریه خیلی مکفی را نمی‌دهد. علاوه بر آن، چین‌شناسی کار بسیار سختی است. یعنی خود یادگیری زبان چینی کار بسیار مشکلی است. یا مثلاً زبان کره‌ای که زبان بسیار نادری است.

• برخی از دانشجویان بر این باورند که در برخی از گرایش‌ها و کشورشناسی‌ها، تمرکز بر روی دروس خاصی است و این در حالی است که شما اشاره کردید که برای شناخت کشورها باید جنبه‌های مختلف تاریخی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی آنها را مورد مطالعه قرار داد. به عقیده‌ی شما، این دیدگاه دانشجویان تا چه حد درست است؟

انلان شما دانشجوی ترم چهار مطالعات آمریکا هستید. شما تجربه‌تان چیست؟

باید این را هم در نظر گرفت که بودجه‌ی مؤسسه در یک سال ۱۰ میلیون تومان است. یعنی این مسائل و فعالیت‌ها خیلی وابسته به مسائل مالی‌اند. و این امکان در مؤسسه هست که هر کسی پژوهشی دارد با مؤسسه همکاری کند.

مؤسسه‌ی دومی که ما تأسیس کردیم و در حوزه‌ی تخصصی خود من قرار می‌گیرد، مرکز پژوهش سیاست‌های فضای مجازی است. اگر ما فضای مجازی را لایه و فضای دوم جهان بدانیم، از این نظر با مطالعات جهان مرتبط است. ولی از جهت کشورشناسی شاید ارتباط مستقیمی نداشته باشد. گرچه در ذیل مؤسسه، هم مطالعات فضای مجازی را انجام داده‌ایم و هم سلسله پژوهش‌های مرتبط با حوزه‌ی کشورشناسی. مثلاً در مورد نمادهای فرهنگی؛ ما نمادهای فرهنگی کشور ترکیه و شهرهای پاریس، کیوتو، استانبول و پکن را مطالعه کرده‌ایم. یا همین الان که در مورد مطالعات الگوی پیشرفت کار می‌کنیم. الگوی پیشرفت و توسعه‌ی چین، مالزی، روسیه، آمریکا، ترکیه و ژاپن را مطالعه می‌کنیم.

مؤسسه‌ی سوم، مؤسسه‌ی مرکز بین‌المللی مطالعات دینی است که این مرکز بیشتر عهده‌دار مسائل بین‌المللی مرتبط با دین است. همان‌طور که می‌دانید، دین نقشی محوری در راه‌حل‌های بین‌المللی و همچنین چالش‌های بین‌المللی دارد. خوب، خیلی از متفکران معاصر دین را منشأ چالش‌های بین‌المللی تعریف کرده‌اند و در مقابل متفکرانی هم هستند که معتقدند راه‌حل‌های اصلی برای حل منازعات بین‌المللی بر اساس دین است. لذا از این جهت مؤسسه کاملاً مرتبط با دانشکده است و کارهای خوبی را هم انجام داده که آقای دکتر نوربخش مسئول این مؤسسه هستند.

• پیشتر اشاره کردید که جهان شرق سال‌ها موضوع مطالعه‌ی غرب بوده است و در میان شرق‌شناسان کسانی هستند که خیلی خوب و مسلط بر مسائل فرهنگی، اجتماعی، تاریخی و سیاسی، جوامع شرقی را مطالعه کرده‌اند. آیا شما فکر می‌کنید که محصول و خروجی دانشکده‌ی مطالعات جهان در بلندمدت افرادی باشند که آمریکاشناس، روسیه‌شناس و به طور کلی، غرب‌شناس و شرق‌شناس برجسته‌ای باشند؟

این نخبان محصول نخبگی هستند؛ یعنی لزوماً محصول مؤسسات و نهادهای نیستند. هرچند حوزه‌ی نخبگی را می‌توان مرتبط کرد به نهادهای اما بخش مهمی از آن بستگی به تلاش‌های افراد دارد. برای مثال، هم اکنون ما ظرفیتی را در دانشکده ایجاد کرده‌ایم که اگر ۵ نفر ثبت نام کنند، کتابخانه تا صبح برای آنها باز خواهد بود. ولی وقتی یک نفر هم ثبت نام نمی‌کند، کتابخانه بسته می‌شود. این مسئله کمی زمان می‌برد. هم اکنون شرق‌شناسی سابقه‌ی سده‌ای پیدا کرده است در دنیای غرب؛ تشویق شده، بودجه‌های کلانی را به آن اختصاص داده‌اند و مؤسسات مختلف آنها را حمایت مالی کرده‌اند. اما در این‌جا این اتفاق باید به مرور زمان رخ دهد و من خیلی امیدوار هستم. همین دوره‌ای که بچه‌های خودمان وارد دوره‌ی دکتری مطالعات آمریکا شده‌اند و به خصوص این‌که سابقه‌ی فوق‌لیسانس مطالعات آمریکا را هم داشته‌اند، می‌بینم که این افراد کارشناس‌های برجسته‌ای هستند و خیلی کار کرده‌اند. مثلاً برای یک درس «فلسفه و حل مسئله» در دوره‌ی دکتری که خود من تدریس می‌کنم، ۳۶۰۰۰ کلمه از بچه‌ها کار خواستم و گرفتم. و این ۳۶۰۰۰ کلمه کار ساده‌ای نبوده است. شما خودتان دانشجوی کارشناسی ارشد بوده‌اید و هستید و می‌بینید که چقدر درس‌ها وسیع و حجیم است و کار سنگینی گرفته می‌شود. لذا اگر نسبی مقایسه کنیم، ما چند قدم نزدیک‌تر شده‌ایم به داشتن غرب‌شناسانی که از توانایی‌های بالایی برخوردارند. باید در کشور ما تقاضا باشد و حتماً غرب‌شناسی در آینده رشد خواهد کرد و البته شرق‌شناسی هم همین‌طور و ما غرب‌شناسان و شرق‌شناسان قوی‌ای خواهیم داشت.

• به گمان شما دانشکده‌ی مطالعات جهان تا

چه میزان در حلقه‌های دانشگاهی و آکادمیک

داخلی ایران شناخته شده است و مؤثر است؟

کم شناخته شده است. ما البته تبلیغات داخل دانشگاهی‌مان بد نیست. برای مثال، شما اگر بخش خبر سایت دانشگاه تهران را نگاه کنید، دانشکده‌ی ما پرخبه‌ترین دانشکده‌ی دانشگاه تهران است و گاهی حتا دوستان از روابط عمومی گله می‌کنند که چقدر خبرهای مطالعات جهان منتشر می‌شود! شما اگر مجله‌ی «مدت» را ملاحظه کنید، می‌بینید که حضور دانشکده‌ی مطالعات جهان در دانشگاه تهران

خیلی پررنگ است و البته امیدواریم به مرور زمان این روند برای جاهای دیگر هم اتفاق بیفتد. تعداد کنفرانس‌های بین‌المللی، ملی و کارگاه‌های علمی که در دانشکده برگزار می‌شود خیلی قابل توجه است. یعنی ما در تک‌تک رشته‌هایمان در همان حوزه کنفرانس‌های بین‌المللی مهمی داشته‌ایم. اولین کنفرانس بیداری اسلامی را دانشکده‌ی ما برگزار کرد. اولین کنفرانس وال استریت را در مورد مسائل اخیر، اخیراً دانشکده‌ی ما برگزار کرد. ما در خیلی از حوزه‌ها ورود پیدا کرده‌ایم. این‌ها خود نوعی شناخت علمی را ایجاد می‌کند.

در مدل ژاپنی، دانشگاه‌ها برای اشتغال دانشجویانشان خیلی تلاش می‌کنند. اصلاً هفته‌ای دارند که دعوت می‌کنند از شرکت‌های مختلف و توانایی‌های دانشجویانشان را عرضه می‌کنند.



پژوهشی است. البته نه همه‌ی آنها! برخی از همکاران خیلی در پژوهش فعال هستند. وقتی یک استاد در پژوهش فعال می‌شود به تبع آن، دانشجویها هم درگیر کار پژوهش می‌شوند. خیلی خوب است که ما بتوانیم فضای پژوهش‌گرایی را فعال‌تر کنیم. باز به طور نسبی در دانشکده، پژوهش‌های کاربردی بسیار زیادی توسط اساتید مختلف انجام می‌شود و این هم یک حوزه‌ی قابل گسترش است.

• اگر بخواهید نقطه‌ی قوت و مثبت دانشکده را ذکر کنید، چه موردی را مطرح می‌کنید؟

نقطه‌ی قوت؟! قوت اساساً از ارتباط واقعی با خدا ناشی می‌شود. انسان هر چقدر خودش را به خدای متعال نزدیک‌تر بکند، منشأ خیر ماندگارتری می‌شود. لذا امیدوارم که ما در این جهت موفق باشیم که آن هم به همه‌ی ما برمی‌گردد. واقعاً مشخص نیست. ما واقعا تلاش‌مان این است که قدم‌هایمان قدم‌های الهی و اصلاح‌کننده باشد. فرمایشی از حضرت امیر (ع) است که می‌فرمایند: «التوحيد يصلح النفس» (یکتاپرستی موجب اصلاح نفس می‌شود). چون انسان اگر یکتاپرست نباشد و خدای نخواست به جای آن خودپرست باشد که اصلاً می‌شود یک غول نفسانی که کسی نمی‌تواند طرفش بیاید. به میزانی که انسان می‌تواند خودش را منها بکند می‌تواند منشأ خیر برای دیگران باشد. اگر موفق شود که خودش را منها بکند و خدا را به علاوه بکند نگرش وی و خواسته‌های وی بیشتر می‌تواند منشأ اثرگذاری باشد و منشأ کار مفید شود. ما تلاش‌مان را داریم می‌کنیم. تلاش‌مان را می‌کنیم که کار حداقلی که دارد انجام می‌شود، بشود. لذا راه برای رفتن زیاد است. و البته عمر انسان هم کوتاه است و باید دید که چقدر مجال کار کردن داشته باشیم، ولی باید از این فرصتی که داریم استفاده کنیم. نقطه‌ی مثبت را عرض کردم، همین است. «ما كان الله ينمو و يبقى» (آنچه که برای خدا باشد هم رشد می‌کند و هم باقی می‌ماند). اگر بتوانیم در این جهت باشیم موفق بوده‌ایم. حالا ممکن است کسی بگوید که این‌ها سکولار هستند و لائیک هستند، دارند کار می‌کنند و خیلی کارهای بزرگ هم انجام می‌دهند. اما نه! کاری که جامعیت داشته باشد حتماً کاری است که ارتباط با ایمان الهی دارد و عمل صالح منهای ایمان و ایمان منهای عمل صالح این‌ها هیچ کدام مفید و موثر نیستند.

• دورنما و چشم‌انداز دانشکده را در آینده چگونه می‌بینید؟

ما اولاً یک توسعه‌ی رشته‌ای را دنبال می‌کنیم. ما دنبال آن هستیم که رشته‌های مطالعات ژاپن، عراق، فلسطین، آفریقای جنوبی، ترکیه، و سرزمین‌های اشغالی را در دانشکده راه‌اندازی کنیم. توسعه‌ی دوره‌های دکتری هدف مهم دیگری است که به ترتیب سابقه دنبال می‌شود. از طرفی هم مسائلی هست مثل محیط زیست، انرژی، مثل غذا، یا فضای مجازی، که اینها مسائل جهانی هستند. ما امیدواریم در فاز بعدی بتوانیم این موارد را که کلان پروژه‌های جهان است، در برنامه‌ی کار دانشکده قرار دهیم. خیلی امیدوار هستیم که این حوزه‌ها تقویت شود. به دنبال آن هستیم که مراکز را برای حوزه‌های دیپلماسی عمومی، افکار سنجی و نظرسنجی در دانشکده راه‌اندازی کنیم. و البته در حوزه‌ی مطالعات آینده‌اندیشی که این‌ها چشم‌اندازهایی است که در مسیر دانشکده می‌بینیم. دانشگاه در آستانه و مسیر نوعی آمایش رشته‌ها است.

قدم اول آن به جانشینی رشته‌هاست؛ قدم بعدی به اصطلاح روی خط مرز علم حرکت کردن رشته‌ها و به روز رسانی رشته‌هاست و قدم سوم نیز رابطه‌ی دانشگاه با صنعت است. این ۳ فاز اگر در آمایش رشته‌ها اتفاق بیفتد، ممکن است که دانشکده‌ی مطالعات جهان یک فضای دیگری پیدا بکند که آن هم مسیر آینده است.

• اگر نکته‌ای ناگفته مانده است، خواهش می‌کنم بفرمایید.

از شما هم تشکر می‌کنم، زحمت کشیدید برای انجام این مصاحبه. مایلیم به دانشجویان عزیز عرض کنیم که علم محصول خرد انسان است و این خرد باید در مسیر حل مسئله و نیز در مسیر بهبود جامعه قرار بگیرد. تلاش انجمن‌ها باید این باشد که در راستای بهتر ساختن فضا کار کنند. گاهی چیزی در حلقه‌های آکادمیک، در بین دانشجویان و روشنفکران به وجود می‌آید و آن نقد تلخ است. نقد تلخ راهبرد مثبتی نداشته و ندارد. نقد معطوف به بهبود، نقد موثری است و علاوه بر این هم تبادل موقعیت است. یعنی در نقد، انسان باید تبادل موقعیت بکند و یک بار در جایگاه کسی که مورد نقد است بنشیند و بار دیگر هم دیگری را به جای خود قرار بدهد تا بدین طریق شاید امکان درک متقابل ایجاد شود. این مسئله را نه از این باب عرض می‌کنم که دوستان نقد نکنند! ما که رویمان برای نقد باز است و گوش‌مان شنواست و خوشحال می‌شویم. کلاً از این باب عرض می‌کنم که انجمن‌های ما باید به عنوان منابع انرژی باشند که انرژی مجموعه‌ی آکادمیک را افزایش دهند. فضای تنفس‌بهرتری را برای فضای آکادمیک به وجود بیاورند. باید سعی کنیم در مسیر هم‌افزایی توان یکدیگر قدم برداریم.

• آقای دکتر، از این‌که وقت خود را در اختیار نشریه قرار دادید خیلی متشکرم.

• من فکر می‌کنم که برخی از دانشجویان گروه ما این ادعا را داشتند. و اگر بخواهم مثال بزنم، این‌طور بود که ما در مطالعات آمریکا بیشتر روی سیاست خارجی و به طور کلی سیاست آمریکا کار می‌کنیم و در مورد فرهنگ، ادب و رسانه‌های آمریکا اصلاً مطالعه‌ی صورت نمی‌گیرد.

شما هالیوود و سینمای آمریکا را نگذرانده‌اید؟

سینمای آمریکا را گذرانیدیم.

خوب، آن رسانه نیست؟!

• بله، اما این‌که مثلاً بخواهیم رسانه‌های آمریکا را با تمرکز بر رسانه‌های خاص مورد بررسی قرار دهیم، جای بحث خالی بود و مورد مطالعه قرار نگرفت. درست است. ببینید چیزی که بچه‌های گروه آمریکا باید مورد توجه قرار دهند این است که آمریکا کشوری است که خودش را بر اساس مولفه‌ی قدرت تعریف کرده است. داخل فرهنگ که می‌شوی، این مسئله‌ی قدرتی بودن فرهنگ وجود دارد. به مسئله‌ی رسانه‌ها که وارد می‌شوی، این مسئله قدرتی بودن رسانه‌ها وجود دارد. در هالیوود هم همین‌طور. در قوم‌شناسی هم به نوعی همین‌طور است. لذا مولفه‌ی قدرت به عنوان یکی از عناصر محوری سیاست شناخته می‌شود. در حالی که در بستر فرهنگ است، در بستر اقتصاد است، در بستر علم است ولی عنصر سیاسی است. از این منظر است که به نظر من بچه‌ها استنباط می‌کنند که دارند سیاست می‌خوانند ولی واقعیت این است که دارند هالیوود می‌خوانند، دارند قوم‌شناسی آمریکا، تاریخ و سینمای آن را می‌خوانند.

البته قبول دارم که اگر ما بتوانیم درسی را به وجود بیاوریم مانند رسانه‌های نوشتاری آمریکا یا رسانه‌های تلویزیونی آمریکا، این مسئله می‌تواند کمک کند. مشکلی نداریم. اگر بتوانیم استاد مناسبی را برای این کار پیدا کنیم، حتماً انجام می‌دهیم. شما این را در نظر بگیرید که واقعا این‌طور نبوده که یک سری فارغ‌التحصیل در حوزه‌ی مثلاً رسانه‌های آمریکا داشته‌ایم و آورده‌ایم اینجا و از آنها استفاده نکرده‌ایم! ما سعی کرده‌ایم که از ظرفیت‌های اعضای هیئت علمی دانشکده استفاده کنیم و شما شاهد بوده‌اید که به صورت موقت استاد مهمان آورده‌ایم و دروس مختلفی را در اینجا تدریس کرده‌اند. لذا این باب باز است و اگر بچه‌ها پیشنهادی برای ایجاد یک درس جدید دارند آن را مطرح کنند. ولی تلاش ما یک رویکرد بین‌رشته‌ای بوده است و فکر می‌کنم در یک سطحی این رویکرد بین‌رشته‌ای تأمین شده است.

• اگر بخواهید از عملکرد خود، یا بهتر است بگویم عملکرد دانشکده، یک انتقاد داشته باشید، این انتقاد در چه حوزه‌ای است؟ آیا فکر می‌کنید که انتقادی به دانشکده وارد است؟

هم انتقاد به من وارد است و هم انتقاد به دانشکده به عنوان یک نهاد. این خیلی خودخواهی است که انسان احساس کند که کار بدون نقص انجام می‌دهد. کلاً یکی از چیزهایی که دغدغهام است و در مورد آن اصلاً از خودم رضایت ندارم این است که دلم می‌خواهد ارتباط بیشتری با دانشجویان داشته باشم و تعامل کاری بیشتری با آنها داشته باشم. احساس می‌کنم با دانشجویان صحبت کردن مهم و موثر است. البته احساس می‌کنم باز با گروه آمریکای شمالی، به دلیل اینکه با آنها کلاس دارم، این تعامل تا حدودی تأمین می‌شود، اما با گروه‌های دیگر دانشکده ارتباط من واقعا خیلی کم است.

• به نظر شما چه کاری باید صورت بگیرد تا تعامل بین دانشجویان با شما به طور خاص، و با اساتید به طور کلی، بیشتر شود؟

من فکر می‌کنم یک راهش این باشد که ما یک روزی را در ماه تعیین کنیم و تحت عنوان ارتباط با دانشجویان بنشینیم و با هم صحبت کنیم. یک مقداری به همین شکل بحث و گفت‌وگو باشد. هم‌فکری باشد. و می‌شود این کار را انجام داد. حالا انجمن بیاید و این ابتکار را به خرج بدهد و فضایی را باز کند برای اینکه بتوانیم با هم گفت‌وگو کنیم. یک مقداری هم به هر حال باید یک فضای خانوادگی، دلسوزی، هم‌فکری و فضای همراهی داشته باشیم که ما واقعا برای این مسئله ارزش قائلیم و تلاش هم کردیم. من خودم فکر می‌کردم اگر برای دانشجویان به عنوان بچه‌های خودم بتوانم کاری بکنم، باید اول از لحاظ فیزیکی یک محیط خوب را به وجود بیاورم. تلاش کردیم و هنوز هم این تلاش ادامه دارد. دنبال این هستیم که بتوانیم این زمینی که در ضلع شرقی دانشکده است فراهم بکنیم که هر چند کوچک است اما شاید تقریباً ۶۰۰ متر به بنای دانشکده اضافه کند. خوب ما در این مدت سعی کردیم سینمای حرفه‌ای ایجاد کنیم. سالن ویدئو کنفرانس ایجاد کرده‌ایم. یک مقدار مشکلات فنی داشتیم برای این‌که ارتباط برقرار کنیم. فضای بین‌المللی برگزاری کنفرانس‌ها بوده. برای مثال، استفاده از امکانات ترجمه‌ی هم‌زمان. واقعا تلاش کرده‌ایم که دانشجویان سرویس و خدمات خوبی را از ما بگیرند. در حد توان مالی خیلی محدودی که داشته‌ایم، اما خوب قدم مهم‌تر این است که این فضای برادری و اخوت روز به روز در محیط دانشکده بیشتر تقویت شود.

انتقاد دوم و مهمی که به ما وارد است (البته نه به عنوان وظیفه‌ی متعارف دانشگاه‌ها بلکه به عنوان وظیفه‌ی واقعی ما)، مسئله‌ی ارتباط با صنعت است. چیز دیگری که شاید به عنوان یک انتقاد به همکاران عضو هیئت علمی ما وارد است، مسئله‌ی کار

# گزارش فعالیت‌های انجمن علمی مطالعات آمریکای شمالی در دوره‌ی ۱۳۸۹-۱۳۹۰

فاطمه شفیعی / fatemeh\_shafiee@yahoo.com

انجمن علمی مطالعات آمریکای شمالی در دوره‌ی ۱۳۸۹-۱۳۹۰ برنامه‌های متعددی را برگزار کرد که گزارشی از آن جهت اطلاع دوستان ارائه می‌شود.

گوناگون به ویژه حوزه‌ی جامعه‌شناسی و زبان‌های خارجی مشارکت داشتند.

نشست آشنایی با لایه‌ی یهود و فعالیت‌های آن در لایه‌های مدنی با حضور خانم سینتیا مک کینی، عضو سابق کنگره‌ی آمریکا از حزب دموکرات و خاخام ضد صهیونیسم، آقای وایزن، برگزار شد و ایشان پس از ایراد سخنرانی به پرسش‌های متعدد دانشجویان پاسخ دادند. پرسش‌ها به خصوص پیرامون فعالیت‌های سازمان ایپک (AIPAC) و تأثیر آن بر انتخابات ریاست‌جمهوری و دیگر انتخابات ایالات متحد بود.

جلسه‌ی تخصصی «استفاده‌ی هوشمندانه از قدرت» با سخنرانی سه تن از اساتید حوزه‌ی روابط بین‌الملل برنامه‌ی دیگر انجمن علمی بود. دکتر ایزدی درباره‌ی فریم کردن افراد و مؤسسات توسط سیستم اطلاعاتی آمریکا سخنرانی کردند. دکتر حسینی نیز به اطلاعاتی شدن جامعه‌ی آمریکا و رویکردهای اطلاعاتی کردن جهان توسط آمریکا اشاره نمودند. و در نهایت دکتر سجادی‌پور در باب قدرت هوشمند ایران با تأکید بر ایرانیان مقیم آمریکا سخنرانی کردند.

به مناسبت ۱۶ آذر و روز دانشجو نیز برنامه‌ای توسط سه تن از دانشجویان دکتری برگزار شد که به بررسی کتب خاطرات نوشته شده توسط نویسندگان آمریکایی درباره‌ی ایران پرداختند و اهمیت روایت در این کتب را بررسی کردند. خبر این جلسه در سایت‌های متعدد خبری و دانشجویی مانند سایت مهر، مشرق و خبرگزاری دانشجو منتشر شد.

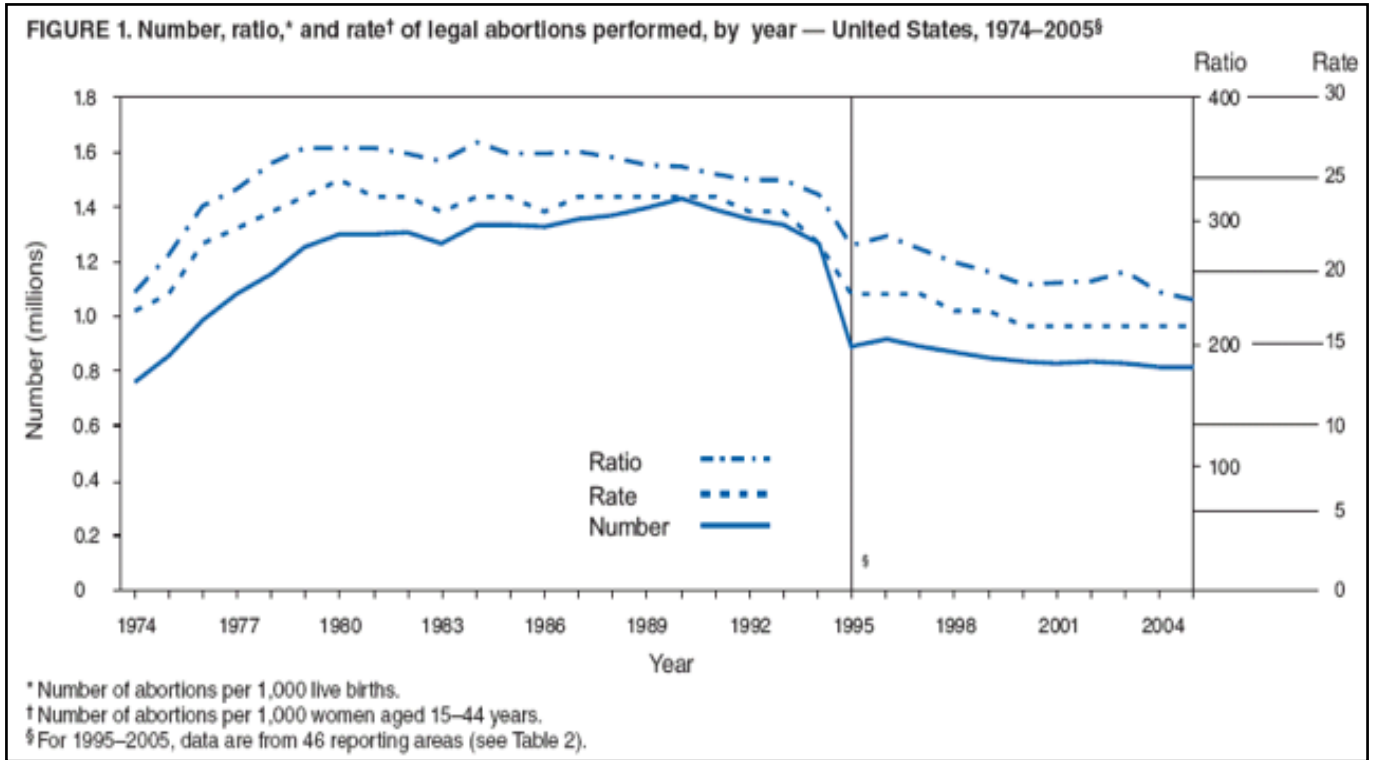
سمینار روابط ایران و آمریکا از زمان کارتر تا بوش پسر با بررسی دوران ریاست‌جمهوری این دوره و نیز کارگاه نقد فیلم‌های مستند آمریکا با بررسی فیلم مستند کاپیتالسیم: یک داستان عاشقانه به کارگردانی مایکل مور از دیگر برنامه‌های این دوره از انجمن علمی بودند.

در فروردین ۱۳۹۱، انجمن علمی مذکور با برگزاری انتخابات جدید به کار خود پایان داد.

نخستین جلسه از سلسله نشست‌های کارگاه جغرافیا با عنوان مفاهیم و مبانی ژئوپولیتیک با حضور دکتر عزتی برگزار شد. در این نشست که در سالن ایران دانشکده‌ی مطالعات جهان برگزار شد، دکتر عزتی ابتدا به تاریخچه‌ای از سیر پیدایش و مطرح شدن ژئوپولیتیک در جهان اشاره کرد. وی با اشاره به نظریات گوناگون در مورد رابطه‌ی قدرت و سیاست با عوامل طبیعی و جغرافیایی، اظهار داشت که در سال ۱۹۰۴، آدمیرال ماهان از فرماندهان جنگ در ایالات متحد آمریکا این نظر را مطرح نمود که کشوری قدرت برتر جهانی محسوب می‌شود که بتواند بر ۳۶۰ درجه آب‌های کره‌ی زمین بدون مانع نظارت و دخالت داشته باشد. وی افزود بر این اساس یکی از مهم‌ترین و شاید مهم‌ترین عامل وحدت استراتژیک در انتخاب متحدان استراتژیک، آب است. دکتر عزتی با یادآوری نقش اسلام و مسلمانان در تمدن جامعه‌ی بشری افزود که نخستین تحول مهم و تاریخ‌ساز دنیا، یعنی رنسانس، در سال ۱۴۵۳ توسط سلطان محمد روی داده هر چند که در ادامه نقش اروپایی‌ها در آن رفته رفته پررنگ‌تر شده است. این نظریه‌پرداز و تحلیلگر با اشاره به پنج منظومه‌ی کنونی قدرت در جهان که عبارتند از چین، اتحادیه اروپا، روسیه، ایالات متحد آمریکا و ژاپن اضافه نمود که از دید برخی از صاحب نظران، اسلام منظومه‌ی ششم قدرت در جهان است. جلسه‌ی دوم از سلسله نشست‌های کارگاه جغرافیا نیز با حضور دکتر فتح‌نژاد مسئول پیشین دفتر حافظ منافع ایران در ایالات متحد در دانشکده‌ی مطالعات جهان برگزار شد.

جلسه‌ی نمایش و نقد فیلم کریسمس مبارک (Joyeux Noël) از دیگر برنامه‌های انجمن علمی بود. این فیلم که به کارگردانی کریستین کاریون (۲۰۰۵) ساخته شده است، به داستان صلح یک شبه در میانه‌ی جنگ جهانی اول بازمی‌گردد. نقد فیلم نیز از منظر تئوری‌های روانشناختی و زبان‌شناختی با تأکید بر نظریه‌ی ارتباطات میان فرهنگی توسط دکتر محمد باقر قهرمانی انجام شد. در این مباحث، دانشجویان از دانشکده‌های





Source: <http://www.cdc.gov/mmwr/preview/mmwrhtml/figures/s713a1f1.gif>

- 14.1% Has relationship problem or partner does not want pregnancy
- 12.2% Too young; parent(s) or other(s) object to pregnancy
- 10.8% Having a child will disrupt education or job
- 7.9% Want no (more) children
- 3.3% Risk to fetal health
- 2.8% Risk to maternal health
- 2.1% Other

A 2004 study by the Guttmacher Institute reported that women listed the following amongst their reasons for choosing to have an abortion:

- 74% Having a baby would dramatically change my life
  - 73% Can't afford a baby now
  - 48% Don't want to be a single mother or having relationship problems
  - 38% Have completed my childbearing
  - 32% Not ready for a(nother) child
  - 25% Don't want people to know I had sex or got pregnant
  - 22% Don't feel mature enough to raise a(nother) child
  - 14% Husband or partner wants me to have an abortion
  - 13% Possible problems affecting the health of the fetus
  - 12% Concerns about my health
  - 6% Parents want me to have an abortion
  - 1% Was a victim of rape
- Less than 0.5% Became pregnant as a result of incest.

Based on the information of CBR, 1% of all abortions occur because of rape or incest; 6% of abortions occur because of potential health problems regarding either the mother or child, and 93% of all abortions occur for social reasons (i.e. the child is unwanted or inconvenient).

According to Guttmacher Institute the reasons women give for having an abortion underscore their understanding of the responsibilities of parenthood and family life. Three-fourths of women cite concern for or responsibility to other individu-

als; three-fourths say they cannot afford a child; three-fourths say that having a baby would interfere with work, school or the ability to care for dependents; and half say they do not want to be a single parent or are having problems with their husband or partner.

According to these studies, most women abort for social or economic reasons

- 74% of abortions: the woman believes having a baby would dramatically change her life (Women had a choice to further define how her life would be affected. Again, women could choose more than one option. 38% said the baby would interfere with education, 38% said the baby would interfere with job or career, and 32% said other children or dependents would be affected.)

- 73% of abortions: the woman believes she can't afford a baby (Women had a choice to further define why she couldn't afford the baby. Again, women could choose more than one option. 42% said they were unmarried, 34% said they were a student, and 28% said they couldn't afford baby and child care, and 23% said they couldn't afford the basic needs of life.)

- 48% of abortions: the woman doesn't want to be a single mother

#### Reference

Boyer, Ed. by Paul S. (2006). *The Oxford Companion to United States History*. Oxford: Oxford Univ. Press. p. 3.

"Induced termination of pregnancy before and after Roe v. Wade", *JAMA*, 12/9/92, vol. 208, no. 22, p. 3231-3239.

Bankole et al., "Reasons Why Women Have Induced Abortions: Evidence from 27 Countries", *International Family Planning Perspectives* (1998).

Finer, Lawrence B., et al. "Reasons U.S. Women Have Abortions: Quantitative and Qualitative Perspectives." *Perspectives on Sexual and Reproductive Health*, Guttmacher.org, Sep. 2005.

Guttmacher Institute website; available at: [www.guttmacherinstitute.com](http://www.guttmacherinstitute.com)

can identity' and whether the others living in this country would remain loyal to the American doctrine or not for the years to come. Latinos have already had an influential mark on the appearance of American life-most remarkably their language- and have brought concerns to scholars that beat on the 'we and them' rhythm. The irony lies here. Isn't it that America was the land of immigrants from the very beginning and wasn't the country developed by the working hands of millions of immigrants? Does the protestant ethic that was set up four hundred years ago by the first pilgrims still lie valid to the America of today? In other words, doesn't being an American mostly mean Immerican and how long would arguments about 'deviation' from the American creed linger in a land that incessantly evolves and brings new prospects to it?

\*\*\*\*\*

## Abortion in the United States

Parnaz Talebi

All over the world, abortion has been a subject of controversy and debate. Based on religions and due to its direct relation to the life of a human being, it has been usually considered as immoral and sinful, thus it was taken as an illegal action in most societies. But, in contrary to all those social beliefs and values, the act of abortion has undergone a large change during last decades and it is now a legal act in most countries, however the level of its legality differs in different countries.

Concerning the issue, United States is one of the most controversial and debatable countries, the country in which number of abortions per day is approximately 3700, and where the abortion altered completely from an illegal action to a legal and authorized one during last decades of the 20th century. This resulted in a sharp increase in abortion rate and divided the nation to two opposing groups, one for abortion (*pro-choice*) and another against it (*pro-life*).

So much work has been done on abortion from different perspectives, but mostly they have focused either on its clinical dimensions like its threats on the mother's health or its moral aspects as defending or rejecting the act like A Defense of Abortion by Judith Jarvis Thomson (1971). In this essay, I am going to focus on the reasons that lead American women to abort their babies, considering their social and cultural situations, the cultural forces, and their limitations.

### A Historical Review

Abortion medically means terminating a pregnancy so that it does not result in the birth of a baby and it has two types: spontaneous and induced. The first one is the unintentional abortion that happens regularly due to medical problems. But the latter is the intentional one, that is, the mother decides to end her pregnancy.

Abortion existed in the United States from the very beginning of its formation and there were few rules about that. One law was that abortion was acceptable only before quickening of the baby in mother's womb. James Wilson, a framer of the U.S. Constitution, explained it as follows:

"With consistency, beautiful and undeviating, human life, from its commencement to its close, is protected by the com-

mon law. In the contemplation of law, life begins when the infant is first able to stir in the womb. By the law, life is protected not only from immediate destruction, but from every degree of actual violence, and, in some cases, from every degree of danger" (James Wilson, 1790).

But gradually states started noticing the issue and they illegalized the action one after another. The criminalization movement accelerated illegalization process during the 1860s and by 1900, abortion was largely illegal in every state. Some states did include provisions allowing for abortion in limited circumstances, generally in case of protecting the woman's life or on pregnancies due to rape or incest.

In spite of all these facts, abortions continued to occur, however, and increasingly became readily available. In the 1930s, licensed physicians performed an estimate of 800,000 abortions a year. Illegal abortions were often unsafe, sometimes resulting in death (Boyer, 2006).

In 1967, Colorado became the first state to legalize abortion in cases of rape, incest, or in which pregnancy would lead to permanent physical disability of the woman. Similar decisions continued to be taken in different states, but still there existed oppositions, to which the Roe v. Wade decision put an end to.

### The Roe v. Wade Case

In June 1969, Norma L. McCorvey discovered she was pregnant with her third child. She returned to Dallas, where friends advised her to assert falsely that she had been raped, as she could then obtain a legal abortion (with the understanding that Texas' anti-abortion laws allowed abortion in the cases of rape and incest). However, this scheme failed, as there was no police report documenting the alleged rape. She attempted to obtain an illegal abortion, but found the unauthorized site shuttered, closed down by the police. Eventually, she was referred to attorneys Linda Coffee and Sarah Weddington (McCorvey would give birth before the case was decided).

In 1970, attorneys Linda Coffee and Sarah Weddington filed suit in a US District Court in Texas on behalf of Norma L. McCorvey (under the alias Jane Roe). The defendant in the case was Dallas County District Attorney Henry Wade, representing the State of Texas. At the time, McCorvey was no longer claiming her pregnancy was the result of rape and later acknowledged she had lied earlier about having been raped. "Rape" was not mentioned in the judicial opinions in this case. The district court ruled in McCorvey's favor on the merits, and declined to grant an injunction against the enforcement of the laws barring abortion. The Roe v. Wade reached the Supreme Court on appeal in 1970. Finally in 1973, the Court held that a right to privacy existed and included the right to have an abortion. The court found that a mother had a right to abortion until viability, a point to be determined by the abortion doctor. After viability a woman can obtain an abortion for health reasons, which the Court defined broadly to include psychological well-being.

### Abortion after Legalization

After its legalization in the US, the rate of abortions increased sharply (figure 1).

### Reasons

A study by Bankole et al. in 1998, revealed that in 1987-1988 women reported the following as their primary reasons for choosing an abortion:

- 25.9% Want to postpone childbearing
- 21.3% Cannot afford a baby



# Deviating Nations Merging on Centrifugal Soil: Becoming American

Maryam Shahmoradi / rightzone\_67@yahoo.com

When the many pilgrims and puritans set their feet on the New World they established a number of doctrines that became as rich and fertile as the soil they were to determine to cultivate. The American canon was identified through a number of characteristics that included the Protestant faith, commitment to work and individual accomplishment. Millions of immigrants from Europe crossed the oceans and unfolded their lives on 'the virgin island' hoping that the 'New Haven' would put an end to their adversities; however, they were not aware that the relief they were in search of would cost them years of harsh labor, discrimination and even poverty which they were running from. These immigrants can be mainly divided into two categories; from the 1820s to 1880s they came from Northern and Western parts of Europe who were mainly Irish, Germans, Scandinavians, French Canadians and Chinese respectively ('Old immigrants'). From 1880s onward, great masses of Italians, Austro-Hungarians, Russians, Jews, Slavs (mainly Poles) made up the 'New immigrants'. The impression that each and every one of these groups made were unique.<sup>1</sup>

The advancement and exploitation of the New World hinged upon these very immigrants. Their first generations chiefly engaged in low-skilled jobs but from generation to generation most of the ethnic groups got employed in industries and highly-paid professional occupations and it was easier for them to get involved in the mainstream of American life; yet, they differed in the degree of their success and the realms which they specialized in. For example, the first Chinese immigrants were famous for working on the railroad, mines and fields, the Italians for work on textile mills and the Jews for their success in factories and union-building. Education was also a key element to the immigrants' achievements but not all ethnicities cared equally about it. On the other hand, the Americans distrusted many of these newly-arrived ethnic groups- afraid that they deviated from the American creed and American standard of life. In fact, the hostility that the immigrants experienced was the most challenging difficulty that obstructed many of their chances of quick improvement. Attempts for 'naturalization' led to the development of groups like the APA ( American Protective Association), the 'Know-Nothings' and the Klu-Klux-Klan against Roman Catholics; Implementation of the 'Oriental Exclusion Act' against the Chinese and the Japanese, and enmity towards Jews gave rise to the growth of groups like the 'Silver Shirts' and 'The German American Bund'. Racial categorization of Europeans into superior and inferior and political rivalry was also other forms of antagonism. After the Second World War however, with the level of wages and education improving and religious bigotry losing color, the immigrants and the white Protestant Americans got along on better grounds. After the 1880s, the Jews became a notable ethnic group for their speedy success in all fields- i.e. education and business- and by the 1970s their incomes surpassed any other ethnic group, including the white Protestants. Although the Jews coming from Eastern Europe were not much favored at the start by the German Jews that preceded them, they soon came to cooperate with one another. It is said that the Jews came to the New World with the firm

1 The Blacks and the Native Americans are not discussed here. Their history deserved a separate essay to elaborate upon.

intention of realizing their dream in the 'Promised land'. From 1960s onward, America witnessed the flow of physicians, scientists and professionals from South and Eastern Europe who looked for new opportunities in 'the land of successes'. Also from 1973 an eye-catching number of Asians resumed their immigration to the States.

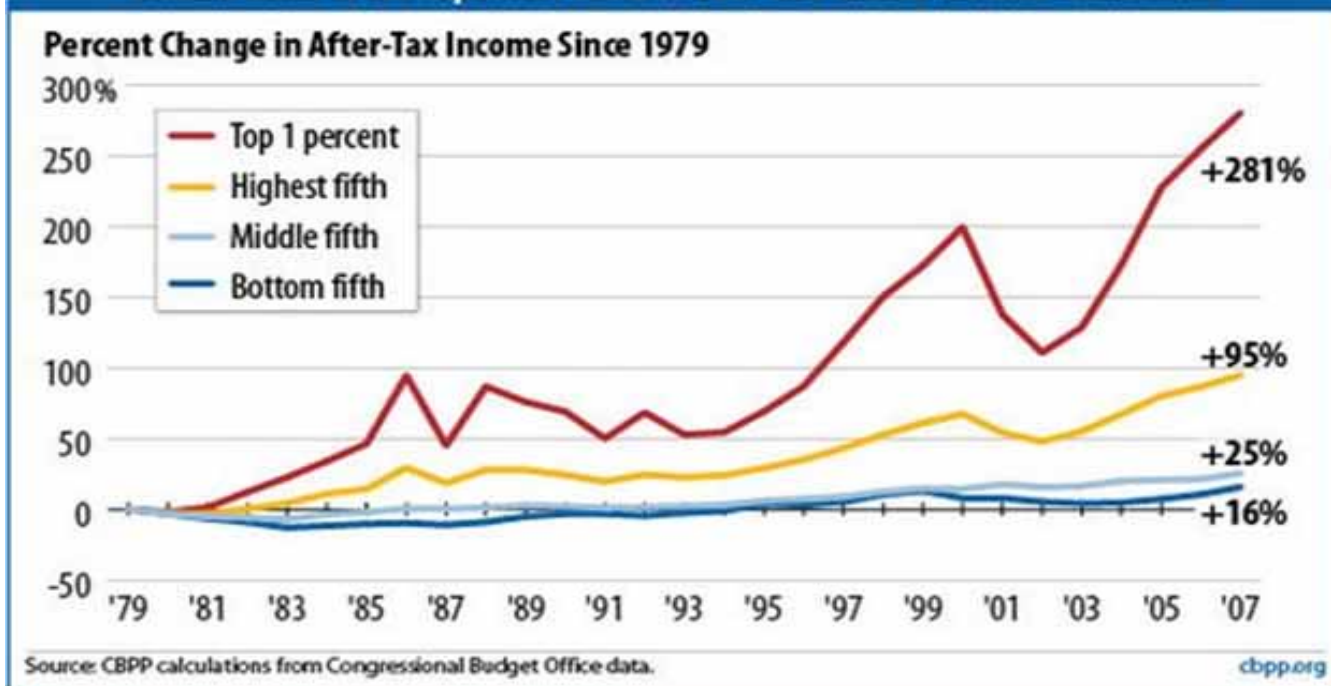
Another phenomenon in the late 1960s was the growing entrance of Latin-Americans who also suffered from poor-economic conditions. It is estimated that by the next thirty years or so they would outnumber the blacks and the Spanish language would become one of the central aspects of American life. Lands that required labor, transportation and the Mexican revolution stimulated the Latin Americans to travel to the States but not with the intention of staying. Most of them initially came to improve their economic status and return back to their homelands. The Mexicans, Puerto Ricans and the Cubans were the three Spanish speaking groups that immigrated in large numbers.<sup>2</sup> The Mexicans were the largest of these three and their history is intensely connected to South-Western parts of America.<sup>3</sup> The small number of 'Haciendas' controlling property in Mexico had enraged the proletariat whose back could no longer bear the burden of harsh conditions. The braceros and the 'wetbacks' also contributed a lot to the American fields. The braceros were contract laborers whose program was set between the Mexican and American government for 22 years but it ended by the gradual mechanization of agriculture and the protests made by Mexican Americans who received lower wages than them. It is also noteworthy to mention the activities of four Mexican leaders who petitioned for equal education, job opportunities and improvement of the austere economic conditions of Mexicans. The Chicano activities, the Alianza movement, the Crusade for Justice and the La Raza Unida are movements that pursued the interests of Mexicans. Puerto Ricans were known for their urban lives in cities like New York and lacked a leader for claiming their rights. Among Latin Americans and other ethnic groups, the Cubans are the most distinguished ones. Most of those who immigrated were highly-educated and skillful people who had fled from the political situations that Castro had established and mostly concentrated in southern Florida. They did not face the discrimination that other Spanish groups suffered from. A unique characteristic of the Latin-Americans is that unlike other ethnic groups they avoided utterly conforming to the American lifestyle and for that reason they still have been paying the price.

Today, America is home to many ethnic groups who have established their lives for many years. Many of these groups hold on to their traditions, culture and faith while living in an American atmosphere but every now and then anxieties are raised about whether these ethnicities endanger the American standard of living and whether serious decisions should be made on immigration policies. Discussions are constantly constructed in regards to elements that constitute 'the Ameri-

2 Other Spanish speaking groups came from The Dominican Republic and Columbia as well. The Basques were also a small minority whose lives used to be intertwined with Sheep industry in the West's Great Basin.

3 The 1848 'Guadalupe Hidalgo' Treaty surrendered territories to America that are now known as Colorado, California, Texas, New Mexico and New Jersey.

## Income Gains at the Top Dwarf Those of Low- and Middle-Income Households



On the other side many believe that Capitalism is the system that has created inequality around the world. They believe:

1. Capitalism divides the society in two classes. In action, in the capitalist system, private ownership of means of production has divided the society in two classes: the owners of the means of production or the capitalist class, and the working class which includes majority of people who have to sell their own ability in return for wage or salary.

2. In capitalism the only motive is material profit. In capitalism the motive for providing goods and services is to sell them for profit, not to satisfy people's needs. Competition for more profit sacrifices human rights and values.

Nobel Prize winner economist Paul Krugman said that since 1973 national Gross Domestic Product (GDP) has increased 46 percent in real terms, but median income has only increased 15 percent. Where did the other 31 percent go? It went to the wealthy. Supply side economy of Republicans certainly lifted a lot of yacht but at the same time it has left most of the row boats stuck in the mud.

Reaganomics has proven that the trickledown theory is just a convenient excuse to justify an economic policy favoring the rich, with the benefits trickling up the very wealthy even wealthier.

While in one side 43 percent of American financial wealth is in the hand of the top one percent and on the other side the bottom 40 percent control less than one percent of the wealth, this society cannot continue in harmony and peace. The failure of the political system in responding to that huge economic inequality has motivated protesters to resort to street protests a method learned from Arab Spring. People voted to President Obama to deal with the greed of corporations but this administration similar to previous ones fell in the hand of the top one percent. Although the literature president Obama used in his presidential campaign was awakening of the disastrous inequality prevailing in American society, in action he failed to do something practical to bring any considerable change. Occupy Wall Street movement in different forms

and under different names will continue unless the political system which is in the hand of the top one percent return to a more democratic and more representing of the majority of the people.

### References

- Center for Budget and Policy Priorities  
<http://www.cbpp.org/files/6-25-10inc.pdf>
- DOUG HENWOOD (1998) "WALL STREET, How It Works and for Whom"
- E RAY CANTERBER (2000) "WALL STREET CAPITALISM, The Theory of the Bondholding Class" World Scientific Publishing Co. Pte. Ltd.
- Gurr, Ted (1970) Why Men Rebel. Princeton: Princeton University Press
- Greg Burris, 2011, Occupy Wall Street and the Arab Spring  
<http://www.usmarxisthumanists.org/articles/barbarisms-arab-spring-marx-idea-revolution-greg-burria/>
- James B. Wade, (2000) "Social Movement Theory and the Evolution of New Organizational Forms" University of Wisconsin School of Business
- New world order report, (October 2011) "Top 10 Occupy Wall Street Conspiracy Theories"  
<http://www.newworldorderreport.com/News/tabid/266/ID/9002/Top-10-Occupy-Wall-Street-Conspiracy-Theories.aspx>
- Olson, Mancur (1965) "the Logic of Collective Action: Public Goods and the Theory of Groups" Cambridge: Harvard University Press.
- Politics USA (October 2011) "Keith Olbermann Calls out Media Hypocrites for Occupy Wall St Blackout"  
<http://www.politicususa.com/en/keith-olbermann-occupy-wall-street>
- Reuters, (13 December 2011) "Wall Street protests origin" <http://www.reuters.com/article/2011/10/13/us-wallstreet-protests-origins-idUSTRE79C1YN20111013>
- Sukkoo Kim (2008) Spatial Inequality and Economic Development: Theories, Facts, and Policies
- The week (November 2011) "Occupy Wall Street: 5 conspiracy theories"  
<http://theweek.com/article/index/220689/occupy-wall-street-5-conspiracy-theories>
- Washington post, (December, 2011) "Wonkbook: Occupy Wall Street occupies Obama's 2012 campaign"  
[http://www.washingtonpost.com/blogs/ezra-klein/post/wonkbook-occupy-wall-street-occupies-obamas-2012-campaign/2011/12/07/gIQAZ-VN0bO\\_blog.html](http://www.washingtonpost.com/blogs/ezra-klein/post/wonkbook-occupy-wall-street-occupies-obamas-2012-campaign/2011/12/07/gIQAZ-VN0bO_blog.html)

ers in New York featured on its front page a story with the title “Learning from the World” which connected the dots between the Tunisian uprising against Ben Ali and the growing protest movement in the United States. Thus, even if an uprising in one country fails, it might inspire success elsewhere. One never knows when a street demonstration in the Middle East might spur on a protest even in the Middle West” (Greg Burris, 2011).

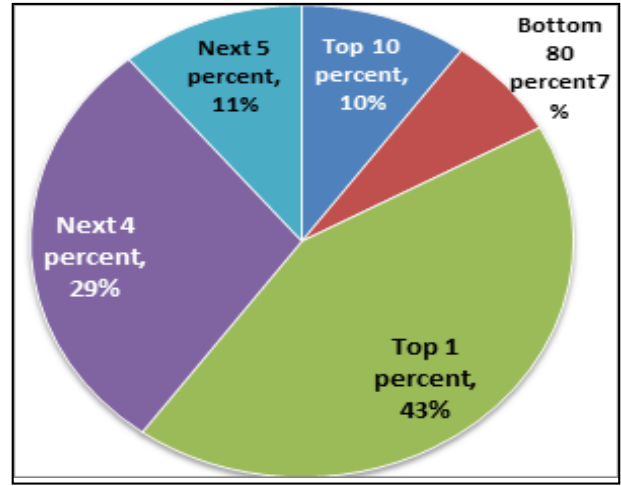
**• Wealth and Income Inequality in the United States**

The commonest slogan of the Occupy Wall Street protesters “we are the 99%” refers to the economical inequalities and the discrimination of the top one percent against the rest majority of people in the United States. In order to study the wealth gap and test the slogan of “we are the 99%,” we should know the difference between income, wealth and financial wealth.

*Income* is the money you earn in a given year.

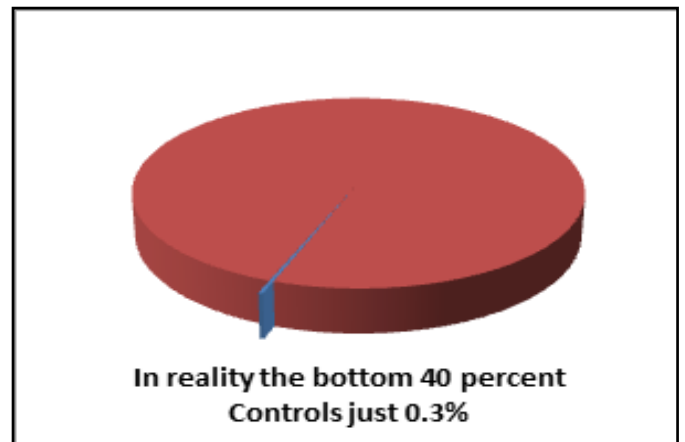
*Wealth* is the cumulative value of all your assets minus your debts. Life utilities like computer, car, house, cash money in bank and everything one may have are accounted as his net wealth.

*Financial wealth* is marketable assets such as stocks, bonds and means of production. So the computer, car and house which one uses as his life accommodation are not calculated as his financial wealth. But a factory and industrial machine and what he saves in his bank account to be used for trading are financial wealth. In the following graphs you can see the net wealth distribution and financial wealth distribution in 2007 in the United States.

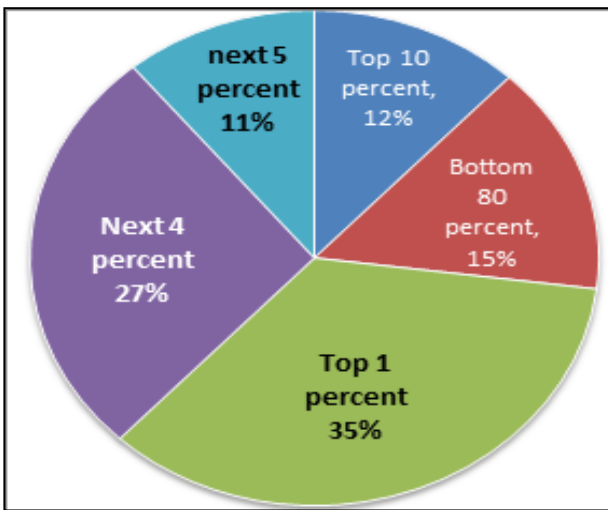


Financial wealth distribution 2007

Source: Center for Budget and Policy Priorities 2007



Source: Norton & Ariely, (2010)



Net wealth distribution 2007

Source: Center for Budget and Policy Priorities 2007

As these graphs show us, the top one percent controls 35 percent of American net wealth and 43 percent of the financial wealth. The bottom 80 percent of the society controls 15 percent of Net worth and 7 percent of financial wealth.

What do most Americans think about wealth distribution in this country?

Most people of the United States do not have a clear idea about the wealth gap in this country. According to Norton & Ariely most Americans think the bottom 40 percent owns between 8-9 percent of the wealth of Unites States. In fact the bottom 40 percent has just 0.3 percent of American wealth (Norton & Ariely, 2010).

**• Historical analysis of the wealth gap in the United States**

The gap between the rich and the poor in the United Sates has widened in the last 40 years. The income of the top one percent after tax has increased to 281% but the income of the bottom 20 percent has increased just 16% (see graph 3).

**Capitalism**

Today, capitalism is the dominant economy system all over the world. There are many debates over the definition of capitalism. Yet there is a general consensus that capitalism is an economical system which involves private ownership of the means of production, creation of goods or services for profit or income, the accumulation of capital, competitive markets, voluntary exchange, and wage labor.

Supporters of capitalism claim that Capitalism has proven to be the best economic system. During the history, it has been tested against other social systems such as Communism, Socialism, Feudalism and Fascism. It has brought welfare and wealth for man. There is no alternative for Capitalism. Communist Soviet Union collapsed due to inefficiency of Communism and China adapted Capitalism to its economy and this change led to progress and wealth for this country.

President Ronald Reagan believed that greater tax cuts for entrepreneur leads to economic benefits tickle down into the overall economy. If government’s economic policy focuses on making the rich richer, the benefit will trickle down to everyone else. “A rising tide lifts all boats” as the wealthy get wealthier, the condition of the poor gets better. This was called Reaganomics. (E RAY CANTERBERY, 2000).



# Economical Roots of the Occupy Wall Street Movement

Esfandiar Khodaei

“Occupy Wall Street” movement is a very recent event and there are controversial theories which try to explain root causes of this movement. This movement lacks any central planning organization or leader, and this makes studying it much more difficult. However, slogans on posters of protesters such as “we are %99” and what the protesters in their interviews claim and what they write in their weblogs and websites shows that they are fighting against structural economical inequalities as the outcome of capitalist system. But how is wealth distribution in the United States and what trend has it passed during the last 40 years? How much of American wealth is in the hands of the top one percent and the rest of the society? What is the role of Capitalism as the dominant system in economical inequalities in the United States? Is Occupy Wall Street movement a genuine social movement that may lead to fundamental changes in the United States or it is a superficial and baseless movement that should not be taken serious?

## • Occupy Wall Street Movement and conspiracy theories

Since “Occupy Wall Street” movement is a very recent event, there are controversial theories which try to explain it. In fact, supporters and opponents of the movement present different theories as effective tools to strengthen or weaken this movement. Defenders claim that opponents have resorted to creating Conspiracy theories in order to make this movement seem less attractive. Here, we review some of these conspiracy theories.

Many conservative republicans believe or claim that the protest is just a part of the re-electing Obama campaign. In an article in Washington Post, Wonkbook refers to the content of speeches which Obama has presented and compares that literature to that of Occupy movement. To support his claim Wonkbook refers to these words from Obama: “The average income of the top 1 percent has gone up by more than 250 percent to \$1.2 million per year... For the top one hundredth of 1 percent, the average income is now \$27 million per year. The typical CEO, who used to earn about 30 times more than his or her worker, now earns 110 times more. And yet, over the last decade, the incomes of most Americans have actually fallen by about 6 percent” (Washington Post, 7 December, 2011).

Supporters of the Occupy Wall Street movement reject Obama 2012 theory and believe that although this movement is closer to Democrats because of its egalitarian literature, it is a genuine movement which protests against the current distribution of wealth and income. It is Obama that is using their slogan for the sake of himself and his party. This movement criticizes Obama for his reconciliations with corporate and bail out plans for helping banks. “Despite the rumors spurred by Republicans heavy-hitters like Rush Limbaugh and Herman Cain, many of the protesters staunchly oppose the current administration” (New World Order Report, 2011).

Another theory or so called conspiracy theory about Occupy Wall Street movement is that this movement has been created by the media. Sal Russo of the Tea Party Express

accuses the media of giving the protests too much coverage (lambslain.com, October, 2011). Judson Phillips, the leader of the Tennessee-based group Tea Party Nation, said that the “media’s coverage of Occupy Wall Street has been almost totally positive to the point of glossing over some serious issues” (Ibid).

Defenders of the Occupy Wall Street movement not only reject this claim but also believe that major media have imposed a serious blackout against this movement. “Keith Olbermann hit on the hypocrisy behind the mainstream media’s lack of coverage of the story, “Why isn’t any major news outlet covering this?... there was the tea party got more coverage because their protesters looked more like the fifty some things that are making decisions in newsrooms, and there was a man bites dog novelty factor to the fact that conservatives were out protesting, while these same organizations write off liberal protests” (Politics USA, 2011).

This article studies Occupy Wall Street movement in the framework of “social movement theory”. According to social movement theory, “People are driven into movements out of a sense of deprivation or inequality, particularly (1) in relation to others or (2) in relation to their expectations. In the first view, participants see others who have more power, economic resources, or social status, and thus try to acquire these same things for themselves. In the second view, people are most likely to rebel when a consistently improving situation (especially an improving economy) stops and makes a turn for the worse. At this point, people will join movements because their expectations will have outgrown their actual material situation” (Ted Gurr, 1970).

One percent of American society controls 35 percent of the net wealth and 43 percent of financial wealth. The bottom 80 percent controls just 7 percent of financial wealth (Center for Budget and Policy Priorities 2007). It’s interesting to know that the bottom 40 percent of families in the United States controls less just 0.3 percent of American wealth (Norton & Ariely, 2010). Huge wealth gap has created the motivation for many Americans to rise against inequalities and form a social movement. Access to information technology has an important role in this movement both in making people aware of inequalities and organizing protests.

People joining social movements like “Occupy Wall Street” follow their own interest. They resort to collective action because through this policy they can achieve their goals. According to social movement theory, “individuals are rational actors who strategically weigh the costs and benefits of alternative courses of action and choose that course of action which is most likely to maximize their utility. The primary research problem from this perspective is the collective action dilemma or why rational individuals would choose to join in collective action if they benefit from its acquisition even if they do not participate” (Mancur Olson, 1965).

In the age of information technology, social movements can ignite and inspire each other and exchange experiences. “One should not overlook the ties between the Arab Spring and the Occupy Wall Street movement. The first issue of the so-called Occupied Wall Street Journal released by protest-

# Thesis Titles

1. The US-UK Special Relationship and Coalition for Iraq War (Hanie Gholami)
2. US Challenges & Policies on Persian Gulf Oil (Hajar Amidian)
3. US Public Diplomacy towards Iran: Post 9/11 VOA (Javad Asghari Rad)
4. Myth of New York City in Five Novels by Paul Auster (Saeedeh Allahdadi)
5. Think Tanks and US Foreign Policy: AEI and the Iraq War (Alireza Rezakhah)
6. Evaluation and Conceptualization of Digital City of New York (Sara Sajjadi)
7. The Critical Force of American in Frankfurt School (Mahmood Exirifard)
8. Soft Power in the Foreign Policy of Clinton and Bush: A Comparative Study in Iraq (Javad Alipoor)
9. Iranian-American Acculturation, Lifestyle and Third Culture (Maryam Sadat Mirhosseini)
10. Survey on Social Capital Among Baseball Participants in the United States (Zinat Motahari)
11. Representation and Reproduction of American Identity in American Cinema, focusing on Hollywood Bestsellers from 1996 to 2006 (Mahmoud Arghavan)
12. An Analysis of Barrack Obama's Media Campaign Strategies for 2008 Presidential Election: An American Approach to Political Communication (Mitra Naeimi)
13. The U.S. Policy of Regime Change in Post Islamic Revolution Iran: A Nonviolent Approach (Abbas Tajik)
14. Representation of Leisure Time of American Family in the Simpsons (Najmeh Mohammadkhani)
15. Think Tanks and US Foreign policy: AEL and the Iraq War (2003 – 2008) (Alireza Rezakhah)
16. US Nation-Building in Iraq: Analysis of Educational Reforms in the Post-Saddam Era (Azadeh Ghahghaei)
17. From Congregation to Church; Blacks and the Evolution of Religion in the South: The Post-Civil War Era (1865-1900) (Mohammad Poresmael Ganji)
18. Embedded Journalism and Coverage of the Iraq 2003 War: A Critical Discourse Analysis of Fox News Corporation Website (Fatemeh Kamali Chirani)
19. U.S. Educational Diplomacy in the Middle East after September 11th, 2011 (Mahdi Zamani)
20. Iranian-American Identity in the Literary Works of Iranian-American Authors: A Case Study of Four Novels (Amir Safari)
21. Post 9/11 Situational Context and George W. Bush's Dispositions: The Transformation into a Crusader (Mohammad Heidari)
22. Representation of US Army in the US Three Top Grossing Iraq War Films: Green Zone, The Men Who Stare at Goats and Hurt Locker (Fatemeh Vafaiezadeh)
23. Third-party and Independent Candidates in US Presidential Elections (2000 - 2008) (Marzieh Javadi Arjmand)
24. Mid-nineteenth Century America and the Devine Soul in the Poems of Emerson and Sa'di (Razieh Kharidar)
25. Reconceptualization of American Exeptionalism in George W. Bush Speeches on Afghanistan (Arezou Ataollahi)
26. A Network Analysis of US Think Tanks: The Case of Iran's Nuclear Program (Ataollah Karim-nejad)
27. The US Approach towards Space Activities from Eisenhower to Obama (Cooperative or Competitive Approach) (Hedy Nasser)
28. The Geopolitics of Persian Gulf and the US National Security Interests: 1971 – 2011 (Tofigh Maboudi)
29. The US Presidential Rhetoric in Mobilizing the Home Front for the Iraq War of 2003 (Hamed Mousavi)
30. US and and International Governmental Organizations: The Case of UNESCO (Elahe Jarrahi)
31. Cultural Legitimization of American Liberal Democracy through Individualism and Heroism in Hollywood Movies (Sayyed Hassan Salehzadeh)





student journal of  
**American Studies**

Faculty of World Studies, University of Tehran/No.1/May2012

**A Hundred Years of War history, theory, media**

**War Photographer about James Nacktwey**

**US National Security Strategy 2010 preface by Barack Obama**

**Harlem Renaissance (with a classic essay by Langston Hughes)**

**Money in US Presidential Elections**

**Obama and Wall Street Movement**

**The Social Movement Reader introduction by the editors**

**Economical Roots of the Occupy Wall Street Movement**

**Deviating Nations Merging on Centrifugal Soil: Becoming American**

**Abortion in the United States**

**Book Review: Nye, Kissinger, Brzezinski, ...**

**An Interview with the Dean of Faculty of World Studies**